کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
اسم کتاب کشف الآثار فی قصص انبیاء بنی اسرائیل
مؤلف دکتر کیت ترجمه مستر گلن قسیس انگلیسی
موضوع تألیف
شمارهٔ دفتر ۱۰۲۷۸
۳۵ / ۲۰۳
کتابخانه مجلس شورای ملی ۱۰ ۹۳۹

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

مؤسسهٔ ۱۳۰۲

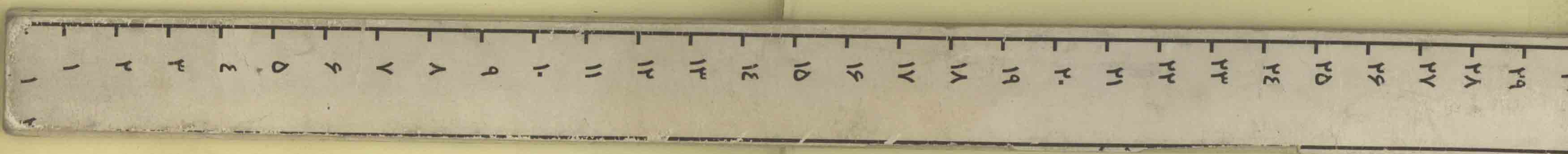
اسم کتاب کشف الآثار فی قصص انبیاء بنی اسرائیل

مؤلف دکتر کیت ترجمه مریک قسیس آمریکائی

موضوع تألیف

شمارهٔ دفتر ۱۰۲۷۸

۳۵
۲۰۳



۶

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

۱۰

۹۳۹

LIST OF ENGRAVINGS.

فهرستِ نقوش

THE

EVIDENCE OF PROPHECY

DERIVED FROM

THE FULFILMENT OF THE PREDICTIONS OF THE HEBREW PROPHETS AND APOSTLES.

BY THE

REV. ALEXANDER KEITH, D.D.

TRANSLATED

AT OOROOMIAH IN PERSIA, FROM THE ENGLISH ORIGINAL
INTO THE PERSIAN LANGUAGE,

BY THE

REV. J. L. MERRICK,

ONE OF THE AMERICAN MISSIONARIES TO THE NESTORIANS
IN THAT PROVINCE.

EDINBURGH:

Printed for the London Religious Tract Society,
(INSTITUTED 1799,)
BY THOMAS CONSTABLE, PRINTER TO THE QUEEN.
MDCCCXLVI.
CORRESPONDING TO 1262 OF THE HIJRAH.

رسالهٔ کشف الآثار في قِصَصِ انبیاءِ بني اِسْرائِیل



یعني

رسالهٔ ذکر و تکمیلِ اقوالِ پیغمبران و حواریانِ عِبْرانی

که آنرا

مِرِیْکْ نام قسّیسِ یَنْگی دُنیائي در بلدِ اُرومیّه

از اصلِ زبانِ اِنْگلیسیِ مصنّفِ دکتر کیْثِ قسّیسِ اِکْسي

بزبانِ فارْسي ترجمه نمود

بفرمانِ لَنْدن رِلِجس تِرَکْت سُسَیِتي
(که در سالِ ۱۷۹۹ بر قرار شد)
در دار السّلطنهٔ اِدِنبرغِ المحروسه بدار الطّباعهٔ ثومس کنستبل مطبوع گردید
سنة المسیحیّه ۱۸۴۶ مطابق سنة الهجریّه ۱۲۶۲



(۱) نقشِ منظرِ عامهٔ پترَه یعني کوهِ ادوم از طرفِ شمالِ شرقي

GENERAL VIEW OF PETRA FROM THE NORTH EAST.



حمدِ بي حدّ مر خداي پاكرا — آنكه جان بخشيد مشتِ خاكرا
عقل داد و نطق و ادراك و شعور — تا پرستش سازد از روي حضور
از پيِ دعوت به درگاهِ جلال — آن خداي مهربان و بي زوال
انبيا بر خلقِ خود معبوث كرد — جملهگي آراسته در علم و فرد
اوّل و آخر بر ايشان آشكار — خرقِ عادت هر يكيرا صد هزار
آمد و گفتند و رفتند آن همام — قرنِ چندي تا شود حجّت تمام

امّا بعد

بر مطالعه كنندهگانِ عزيزالقدر پوشيده و مخفي نماناد كه مراد از تأليف و تسطيرِ رسالهٔ كشف الآثار في قصصِ انبياءُ الاخيار ايقانِ تكميلِ اقوال و صحّتِ معجزاتِ انبياءُ بني اِسرائيل است و ايرادِ دلائلِ محسوسهٔ چندي است كه بواسطهٔ آن منافقين و متشكّكينِ فرنگستان مجابِ لاجواب گرديدند و اصلِ علّت اينكه چون مدّتِ مديدي اخباراتِ غيبي و الهاماتِ لاريبيءِ انبياءُ بني اِسرائيل در زبانِ لاطين و يونان و السنهٔ سائرِ فرنگستان ترجمه گشته در اداني و اقاصيءِ بلادِ مذبور انتشار و اشتهارِ تمام يافت و پرتوِ انوارِ علومِ الهي بر دجناتِ اعالي و ادانيءِ آن ديار تافت و از طلوعِ سعادتِ سرمدي حاجبِ ظلمانيءِ خود پرستي و بت پرستي بالمرّه از ميان برخاست و صنم و شمن بر خاكِ خواري و بي اعتباري سپرده وسپري شد و اغلبي از صاحبانِ عقل و فطنِ آن وطن مقرّ و معترف بوحدانيّتِ فردِ واحد گرديد و كتبِ مقدّسهٔ عتيق و جديدرا از روى خلوص و حضورِ دليل طريقِ واحدِ صمد دانسته بر وي گرويدند تا آنكه بعد از مرورِ چندي از ايّام طائفهٔ منافق و صوفي انجام در ميان بظهور آمد و بدعويءِ اينكه كلامِ معجز نظامِ انبياءُ سلفرا اعتبار و اعتمادي نيست لب بر ني عبادت ني صواب وني نعيم ني

قيامت ني حساب و ني جهيم كشودند وگفتند ** حق همين هرچه آوريدست از عدم مرورا كامل سرشته بيش وكم نيست بر ارسالِ مرسل احتياج زانكه كامل خويشتن دارد رواج و اكثرِ مردمرا بمضمونِ خلق چه بود غير يك مشتِ علف در بهاران سبز و اندر دي تلف گمراه كرده گفتند انبيارا عقل اندك بيش بود علمشان بر خلق دشواري نمود تا بر و گرد آمده ملّت شدند خود عبث بر زحمت و زاري زدند ** باري از اين مقوله خيالاتِ فاسد وكاسدِ بيشمار تراشيده مايهٔ اغواي بي خردانِ روزگار گرديدند و اين معني بارباب فضل و كمال اثر كرده تأسّف بر آوارهگي و ضلالتِ ايشان خوردند على هذا علما وفقهاي صاحب تميز (بنا براين كه اقوال وعلاماتِ انبيارا هيچ شكي نيست و هر كه شك آورد كافر گردد و اينكه اين گونهٔ اعتقاداترا مخذول و منكوب و دور افتادهگانِ جادهٔ حقيقترا ارشاد نمايند) بقدرِ امكان از اخبار و آثار و آيات و علامات جمع و تأليفاتِ متين و امين طبع نموده در ميانِ خاص وعام انتشارِ تام دادند تا معتقدينرا اعتقاد افزايد وگمگشتهگانرا هدايت نمايد از آن جمله جنابِ دقتر كيث كه يكى از قسيسانِ ولايتِ انگليس و در علمِ الهي مشغولِ تعليم و تدريس است اصلِ اين رسالهرا بزبانِ خودِ ولايت تصنيف ساخت و چون در حقيقتِ آن چه صاحبِ تأليف از اخبار و آثار و آيات و علامات در كتابِ مزبور وديعه گذاشته بود از دلائل و براهن اظهر من الشّمس و تحريرات و تقريراتِ وي نوعي آسان و عيان كه احديرا در او جاي ايراد و اشكال نه پس بعزمِ مصلحت نسخهٔ شريفهرا در اكثرِ السنهٔ فرنگي حتّي به عربي هم ترجمه نمودند تا منافقان بدونِ حرف مجاب گرديده نزاع برخيزد و غرض از ترجمهٔ وي بفارسى مبني است بر اينكه اهلِ فضل و بلاغتِ آن ديار نيز حكمانه و حكيمانه بر مطالبِ تألف اِمعانِ نظر نموده انصاف دهند وحقِ خير خواهي مصنّفرا در آنچه از اخبارات و آثارِ آتيهٔ انبيا بر او پوشيده بود و بر علمش افزود فراموش نفرمايد *

بدانکه رسالهٔ کشف الآثار مشتمل است بر هفده باب

رسالهٔ کشف الآثار في قِصَصِ انبیاءِ بني اسرائیل

باب اول

در خراب شدن شهر اورشلیم

که عبارت از بیت المقدس مي باشد

پس بدانکه سلطنت بني اسرائیل از ابتدا تا انتهایش یك هزار و پانصد سال و بیشتر پایداري داشته و حضرت موسي در اجراي شریعت از سائر صاحبان احکام عرف بیشتر قدرت و اختیاررا گرفته و مردم‌را میفرمود که من حکم الهي‌را دادم و در حالتي که اطاعت نسبت بشریعت خود واجب گردانید پس برکات بسیاررا وعده کرد و بلاهاي شدیدرا اعلام ساخته که هرگاه بخلاف آن شریعت رفتار نمایند البته بایشان خواهد آمد * و حکایات و تواریخ بني اسرائیل در هر زمان اقوال تهدیدات حضرت موسي‌را تصدیق کرده است لیکن بیان همهٔ آن‌ها باعث طول کلام مي شود اما قول آن جناب بعضی کلمات‌را داشته که بخصوصه واضح و آشکار بوده و مشتمل بمقدماتي که بعهد ما نزدیکتر باشد و آن جناب که حکومت و شریعت ایشانرا بنا کرد پس باوجود فاصلهٔ زمانهاي بسیار طریق زوال سلطنت ایشانرا پیشتر خبر داد و هنگامي که آن قوم بي شهر و بي خانه در بیابان گردش میکردند پس آن‌هارا به خراب شدن شهرها و ویران گشتن ولایت خودشان تهدید نموده مي ترسانید * و وقتي که زمین کنعن که ولایت بني اسرائیل باشد اولاً بنظر ایشان آمد در حیني که فتح و ظفر یافته بودند و نزدیك شد که آن مملکت‌را تصرف بکنند در آن حالت جناب مذکور ویرانگيء ولایت مزبوررا خبر داد که ایامي خواهد آمد که اولاد آن‌ها مغلوب و بنده شده

از مملکت خود رانده می شوند * و پیش از آنکه خودشان با رسم جنگ بولایت مذکور داخل شدند حضرت موسي دشمنان ایشان‌را بیان و وصف نموده که اولاد ایشان‌را مغلوب و خارج خواهند ساخت هرچند دشمنان مذکور از ولایت بسیار دور بر خواهند خاست و یك هزار و پانصد سال بعد از ایام آن جناب دشمنان مزبور خروج کرده لیکن آن حضرت (در تورية مثني از آیهٔ ۴۹ تا آیهٔ ۵۲ فصل ۲۸) فرمود که * خداوند از دور از کنار زمین قومي‌را چون عقاب تیزپرواز بر تو حمله‌ور خواهد گردانید قومي که زبان ایشان‌را نخواهي فهمید قومي ترش‌روي که آبروي پیرانرا نگاه ندارد و بر جوانان رحم نکند و نتاج بهائم و میوهٔ زمینترا خواهند خورد تا هلاك شدنت و از برایت غلّه و شیره و روغن زیت و بچگان گاو و گلّه‌هاي گوسفندترا باقي نخواهند گذاشت تا ترا هلاك نموده باشند و ترا در تماميء دروازه‌هایت محاصره خواهند کرد تا آنکه دیوارهاي بلند و محصوني که بر آن‌ها مطمئني در تماميء مملکت تو سرنگون شوند * و اقوال مذکور بالتمام وقوع و وفا یافته چون دوريء مقام رومیان و تعجیل راه‌رفتن و تاخت و تاز آن‌ها مشهور بود و عقاب که علامت بیدق آن‌ها بود وسلاح جنگ و زبان غریب و صورت و نموداريء جنگ آموزيء ایشان و ظلم بی‌فرق و غارت تمام که نسبت به بدن و مال یهودیان کرده پس همهٔ این احوالات در اقوال مذکور بدقت وصف و بیان گردید و علاوه بر این چند نفر پادشاه روم مانند وسپاسیان و ادریان و یولیوس سویرس با بعضي از لشکرهاي خود از انگلستان تا بولایت یهودیان که سرحدات ممالك روم بود کوچیده و عقاب علامت بیدق لشکرهاي آن قوم بوده و با سرعت و شتاب تمام در مغلوب ساختن یهودیهٔ حمله‌ور گشته و اهل روم قوم تندروي و از نسب و سلسلهٔ قشون ملایم ممالك دیگر متفرق و جدا بودند و در مکانهاي بسیار و در اورشلیم نیز اوقات مکرر یهودیان‌را بي فرق و بدون نظر بسن و حالت قتل کرده و در زیردست ایشان

بني اسرائيل بنده و خارج از مملکتِ خودشان گرديدند و کلِ مالِ ايشان ضبط و غارت شده پس مملکتِ آن‌ها اوّلاً محالي از ممالكِ روم گشته آخرالامر مالِ مخصوصِ امپراطورِ روميان گرديد * و در جنگ روميان پس هر شهرِ ولايتِ يهوديه محاصره و مسخّر شد و قلاعِ بلند و مضبوطِ يهوديان از بنياد خراب گرديد و علاوه بر اين پيغمبرِ مذکور تفصيلاً فرموده احوالاتي را که بنهايتِ تمام دل خراش وهولناك بوده يعني کيفياتي که مشعرِ بانتهاي انکسار و بيچارگيء آن‌ها باشد و عملي آخرين کد قحط و گرسنگي آدمِ نااميدرا بآن وا ميدارد و مطلبِ دورترين که بخيالِ انسان نميرسيد مثلاً (در توريةِ مثنّي از آيهٔ ۵۳ تا آيهٔ ۷۵ِ فصلِ ۲۸) فرموده * ميوهٔ بدنت يعني گوشتِ پسران و دخترانِ خودرا بسببِ محاصره و تنگنائي که دشمنانت ترا ميرسانند خواهي خورد در ميانِ شما مردي که متلذّذ و بسيار متنعّم است چشمش بر برادرِ خود و زنِ هم‌آغوشِ خود و بر فرزندانش که باقي مانده اند بدنگاه خواهد کرد بحدّي که بهريك از ايشان از گوشتِ فرزندانِ خود که ميخورد نخواهد داد زيرا که بسببِ محاصره و تنگنائي که دشمن ترا در تمامِ دروازهايت ميرساند چيزي از برايش باقي نخواهد ماند و در ميانِ شما زني که متلذّذه و متنعّمه باشد بحدّي که بسببِ متنعّم و تلذّذ کفِ پاي بر زمين يارا نداشت که بگذارد او نيز چشمش بر شوهرِ هم‌آغوشِ خود و بر پسران و دخترانِ خود بدنگاه خواهد کرد و همچنين به طفلِ تازهٔ که از ميانِ پايهاي خود بيرون مے آورد و بر اولادي که مي‌زايد زيرا که آن‌هارا به سببِ احتياجِ کلّ و بعلّتِ محاصره و تنگنائي که دشمنانت ترا در اندرونِ دروازه‌هايت ميرسانند به پنهاني خواهد خورد * وفي الواقع چنانکه در تواريخ مرقوم گشته اين الهاماتِ غيبيء مهيب و دل‌خراش بارها وقوع يافته مانندِ زماني که لشکرهاي پادشاهِ صوريه يعني شام شهرِ شومرون را که پاي تختِ ده سبطِ بني اسرائيل بوده محاصره نمود پس يك کلّهٔ خر به مبلغِ هشتاد عدد نقره فروخته شد و ايامي

که بخت النّصر پادشاهِ بابل اورشليم‌را احاطه ساخته قحطي در شهر غالب آمده حتّي نان براي خلق نماند وديگر يوسفس در تاريخ خود در بابِ جنگِ روميان بلاهاي هولناکررا نقل کرده که يهوديان در محاصرهٔ آخرينِ اورشليم آن بلاهارا ديدند و گرسنگي بر همه‌گیء خلق غلبه کرد حتّي پسران از دهنِ پدرانِ خودشان طعام را ربوده و مادران نيز نرم‌دلي و نازك‌خلقي‌را بر طرف ساخته از اولادِ خودشان که در حالتِ تسليمِ جان بودند لقمهٔ آخرين را گرفته و در هر خانه که در آنجا اثري از طعام پيدا ميشد در بارهٔ آن نزاع و جنگ مي‌افتاد و آن‌ها که با يکديگر خويشاونديء کلّ داشتند پس در ميانِ خودشان از براي معاشِ زندگي نزاع وجدال مي کردند وديگر در کتابِ مقدس مرقوم شده که دو زن از شهرِ شومرون عهدِ بي رحمي و بي‌نظيررا با يکديگر بستند که بچهٔ يکي‌را اوّل خورده پس بچهٔ ديگريرا بعد از آن بخورند و علاوه بر اين يرمياهِ پيغمبر نالش و شکايتِ تلخ‌ناك‌را نموده در خصوصِ تنگنائيهاي محاصرهٔ که خودش ملاحظه کرده يعني (در آيهٔ ۱۰ فصلِ ۴ نياحات) فرموده * دستهاي زنانِ پررحم اطفالِ خودرا پختند در انهدامِ دخترِ قومِ من خوراكِ ايشان همين بود * وديگر يوسفسِ تاريخ‌نويس اين نقلِ دل‌خراش‌را ذکر کرده که خاتونِ نجيب در محاصرهٔ اورشليم با دستِ خود بچهٔ شيرخوارهٔ خودرا کشته مخفي خورد و اين احوال شهرت يافته پس تماميء اهلِ شهر هرچند مشقّتِ زياد کشيده مخوف و رميده گشتند پس باوجودِ آنکه تاريخ‌نويسان در بارهٔ اين مقدّمات بقولِ انبيا اشاره ننموده ليکن احوالاتِ مذکور با دقّتِ تمامِ تهديداتِ هولناكِ حضرتِ موسي‌را وفا کرده پس در بارهٔ اين تحقيقاتِ نظيرِ اقوالِ انبيا لامحاله از الهامِ پروردگار بوده که جنابِ اقدسِ الهي نتها بفسف و فجورِ قبائل عارف است تا بکجا خواهد انجاميد * وحضرتِ موسي و پيغمبرانِ ديگر نيز پيش فرموده اند که بني اسرائيل جمعيّتِ قليل خواهند گرديد و در پيشِ دشمنانِ خود مقتول شده و تکبّر و قدرتِ خودشان

شکست یافته و شهرهاي ایشان خراب و قومِ خود پایمال و ذلیل گشته پس از زمینِ خود چیده و بطریقِ بنده فروخت شده لیکن کسي نخواهد که آن‌هارا بخرد و دیگر قلعهٔ جایگاههاي بلندِ خودشان ویران گشته و هم در اطرافِ مذبح‌هاي ایشان استخوانهاي خود ریخته شده و نیز که اُورشَلیِّم محاصره گردیده و بواسطهٔ برج و قلعهٔ دشمنانش احاطه و مسخّر گشته و آخرالامر مانندِ محلِّ زراعت شیار شده خراب خواهد گردید و دیگر پیش اعلام شد که خداوند موافقِ اعمالِ خودشان آن قوم‌را جزا داده و براي كلِّ شرارتهاي ایشان ایشان عوض خواهد نمود چنانکه حِزقیِّل در آیهٔ ١٥ فصلِ ١٧ نبوّتش فرموده است شمشیر در بیرون و طاعون و قحطی دراندرون آنکه درصحرا است با شمشیر خواهد مرد و آنکه در شهر است قحطي و طاعون اورا تمام خواهد نمود * و این اقوالِ انبیا با نقلِ مفصّل که حضرتِ عیسي در بارهٔ محاصره و خراب شدنِ اُورشَلیِّم داده موافقت نموده و بغیر از علامات و نشانهاي بسیاري که حضرتِ مسیح در این باب در خطائب و مثائلِ خود فرمودند پس قولِ الهامیِ آن جنابرا نسبت به اُورشَلیِّم سه نفر از ساگردانش با تفصیل مرقوم کرده اند و این قولها بشاگردانِ حضرتِ مسیح اعلام شده چون جنابِ مذکور حالتِ هیکل‌را فرموده پس ایشان از او پرسیدند که چه وقت این چیزها واقع خواهد گشت و علامتِ آمدنِ تو و انقضاي عالَم چیست پس جوابِ آن حضرت تماماً مضمونِ سؤال‌را بیان نموده و احوالات‌را پر هویدا مي‌سازد * و رحلتِ حضرتِ مسیح سي و هفت سال قبل از هلاکتِ اُورشَلیِّم واقع شده و موافقِ كلِّ گواهيِ ایّامِ قدیم سه جلدِ اوّل از انجیل یعني انجیل مَتّي و مَرقُس و لوقا اشتهار یافته و اقلاً دو از آن سه نفر پیش از خراب شدنِ شهرِ مذکور وفات یافته و نسخه‌هاي انجیل با سرعت بر آن قدر ممالك منتشر گردیده که در خصوصِ آن قول دشمنانِ دینِ مسیحی که هرگاه خیلي بوده دفعتاً اظهار مي ساختند * و شهادتِ شهرتِ انجیل پیش از خرابيِ

اُورشَلیِّم آن قدر قائم و بي‌شك بوده که نه یُولیان و نه پُرفَري و نه سِلسُس که سه نفر منافقِ مشهور و قدیم باشند ایرادي‌را در حقِ آن مقدّمه نگرفته پس حقیقتِ این قول بر بنیاد مضبوط محکم شده و مقدّمات در خصوصِ وفا شدنش بحدّي است که احتمالِ نزاع نمانده و دیگر در ابتداي جنگِ یهودیان با دولتِ رُوم یوسفُس تاریخ نویسِ مذکور از سردارانِ مشهورترینِ یهود بوده و مقدّمات‌را که مرقوم ساخته خودش ملاحظه نموده درخصوصِ حقیقتِ تاریخش به وِسپاسیان و تیطُس که اوّلاً سرداران و بالآخره پادشاهانِ رُوم بودند پس بایشان دعوت کرده و گواهيِ نادر بتحقیقِ نوشتجاتش آن شده که تیطُس دست‌خطِّ خود بطریقِ شهادت بر آن کتاب گذاشته و دیگر تاریخ مزبور اشتهار یافته در ایّامي که احوالاتش تازه ومشهورشده ویوسفُس هرچند با دقّتِ تمام احوالاتِ آن ایّام‌را نوشته یعني کیفیّتِ الهاماتِ غیبيِ حضرتِ مسیح‌را تصدیق نموده لیکن تاریخ‌نویسِ مذکور خیلي احتیاط کرده که نامِ آن جناب‌را در این احوالات مذکور نساخت و دیگر چند نفر تاریخ نویس در میانِ بسیاري از واقعاتِ مسطور‌را تحریر کرده اند * و اقوالِ الهامي که حضرتِ مسیح در بارهٔ اُورشَلیِّم فرموده همین شده مثلاً در انجیل یعني در فصلِ ٢٤ مَتّي و ١٣ مَرقُس و ٢١ لوقا مرقوم است که * پس عیسي از هیکل بیرون آمد و شاگردانِ وي بجهةِ آنکه عمارتِ هیکل‌را بوي نشان دهند پیش آمدند و عیسي ایشانرا فرمود که آیا همهٔ این چیزهارا نمي‌بینید بدرستي که بشما راست میگویم که در آنجا هیچ سنگي بر سنگي گذاشته نخواهد شد مگر آنکه انداخته خواهد گردید * وچون بر کوهِ زیتون قرار گرفت شاگردانِ وي به پنهاني نزدِ وي آمده گفتند که مارا خبر ده که چه وقت این چیزها واقع خواهد گشت و علامتِ آمدنِ تو و انقضاي عالَم چیست عیسي در جوابِ آن‌ها فرمود که احتیاط نمائید تا هیچ کس شمارا نفریبد زآنرو که بسیاري باسمِ من آمده خواهند گفت که مَنَم مسیح و گروهي‌را فریب خواهند داد یقین که جنگها و اخبارِ

جنگهارا خواهید شنید لیکن وقوعِ جمیعِ اینها ضرور است اما انجامِ کار هنوز نزدیک نیست طائفهٔ بر طائفهٔ و ملکي بر ملکي خواهد برخاست و در بعضی جایها قحطها و طاعونها و زلزلها و توهمات و نشانهای عظیم از آسمان پدید خواهد گردید و همگيِ این چیزها ابتداي دردها است و قبل از این همه پس دستهاي خودرا در شما مي اندازند و معاقب نموده بسببِ اسمِ من در مجامع وزندانها خواهند بُرد و نزدِ سلاطین و حُکّام خواهند کَشید و در آن ایّام بسیار لغزش خواهند یافت * و بدرستي که تسلیم کنند شمارا والدین و برادران و خویشان ودوستان و بکُشند بعضي از شمارا و بجهةِ اسمِ من همه‌گيِ مردم با شما کینه خواهند ورزید * وموئي از سرِ شما کم نخواهد شد و بسیار مسیحانِ دروغ‌گو و پیغمبرانِ کاذب خواهند برخاست و گروهي‌را خواهند فریفت و بجهةِ افزونيِ گناه محبّتِ بسیاري افسرده خواهد گشت * و ندا بر این مژدهٔ ملکوتي در همه‌گيِ اقطارِ جهان خواهد شد و آنگاه انجامِ کار پدید خواهد شد * و چون یابید اوُرشَلِیم را که محصور شده است بخیامِ سپاه و چون یابید کراهتِ قرینِ ویراني‌را در مکانِ مقدس ایستاده در جائي که نمي بایست ایستاد در آن هنگام کساني که در یِهوُدِیّه هستند بگریزند بسوي کوهستان و کساني که داخلِ آن هستند به بلوکات روند و آنکه بر بام است پایین نیآید بجهةِ برگرفتنِ چیزي از خانه و آنکه در میانِ زراعت است برنگردد تا آنکه لباسِ خویش‌را بُردارد زیرا که آن روزهاست روزهاي انتقام و واي بر آبستن‌ها و شیردهنده‌گان در آن ایّام زیرا که گرفتاريِ عظیم بر زمین خواهد بود و این طائفه‌را سخط میشود و بدمِ شمشیر خواهند افتاد و درهمه‌گيِ قبائل اسیر خواهند شد * در آن وقت مصیبتِ عظیمي خواهد بود که از ابتداي عالَم تا حال مثالِ آن واقع نشده است و نخواهد شد و پایمالِ طوائف خواهد بود اوُرشَلِیم تا زماني که ازمنهٔ طوائف تمام شود تا جمیع این چیزها کامل نگردد این طبقه منقرض نخواهد گشت * ایضاً فرموده

واي بحالِ شما اي نویسنده‌گان و فَرِیسِیانْ پیمانهٔ پدرانِ خودرا لب ریز کنید اینک من رسولان و حکیمان و نویسنده‌گانِ چندرا نزدِ شما میفرستم که بعضي‌را قتل و بعضي‌را صلب و بعضي‌را در مجامعِ خود تازیانه خواهید زد و از شهر بشهر تعاقب خواهید نمود جمیعِ این چیزها بر این طبقه واقع خواهد گشت اي اوُرشَلِیم اوُرشَلِیم که کُشندهٔ پیغمبران وسنگسارکنندهٔ آنان که بتو فرستاده شده اند مي‌باشي چند بار خواستم که فرزندانِ ترا چنانکه مرغ جوجه‌هاي خودرا در زیرِ بال جمع می‌نماید جمع نمایم و ابا نمودید اینک خانهٔ شما بجهةِ شما ویران گذاشته مي‌شود زانروکه بشما میگویم که مِنْ بعد مرا نخواهید دید تا آن زمان که بگوئید مبارك است آنکه باسمِ خداوند مي‌آید * وچون نزدیک رسید وشهررا دید بر آن گریست وگفت تو بلي تو کاش آن چیزهاي که ترا موجبِ آرام بودند در این روزهاي که مالکَش هستي مي‌شناختي وحال دیگر از چشمانَت نهان اند زیرا که مے‌آید ایامی بر تو که اعداي تو بر گردِ تو احاطه نموده بخندق و ترا محصور خواهند ساخت و از همهٔ اطراف ترا به تنگي خواهند درآورد و ترا و فرزندانَت‌را در تو بر زمین خواهند انداخت و سنگي بر سنگي در تو قرار نخواهند داشت زیرا که نشناختي ایامِ توجّهٔ خودرا * و اقوالِ الهاميِ مذکور هم از پیمانِ قدیم و تازه ایرادِ دو معني‌را ردّ کرده چون مفصّل و هویدا بوده و تواریخ بحقیّت کلِّ فرمایشاتِ مذکوره گواهي داده که تکرارِ ایشان فهرستِ مقدّمات مي‌شود * و موافقِ قولِ حضرتِ عِیسٰي پس مسیحانِ کاذب بظهور آمده مانندِ سِمُونْ مَگُسْ که تفاخر نموده و دعوت کرده که خودش شخصِ کبیر بود و دُوسِیثِیوسْ از اهلِ شهرِ سُومِروُنْ بهانه و ادّعارا کرده که خودش همان شارعي است که حضرتِ مُوسٰي پیش فرموده بود که خواهد آمد و دیگر ثِیوُدَسْ بجهةِ وعدهٔ معجزهٔ جمعیتِ بزرگ‌را مائلِ خودش گردانیده که تا به رودِ اُرْدُنْ پیرويِ او نموده پس بسیاري‌را فریب داد وعلاوه بر این آن ولایت از

مکارها و فریب دهنده‌گان برگشته که خلق‌را فریفته تا بیابان در پیروی
خودشان کشیدند پس اسانیء ایمانِ یهود عقوبتِ منافقتِ پیشینِ ایشان
گردید ودر یکي از هجومهاي قومِ مذکور سربازهاي رُوم دویست نفر از یهودیان
اسیر کرده و دو مقابلِ این عدد کشتند * و جنابِ مذکور باز فرموده که
جنگها و اخبارِ جنگها خواهد شد که طائفهء بر طائفهء وملکي بر ملکي خواهد
برخاست * و موافقِ این فرمایش پس یهودیان در بارهء نصب کردنِ شکل
و صورتِ کلیگلهء امپراطور درهیکلِ خودشان مقاومت نموده پس از عداوت
و جنگِ رومیان آن قدر ترسیدند که مزارعِ ایشان غیرِ مزروع ماند و در
شهرِ قیصریهٔ یهودیان و صوریان از براي سلطنت جنگیده که بیست هزار نفر
از طائفهء یهود کشته شدند و باقي ماندهء ایشان از شهر اخراج گشتند پس اهلِ
هر شهرِ صوریهٔ که شام باشد بدو لشکر منقسم گردیده و گروههاي خلق مقتول
شدند و در دو شهر یعني اسکندریهٔ و دمشق احوالاتِ خونبار نیز واقع شد
که در اسکندریهٔ تخمیناً پنجاه هزار نفر و در دمشق تخمیناً ده هزار نفر یهود
عرضهء حربه گشتند و علاوه بر این قومِ یهودیان بر رومیان جنگ و طغیان‌را
بر انگیخته و دیگر مملکتِ ایتالي که ولایتِ خودِ رومیان باشد از جهةِ
جنگها در بارهء سلطنت خیلي مغشوش بوده که دلیلِ اضطراباتِ آن ایّام
این باشد که در مدّتِ دو سال چهار نفر امپراطور یعني نیرو و غلبه و اوثو
و ویتلیوس بقتل رسیدند * و باز موافقِ قولِ حضرت در بعضي جایها قحطها و
طاعونها و زلزله‌ها پدید گشته مثلاً در سلطنتِ قلودیوس قیصر چند قحطي
علیحده واقع شده و مدّتِ سالها در تماميء زمینِ یهودیهٔ قحطي شدید بوده
و در عقبِ آن مصیبتِ طاعون برآمد و باز در سلطنتِ امپراطور مزبور در
شهرِ روم و اپمیهٔ و جزیرهء قریت زلزله‌ها اتفاق افتاد و دیگر در سلطنتِ نیروي
امپراطور درکمپنیهٔ و لاؤدیکیهٔ زلزله واقع شده و شهرهاي هیرپلس و کلسّي از
جهةِ زلزله خراب شدند و علاوه بر این در تواریخ مرقوم گشته که در مکانهاي

دیگر پیش از هلاکتِ اورشلیم زلزله‌ها پدید گردید و تاریخ نویسِ یهود که یوسفس
باشد گفته که قوانینِ عالَم از براي هلاکتِ انسان برهم خورده که شخصي
بطریقِ اساني تصوّر مي‌نمود که بلاهاي شدید نزدیک مي‌باشد * و باز حضرتِ
عیسي فرموده که * توهمّات و نشانهاي عظیم از آسمان واقع مي‌شود * و موافقِ
آن قول پس تسطس و یوسفس تاریخ‌نویسان با یکدیگر اتفاق نموده واقعاتِ
عجیب‌را نقل کرده اند که حکایتهاي ایشان بقولِ مذکور موافقتِ تمام داشت
و در بابِ این مقدّمه جاي ایراد نمانده چون عقلِ انسان این توهّمات‌را
هر چه باشد هرگز نتوان پیش‌تر دانست پس في الحقیقه در پیش فرمودنِ
این عجیبات و نیز در تحریرِ آن واقعات بواسطهء تاریخ نویسان که نسبت به
دینِ حضرتِ مسیح عدو بودند مقدّمهء عجیبي نمایان است * و دیگر حضرتِ
مسیح بشاگردانش فرموده که شمارا به مصیبت خواهند سپرد و شمارا محبوس
خواهند ساخت و شمارا خواهند رنجانید و بجهةِ اسم من همه‌گيء قبائل
شمارا دشمن خواهند داشت و بسیاري از شما خواهند کشت * و موافقِ
این الهامات پس از حواریان پطروس و شمعون و یهوداه مصلّب شده و پولس
گردن زده گردید و متّي و توماس و یعقوب و متّئیوس و مرقوس و لوقس در
ولایتِ چند بانواعِ مختلف مقتول گشتند خلاصه بخودِ اسم مسیحي عداوت
و جنگ برخاست چون درهرجا تعصّبات و منفعتِ بزرگانِ بت‌پرستي بر
خلافِ این مذهب آمده و در این خصوص یک واقعهء مشهوري ذکر توان
نمود پس نیروي امپراطور که تا خودش ازگناهِ سوزاندنِ شهرِ پايِ تختِ خود که
روم باشد خلاصي دهد این عملِ فاسدرا بطریقِ دروغ بمسیحیانِ بي تقصیر
ثابت کرده برآن بي‌چاره‌گان سیاستِ شدید کرد حتّي رنجهاي آن بي‌گناهان
براي اهلِ بي‌رحمِ روم تماشا و بذله‌بازي گردید * و حضرت باز فرموده که
بسیاري لغزش خواهند یافت و یکدیگررا خواهند سپرد و محبّتِ بسیاري
افسرده خواهد گشت * و موافقِ این فرمایش پس پولسِ حواري خیلي از

اوقات از جهتِ برادرانِ ناراست شکایت کرد که بسیاري از مذهبِ خودشان برگردیدند و تَسِطوس تاریخ نویسِ مذکور گواهي داده که بسیاري از ملّتِ مسطور ملزم شده از جهتِ شهادتِ آنانی که پیشترها خودشان در بابِ این دین مشهور بودند * و امّا موافقِ قولِ حضرتِ مسیح انجیل در تماميء دنیا ندا و وعظ گردیده باوجودِ بیم و ظلمِ کلّي که بخلافِ آن مذهب برخاست و از زمانِ حواریّان پس نامه‌ها بمسیحیانِ شهرهاي رُوم و قُرِنطُوس و افسُوس و فلپّي و کُلسّي و تِسَلُّنیقَه وباهلِ این مذهب که در ولایتِ پَنْطُوس و گَلَاطیَّه و کَپَدُوقیه و آسِیَه و بِثُونیَّه شدند مرقوم و ارسال گردید * و در مدّتِ قلیل بعد از آنکه حضرتِ مسیح الهاماتِ مذکوررا فرموده بود خودِ آن جناب مقتول گشته و شاگردانش در اجماعِ اوّلِ ایشان گروهي کوچک تخمیناً یکصد و بیست نفر بودند و این ملّت هرچند در نظرِ انسان ناامید مانده لیکن در مدّتِ قلیل دینِ انجیل‌را تا به آفاقِ دنیا رسانیدند و آیا کیفیّت و قضارا که حضرتِ مسیح دیده بود میشود که وعدهء چنین نتایج‌را داده باشد و آیا کارِ دیگر بواسطهء چنین سبب‌ها که دعوتِ حواریّان باشد مظفر گردد و آیا عملِ دیگر بود که مانندِ دینِ مسیحي مقاومت‌را دیده بود و آیا چیزي از این کم احتمال شده که بطریقِ هویدا پیش مقرّر فرمایند و واقعاً محقّق گردیده باشد و تماميء این واقعات قبل از هلاکتِ اُورشَلیم بهمرسید پس انتهاي زمانِ آن شهر نزدیك گردیده و علاماتِ خراب شدنش احتیاط و آگاهي‌را داده که مسیحیان از شهرِ مزبور فرار کردند * و موافقِ قولِ حضرتِ مسیح اُورشَلیم محاصره گردیده چون قشونهاي دولتِ رُوم با بیدقهاي بُت پرستيء خودشان که یهُودیان آنرا نفرین دانسته آن شهررا احاطه ساخته و امّا این احوالاتِ محاصره هرچند عقلاً محلِّ فرار نگذاشته لیکن کلماتِ حضرتِ عیسي شاگردانش‌را نفریفته چون سردارِ رُومي اُورشَلیم‌را محصور کرد لیکن دفعتاً بر خلافِ اعتمادِ انساني مهلت براي فرار کردن داده چون ناگهان و بي‌سبب مراجعتِ

لشکررا نموده هرچند بعضي از بزرگانِ اُورشَلیم خواستند که ابوابِ قلعه‌را بر رویش مفتوح سازند * و یُوسِفُس مذکور اقرار نموده که در میانِ محاصره شده‌گان اضطراب و اشفتگيء تمام افتاد که یقیناً هرگاه سردارِ مزبور حمله آورده باشد پس شهر مغلوب مي‌شد و آن تاریخ‌نویس از تقدیرات و عقوبات صادقِ خدا شمرده که اُورشَلیم در آن ایّام مسخّر نشد چون نقل کرده که بسیاري از نجیب‌ترینِ ساکنانِ این شهر چنانکه از کشتيء مستغرق فرار کردند و دیگر مرقوم ساخته که هنگامي که وِسپاسیان سردارِ دیگر قصدِ آن بلادرا کرده پس اجماعِ خلق از شهرِ یریخُو تا بکوهستان گریخته و بهمان مقام و بشهرِ پِلَّه کلِّ شاگردانِ حضرتِ عیسي فرار نمودند و در میانِ تماميء بلاها که بر اُورشَلیم واقع شد پس موافقِ قولِ حضرتِ موئي از سرِ ایشان کم نشد * و حضرت باز فرموده که در آن وقت مصیبتِ عظیمي خواهد بود که از ابتداي عالَم تا بحال مثلِ آن واقع نشده است و نخواهد شد گرفتاريء عظیم بر زمین خواهد بود و این طائفه‌را سخط که آن روزها است روزهاي انتقام * وبعضي از کلماتِ حضرتِ عیسي در بارهء هلاکتِ اُورشَلیم چنین شده و تماميء اقوالِ الهاماتِ پیشین نسبت بآن مقدّمه همین خبر و مطلبِ غمناك‌را میرساند و دیگر یُوسِفُس واقعاتِ آن محاصره‌را یک بیک نقل ساخته پس حکایاتي از بلیّات شده که نسبت بآن مصیبات چیزي‌را نتوان افزود و تاریخ نویسِ مذکور مکرراً گفته با عبارتي که کلّاً با اقوالِ انبیا موافقت داشته که بلیّاتِ مذکوره در تواریخِ بني آدم بي‌نظیر بوده و هیچ نقل از روي هم و یا از طریقِ تفصیل خبرِ درست‌را در بابِ آن مصیبات نرسانیده چون بسیار شدید بود که گاهي قومي دیده باشد و یهُودیان از تماميء ولایت در اطرافِ اُورشَلیم بآن شهر جمع شده که عیدِ فصح خودشان‌را گذرانند و شهر از مردمان پر گشته در میانِ دیوارهایش از جهتِ عساکرِ رُوم محبوس گردیدند و عیدِ فصح که یادگاري از خلاصيء بزرگِ نخستینِ ایشان از مصر شده بود پس ایشانرا براي

هلاکتِ شدید بالآخره جمع گردانید * و قبل از آنکه دشمن از بیرون رو نماید پس در میانِ خودشان منازعت و فتنه غالب آمد حتّي خونِ هزاران با دستِ برادرانِ خود ریخته شد و در دیوانگيِ خودشان آذوقه‌را که داشتند خراب کرده سوختند و قومِ مزبور حکمراني با قاعده نداشته و سه فرقهٔ گردیدند که یکي جهةِ محاربه درمیان تمام گشته پس دو فرقهٔ باقي ماندهٔ ایشان براي سلطنت جنگیده تا آخرالأمر آن فرقه که از دیگري بیشتر وحشي وخون‌خوار و دیوانه بود که آنهارا دزدان و اهلِ رشك نامیده غالب آمد پس اینها در صورتي که قربان‌را گذرانیده بهیکل داخل شدند و براي قتال سلاحِ مخفي‌را داشته نزدِ مذبح کاهنان‌را کشته خونِ ایشان بعوضِ خونِ قربانها در دورِ مذبح روان شد و مِن بعد این فرقهٔ درنده با دشمنانِ بیرونِ شهر که لشکرِ رومْ باشد هیچ شرطِ مصالحه‌را قبول نکرده و نگذاشتند که کسي از شهر فرار کند پس بهر خانه داخل شده و هرچه از انواعِ آذوقه بوده آنرا برداشتند و نیز باهلِ خانه بي‌رحمیهاي شدیدرا عبثاً نمودند * و هجومِ دیوانگيِ ایشان‌را هیچ چیز باز نداشته و در هرجاي که نشاني و یا بوئي از آذوقه پیدا میشد چون سگ آنرا تجسّس مي‌کردند وهرچند قحطي وگرسنگي عموم گردیده و در هر جا مرده‌گان پایمال شده و هرچند خانه‌هاي زنده‌گان تربتِ مردگان گشته لیکن هیچ چیز آن دیوهاي انساني‌را ترسان و مخوف و راضيْ نکرد تا آنکه مَریَمِ بنتِ العازار خاتوني که اوّل غني و نجیب بوده بایشان باقيِ آذوقهٔ خودرا داده چون بوي طعام آنهارا بخانهٔ اوکشید یعني لقمهٔ تلخ‌ترین که مادر و یا انسانِ دیگر گاهي چشیده که گوشتِ نیم خوردهٔ بچّهٔ شیرخوارهٔ خود باشد * و شصت هزار لشکرِ رومي بي‌توقّف آنهارا محاصره نموده و در دورِ اورشَلیِم دیواري‌را بطریقِ قلعه ساخته پس آن جمعیّت‌را از هر طرف محصور نموده و دیوارهاي بلند ومضبوطِ ایشان‌را سرنگون کرده و قاتلان‌را قتل نمودند و خلق‌را معاف نکردند باوجودِ فرمایش و تهدیدات و مقاومت سردارِ

خودشان پس سربازِ رومي هیکل‌را سوختند که با آن عمارت امیدِ آخرینِ کلِّ یهودیانْ منقطع گردیده پس در ملاحظهٔ آن افروختگي آن قوم فریاد و نعرهٔ شدیدترین‌را زدند در آنجمله ده هزار نفر از یهودیانْ عرضهٔ حربه گشته وشش هزار از ایشان در آتشِ هیکل مردند و تماميِ شهر از مقتولان و تسلیم کنندهٔ جان از جهةِ گرسنگی پر شده وچیزي بغیر از ناامیدي و خوف وهول بنظر نیآمده و ناامید شده‌گان به آبریزها و گندابهاي شهر پناه آوردند و در آنجا دو هزار مرده پیدا شد و بسیاري که هنوز زنده بودند بیرون کَشیده کُشته شدند وسربازِ رومي بی‌فرق همگي‌را بقتل رسانیده و تا خسته و بی‌قوّت نشدند از این عملِ قتل دست بر نداشتند و امّا شمشیررا بغلاف نهاده پس آتش بخانه‌ها زدند که شهر از هر جا آتش گرفته و شعله‌ها بهر طرف کَشیده اورشَلیِم موافقِ قولِ انبیا تلهَا گشته و کوهِ هیکل مانندِ بلند جایگاهِ جنگل گردید * و در میانِ اورشَلیِم وحواليِ آن در مدّتِ پنج ماه دشمنان و قحطي و غارت وطاعون بقدرِ یکهزار هزار و یکصد هزار نفر انسان تلف کردند که حکایتِ هرکدامِ ایشان نقل هولناك بوده پس آیا در جاي دیگر گاهي اتّفاق افتاده که آنقدر مصیبات و تنگنائي در یکجا جمع شود و آیا ممکن بوده که اقوالِ انبیا و وقائعِ هولناك با دقّتِ حرف بیشتر وفا و وقوع یابد * و انتظارِ قتلِ خود هنگامي که حضرتِ عیسيٰ در راهِ کَلوَريْ رفته که در آنجا مصلوب شد پس آن احوال و سیاسات بنظرش آشکارتر نیآمده وگویا از بلاهاي اورشَلیِم بخودِ آن حضرت کم تأثیر نمود و چه نرم دل و چه محقّق وراست بود جوابي که آن جنابِ رنج‌کَش و تسلّي‌گو فرموده از جهةِ نالشها و شکایتهاي زناني که اورا تعاقب نموده چون ایشان برگردیده و شهررا دید که احتمالاً بعضي از آنها تا بهلاکتِ شهر ماندند پس فرمود که اي دخترانِ اورشَلیِم بر من مگرئید بلکه بر خود و فرزندانِ خود بگرئید زیرا که مي‌آید ایّامي که در آن خواهند گفت که خوشاحالِ عقیمه‌ها و رحِمهائي که نزادند

و پستانهائي که شیر ندادند و آنگاه شروع تکلّم بکوها خواهند کرد که بر ما بیفتید و بتلّها که مارا پنهان نمائید زیرا که چون کرده مي‌شود این اعمال با چوب تر بار چوب خشك چه خواهد شد * و هیچ مکّار و فریب دهندهٔ در چنین احوالات هرگز همچنین اخلاق و ترحّم‌را ننموده و یا از طریق تصدیقات امر خود البتّه کاذبي بهیچ وجه من الوجوه چنین مقدّمات بي‌احتمال و حیرت نما و محقق‌را پیش نگفته و لیکن حضرت عیسي قضاي الٰهي‌را هویدا نموده چون آن سردار که همین قول‌را بوفا آورد گرفتاري و هلاکت اورشلیم‌را چنین تأویل داده و اقرار کرده که بدون قضاي الٰهي در این باب قدرت خود باطل میگردید و وقتي که اوزا از براي فتح خود نوازش میکردند پس این سردار تیطس نام آفرین و تحسین آنهارا قبول نکرده فرمود که خودش تنها وسیلهٔ براي اجراي قضاي الٰهي شده و تاریخ نویس یهود یوسفس مذکور موافق فرمایش قول مقدس در این خصوص تقریر کرده که گناهاي یهودیان مانند عقوبات ایشان بي‌نظیر بوده است * و کلّ این اقوال انبیا که تفتیش و ملاحظهٔ واقع شدن آنهارا در این کتاب نموده ایم در زمان عین صلح و سلامت اعلام گشته در هنگامي که یهودیان هنوز حکّام شرع خودشان و حمایت ممالك روم‌را داشتند چنانکه مطیع اقتدار دولت مذکور بودند که در آن ایّام آن دولت بمرتبهٔ بلندترین قدرت رسیده بود * و تعجّب شاگردان حضرت عیسي نسبت باستقرار و ثابت شدن هیکل باعث شده که آن جناب هلاکت تمام آن عمارت مضبوط‌را پیش فرمود و نیز پیش خبر داده بود که مسیحان کاذب و پیغمبران دروغ گو ظهور خواهند کرد و دیگر که جنگها و اخبارات جنگ و قحطها و طاعونها و زلزله‌ها و توهّمات پدید خواهد گشت و نیز فرمود که شاگردانش ظلم و ستم‌را دیده و بسیار ایشان مرتدّ خواهند گردید لیکن انجیل مشهور و مثمر خواهد شد و علاوه بر این از علامتي خبر داد که شاگردانش آنرا دیده و از هلاکت آینده فرار بکنند

و ایضاً بر این محاصره و احاطه ساختن اورشلیم و تنگنائئ زنان و مصیبت بي‌نظیر کلّ مردمان و خرابئ تمامئ شهر و کوتاه شدن زمان سیاسات ایشان تا آنکه بیشتر خلاصئ جاوید‌را بیابند پس تمامئ این بلاهاي ترسناك‌را پیش خبر داده و دیگر فرموده که کلّ این مقدّمات در مدّت ایّام یك طبقه خواهد گذشت و بغیر از آن جنابي که انتهارا از ابتدا دیده کسي قادر بر این نشده که تمامئ این احوالات‌را پیش خبر داده و وصف فرموده باشد پس وقوع یافتن این اقوال با دقّت تمام بی‌شكّ و شبهه برهاني گردیده که همان قول از الهام خدا می‌باشد * و امّا قول الهام غیبي مقدّمات کوچکتر‌را نیز نشان داده که گویا نسبت بکیفیّات مذکور کم احتمال داشته که واقع شوند مثلاً که اورشلیم بایست مانند محلّ زراعت شیار بشود و شهر با زمین هموار گردد و از هیکل سنگ بر سنگي نماند و یهودیان گروهي کوچك گردیده و بطریق اسیري بهر قوم برده در حالت بنده‌گي فروخته شوند حتّي کسي آنهارا نخرد پس هرکدام از این اخبارات غیب با دقّت تمام تحقیق گردید * و موافق این فرمایشات پس تیطس سردار مذکور حکم داد که کلّ شهر و هیکل از بنیاد کنده شد و سرباز از فرمایش او مضایقه ننموده چون حقّ خدمت و عداوت و طمع مال عامل شده پس مذبح و هیکل و دیوارهاي شهررا از بنیاد سرنگون ساختند از جهة خزائني که یهودیان در تنگنائئ محاصره پنهان و مدفون کرده بودند و سه برج و حصهٔ از دیوار قلعه در جاي خود بطریق علامت و یادگاریٔ اورشلیم مانده وبس و من بعد شخص ترنطیس روفس نام جاي شهررا شیار کرد * و در محاصرهٔ مزبور و در هلاکت شهرها و دهات ولایت یهودیه در پیش و پس خراب شدن اورشلیم موافق فهرست مفصّل یوسفس تخمیناً یك هزار هزار و سیصد هزار نفر تلف شدند و بقدر نود و هفت هزار نفر اسیر گشته و بطریق بنده فروخته شدند و آن قدر حقیر و بي حساب شمرده شدند که از براي ایشان مشتري پیدا نشد و مظفران ایشان جان آن

بی‌چاره‌گان‌را چندین مصرف و ضائع کرده که بطریق حرمت روز ولادت دمیطیان امپراطور دوهزار و پانصد نفر ایشان‌را بجهة بازي بي‌رحمانه بمیدان انداخته که بجانور درنده حمله بکنند و در سیاق دیگر مقتول گردند * واما تنگنائي و مصیبت نسب وقوم مذکور آنگاه بانجام نرسیده چون بر زمین آنها لعنت بوده که گویا وي‌را سوزاند و بر خلق هم قضایاي الهي مانده که آنهارا بآفاق دنیا پریشان و متفرق ساخته و بسیاری از الهامات غیبي در خصوص ایشان باز مانده و خیلي از تواریخ ایشان هنوز نقل نشده و لیکن اقوال انبیا در این باب هویدا و آشکار مي‌باشد *

باب دویم
در حوادثات یهودیان

بدانکه در هنگامي که حضرت موسي از مرتبهٔ صاحب شریعت الهي بني اسرائیل‌را وعده کرده که فرخنده‌گي وسعادت وسلامتيء ایشان مقابل و برابر اطاعت خودشان خواهد شد پس آنهارا با درجات بلیات و عقوبات ترسانیده که در صورت عدم توبه و کثرت فساد خودشان آن بلیات شدید خواهد گردید و در بارهٔ برکات و عقوبات پروردگار با همان طریق بقوم دیگر توضیح ننموده و از جهة شرارت قوم مذکور پس بلاهاي ایشان خیلي سنگین شد و هنوز بانجام نرسیده و حکایات یهودیان بعد از متفرق شدن ایشان همین‌را آشکار ساخته که در این ایام احوالات قوم مذکوررا با کلمات محقق‌ترنتوان وصف نموده از آن الهامات که پیغمبر ایشان سه هزار و دویست سال و بیشتر قبل از این فرموده و در بارهٔ حالت و کیفیت غریبهٔ قوم مزبور چنانچه تا

بحال ظاهر شده پس در نوشتجات قدیمترین همین احوالات در باب این قوم مرقوم گردیده چون حضرت موسي گردشهاي زمانهاي بسیاررا پیش دیده و واقعات ایام دوررا ملاحظه نموده و در قول الهامي کیفیات‌را بیان ساخته که الأن مي‌توان دانست که آیا کلمات حضرت مذکور از خیال و تصور انسان بوده و یا از الهام پروردگار که موافق قول مقدس هزار سال در نظر وي مثل دیروز میماند * مثلاً (در آیه‌هاي ۳۳ و ۳۶ و ۳۹ و ۴۴ فصل ۲۶ سفر لویان) خداوند فرموده که شمارا در میان طوائف پراکنده خواهم نموده و شمشیررا در عقب شما خواهم کشید و زمین شما خراب و شهرهاي شما ویران خواهند شد و باقي مانده‌گان شمارا بدل ایشان در زمین دشمنان شما ضعف خواهم انداخت و آواز جنبش برق ایشان‌را خواهد دوانید و مثل گریزنده‌گان از شمشیر خواهند گریخت و بي‌وجود تعاقب‌کننده خواهند افتاد و از براي شما با دشمنان شما تاب مقاومت نخواهد ماند * و در میان قبائل هلاکت خواهید شد و زمین دشمنان شما شمارا خواهد خورد و باقي مانده‌گان شما بسبب گناه در زمین دشمنان شما کاهیده خواهند شد و بسبب گناهان پدران ایشان با ایشان خواهند کاهید و باوجود این واقعات من ایشانرا هنگام بودنشان در زمین دشمنانشان مردود نخواهم ساخت و از ایشان نفرت نخواهم ورزید بحدي که ایشانرا باتمام رسانم * و ایضاً (در آیهٔ ۲۷ فصل ۴ توریة مثني) مرقوم است که * خداوند شمارا در میان قومها پراکنده خواهد نمود و در میان قبائلي که خداوند شمارا در آنجا مي‌برد قلیل‌العدد وا گذاشته خواهید شد * و ایضاً (در آیهٔ ۲۵ فصل ۲۸ همان کتاب) مکتوب است که * خداوند ترا در حضور دشمنانت مغلوب خواهد ساخت از یك راه بر ایشان خروج خواهي نمود و از هفت راه از حضور ایشان فرار خواهي کرد و تو در همهٔ ممالك زمین زحمت‌کش خواهي شد * و ایضاً (در آیه‌هاي ۲۸ و ۲۹ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۶ و ۳۷ همان فصل) مسطور است که * خداوند ترا بدیوانه‌گي و نابینائي و

آشفته‌گيء دل مبتلا خواهد كرد و بوقت ظهر مثل نابينائي كه در تاريكي لمس نمايد لمس خواهي كرد و در راهت كامياب نخواهي شد و فقط در تماميء ايام مظلوم و غارت زده شده از برايت رهاننده‌ء نخواهد بود * پسران و دختران تو بقوم ديگر تسليم شده در دستت قوّت نخواهد ماند * ميوه‌ء زمين تو بهرچه مشقّت كشيده‌ء قومي كه نميداني خواهند خورد و در تماميء روز فقط مظلوم و مقهور خواهي شد بلي چنانكه ديوانه خواهي شد از جهة منظر چشمت كه خواهي ديد * و خداوند ترا بطائفه‌ء كه نه تو و نه آباي تو دانستيد خواهد رسانيد و در ميان تماميء اقوامي كه خداوند ترا بآنجا ميرساند سبب عبرت و ضرب المثل و ريش خند خواهي شد * و ايضاً (از آيهٔ ٤٧) * بسزاي اينكه در خدمت خداوند خدايت با شادماني و خوش‌دلي بسبب كثرت اين چيزها اطاعت نكردي لهذا دشمنان خودرا كه خداوند بر تو ميفرستد در گرسنه‌گي و تشنه‌گي و برهنه‌گي و احتياج كلّي خدمت خواهي كرد و طوق آهنين بر گردنت خواهد گذاشت تا ترا هلاك سازد (٥٩) آنگاه خداوند صدمه‌هاي تو و صدمهاي اولاد ترا عجيب خواهد گردانيد يعني صدمهاي عظيم و امراض رديّه و مزمن * (٤٥) و تماميء اين لعنتها بتو رو كرده و تعاقب نموده بتو خواهند رسيد براي تو و اولاد تو ابداً بجاي آيت و معجزه خواهد بود (٦٣) و واقع مي شود چنانكه خداوند از شما خوشنود بوده شمارا نيكوئي كرده بسيار گردانيد همچنين خداوند از معدوم و نابود كردن شما خوشنود خواهد شد و از زميني كه جهة تصرّف آوردنش بآن ميروي مستأصل خواهي شد و خداوند ترا در ميان همه‌گيء قبائل از كران زمين تا بكران ديگرش پراكنده خواهد ساخت و در آنجا خدايان غيرئي كه نه تو و نه آباي تو مي دانستيد از چوب و سنگ عبادت خواهي كرد * و در ميان آن طوائف استراحت نخواهي يافت و براي كف پايت آرامي نخواهد بود و در آنجا خداوند ترا دل لرزان و چشم خيره و جان در الم خواهد

داد * و حياتت رو بروي تو آويزان خواهد بود و روز و شب خوف‌ناك خواهي شد و بزنده‌گيت اطميناني نخواهي داشت در صبحدم خواهي گفت اي كاشكي شام ميبود و در شام خواهي گفت اي كاشكي صبح بودي از ترس دلت كه بآن گرفتاري و از چيزهائي كه چشمت بنظر مي‌آورد * و نوشتجات تماميء پيغمبران كه بعد از موسي آمده الهامات غيبي مانند اين گذشته‌را بسيار داشته مثلاً (در آيهٔ ٤ فصل ١٥ يرمياه) مرقوم است كه * ايشان‌را در تماميء ممالك زمين زحمت‌كش خواهم كرد * و ايضاً (در آيهٔ ١٣ فصل ١٦) شمارا از اين زمين بزميني كه ندانستيد خواهم انداخت * * در جائي كه من شمارا مرحمت نخواهم فرمود و (در آيه‌هاي ١٥ و ١٦ فصل ٩) * اينك من افسنطين‌را باين قوم ميخورانم و آب مرّه بايشان مينوشانم و ايشان‌را در ميان قبائلي كه ايشان و پدران ايشان‌را نشناختندي پراكنده نموده شمشيررا جهة اتمام نمودن ايشان بعقب ايشان خواهم فرستاد * و (در آيه‌ها ٩ و ١٠ فصل ٢٤) ايشانرا در تماميء ممالك ارض بشدّتي زحمت‌كش ميگردانم بحدّي كه در تماميء مكانهائي كه ايشانرا رانده گردانيده ام مادّه‌ء ملامت و ضرب المثل و مطعون و ملعون گردند * و بر ايشان شمشير و قحطي و طاعونرا تا تمام شدن ايشان از زميني كه بايشان و بپدران ايشان داده بودم خواهم فرستاد * و (در آيهٔ ٧ فصل ١٥) * قوم خودرا بي‌ولد نموده هلاك خواهم نمود * و (در آيهٔ ١٨ فصل ٢٩ همان كتاب) * ايشانرا با شمشير و قحطي و طاعون تعاقب خواهم نمود و ايشانرا در تماميء ممالك زمين زحمت‌كش ميگردانم تا آنكه در ميان تماميء طوائفي كه ايشانرا پراكنده ساختم محلّ لعنت و حيرت و شوت و صفير زدن و ملامت نمودن بوده باشند * و ايضاً (در آيهٔ ١٠ فصل ٧ حزقيل) مكتوب است كه * در تو حكم‌هارا بجا آورده تماميء باقي مانده‌گانت‌را بهر بادي پراكنده خواهم ساخت * و (در آيهٔ ١٥ فصل ١٢) ايشانرا در ميان طوائف منتشر ساخته و در ولايات پراكنده خواهم ساخت * و (در آيهٔ ١٩ فصل ٧

همين كتاب است كه) * نقرهٔ خودرا در كوچه‌ها خواهند افكند و زرِ خودرا دور خواهند كرد نقره و زرِ ايشان در روزِ غضبِ خداوند ايشانرا قادر برهانيدن نخواهد شد جانهاي خودرا سير نكرده شكمهاي خودرا پر نخواهند ساخت زيرا كه عصيانِ ايشان باعثِ لغزنده‌گئ ايشان خواهد بود * وديگر (در آيهٔ ۹ فصلِ ۹ عاموص) مرقوم است كه * خاندانِ اسرائيلرا در ميانِ تمامئ طوائف چنانكه غلّه در غربال بيخته ميشود خواهم بيزانيد مع هذا دانهٔ بر زمين نخواهد افتاد * و باز (در آيهٔ ۳ فصلِ ۸ يرمياه) نگارش‌يافته است كه * خداوندِ لشكرها ميفرمايد كه از براي همه‌گئ كساني كه از اين قبيلهٔ شرير باقي ميمانند در تمامئ مكانهائي كه باقي مانده‌گانِ ايشانرا در آن ميرانم مرگ از حيات پسنديده‌تر خواهد بود و (در آيهٔ ۱۷ فصلِ ۹ هوشيع) چنين مكتوب است كه * ايشان در ميانِ طوائف آواره خواهند بود * و ايضاً (در آيهٔ دهم تا ۱۲ فصلِ ششم اشعياه است كه) * دلِ اين قومرا بفربهي و گوشهاي ايشانرا به سنگيني وچشمهاي ايشانرا بكوري واگذار مبادا كه بچشمهاي خود به بينند و بگوشهاي خود بشنوند وبا دلِ خودشان درك نمايند و رجوع نموده شفا يابند * ومن گفتم كه اي خداوند تا بچند و او گفت تا بوقتي كه شهرها ويران شده غيرِ مسكون باشند و خانها بدونِ آدم و زمين خراب شده ويران بماند و خداوند انسانيانرا دور نمايد و در ميانِ زمين جايهاى متروكه بسيار باشند * و (در آيهٔ ۴ فصلِ ۹ عاموص است كه) * اگر در برابرِ دشمنانِ ايشان اسيروار روانه گردند در آنجا شمشيررا امر ميفرمايم كه ايشانرا بكشد و چشمانمرا بايشان براي بدي نه بجهةِ نيكي خواهم گذاشت * وديگر (در آيهٔ ۱۰ فصلِ سي و يكمِ يرمياه) مسطور كه * پراكندهٔ اسرائيل آنرا جمع خواهد نمود * خلاصه (در آيه‌هاي ۲۷ و ۲۸ همان كتاب است كه) * تو اي بنده‌ام يعقوب مترس و اي اسرائيل هراسان مشو زيرا كه اينك من ترا از دور و ذريهٔ ترا از زمينِ اسيرئ ايشان نجات خواهم داد * اگر چه تمامئ طوائفي كه ترا در ميانِ آن‌ها

پراكنده ساختم باتمام ميرسانم امّا ترا باتمام نخواهم رساند بلكه ترا موافقِ شرع تنبيه خواهم نمود نهايت ترا بالكّل بي‌عقوبت نخواهم گذاشت * وديگر (در آيه‌هاي ۴ و ۵ فصلِ ۳ هوشيع) مسطور است كه * بنى اسرائيل روزهاي بسيار بدونِ ملك و بدونِ سرور و بدونِ قرباني و بدونِ منصوبه و بدونِ ايفود و ترافيم خواهند ماند عاقبت بني اسرائيل رجوع نموده خداوند خداي ايشان و داود ملكِ ايشانرا تجسّس خواهند كرد و در روزهاي آخرين از خداوند واحسانش خواهند ترسيد * و كلِّ اين الهامات در باره يهوديان پس با اشكارئ تواريخ و با خاطرجمعئ حقّ فرموده شده و در بابِ طريق و حدّ و طور و طولانئ پراكنده‌گي و مظلوميّت وكوري و تنگنائى وسستى و ترسيده‌گى و نامردي وكوچيدني‌هاي بى‌حدّ ودل‌سنگي و طمعِ تمام و ظلمِ شديد و غارتِ متّصل و ريش‌خندِ كلّ و وجودِ دائمي و انتشارِ بي‌حدّ نسبت بقومِ مزبور نشان‌داده كيفياتِ آنهارا وصف و بيان نموده است * و در قولِ مزبور فرموده كه از زمينِ خودشان كنده و از پيشِ دشمنان مغلوب شده و از زمينِ خودشان تمام ساخته كه باقي ماندهٔ ايشان عددِ قليل گرديده پس موافقِ اين فرمايش روميان شهرهارا خراب ساخته ولايتِ ايشانرا غارت نموده و ساكناني كه از قحط و طاعون و شمشير و گرفتگي خلاصي‌را يافته بودند پس آنهارا بجور و جبر از ولايتِ يهوديّه رانده و اخراج ساختند كه بطريقِ آواره‌گانِ بى‌خانه بهمه‌گئ ولايات از اطرافِ مملكتِ خود پريشان گشتند و ليكن در دورِ آن زمين مدّتي چسپيده كه اجدادِ ايشان در آن قدر زمانها تصرّف داشتند و نيز در خصوصِ آن نگران بوده كه همين است ميراثي كه پروردگار براي نسب و اولادِ ايشان قسمت فرموده و از جهةِ يك شكستگي هر چه باشد نخواستند كه از حقِّ خودشان در خصوصِ آن تصرّف كه سابقاً و از قديم داشتند دست بكشند * وهرچند تنگنائيهاي ايشان نسبت بقتلِ قوم و اتلافِ مال و خانه و نابود ساختنِ قدرت و هلاكتِ شهرِ پاي تخت و ويرانگئ ولايتِ

خود بجهتِ تیطّس سردارِ رومّي بي‌نظیر شده لیکن یهودیان هرچند گریزان و اخراج گشتند در مدّتِ کم باز بوطنِ خود در آمده و مدّتِ شصت سال هنوز تمام نشده که طائفهٔ مزبوره از مکّارِ متحیل فریب خورده و نیز از جهتِ ظلمِ ممتنع‌التّحمّلِ رومیان انحراف و طغیان‌را برانگیخته و بجدّ و جهدِ پرزور و اتّفاقِ همه‌گي از طریقِ ناامیدي و دیوانگي سعي کردند که ظلم و قدرتِ رومیان‌را از گردنِ خود براندازند و نیز ولایتِ خودشانرا از هلاکت خلاصي داده پس جنگیرا که غیرتِ جان و ناامیدئ ایشان تا بمدّتِ دو سال بانجام رساند و در این جنگ بغیر از جمعهاي کثیر که بعلّتِ گرسنگي و ناخوشي و آتش تلف شده بودند موافقِ حکایت بقدرِ پانصد وهشتاد هزار نفر یهودیان مقتول شدند و آخرالأمر طائفهٔ مذکور بالکلّ شکست خورده پس بالمرّه از ولایتِ خود اخراج گردیدند واز هر طرف بجهتِ لشکرِ روم چنین احاطه شده و دسته بدسته بقتل رسیده که موافقِ حکایتِ تاریخ‌نویسِ بت‌پرست کمی از ایشان خلاص یافتند و پنجاه باب از قلعهاي مضبوطِ ایشان تا بروي زمین سرنگون و شهرها غارت وسوخته شده که ولایتِ یهودیّه ویران گشته بیابان گردید * و هرچند قضاي مانند این عقوبت هرگز بسرِ قومِ دیگر نیآمده مگر آن قوم‌را تمام کرده و از مصیباتِ جهان خلاصي‌را داده لیکن در خصوصِ یهودیان آن الهاماتِ تهدید بدقّتِ تمام وقوع یافته و تا هنوز مانده چون در حالاتي که از ولایتِ خودشان اخراج شدند پس موافقِ قولِ مذکور در هر ولایت بلاهاي بسیاررا در زمانهاي متّصل مي‌بینند * و در قولِ الهامي فرموده که شهرها غیرِمسکون و ویران خواهند شد و هر شهر وا گذاشته خواهد شد که آدمي آنجا سکني نخواهد کرد و آنها با قهر و خشم و غضبِ عظیم از ولایتِ خودشان از بیخ کَنده شدند * و موافقِ این اقوال پس آدریانِ امپراطور حکمِ عموم‌را داده که هرگاه یهودي داخلِ اورشلیم شود وي‌را لایقِ مرگ دانسته بکشند و هم نگذاشته که این طائفه از دور شهرِ مذکوررا

ملاحظه بکنند * و بت‌پرستان و مسیحیان و مسلمانان بنوبت ولایتِ یهودیّه‌را تصرّف نموده و قبائلِ عرب زمانها آنرا غارت کردند و محضِ بني اسرائیل تنها از تصرّفِ آن ممنوع شده هرچند همیشه خواهشمند بودند که بآنجا رجوع نمایند وهرچند از کلِّ روي زمین محضِ مکاني باشد که در آنجا این طائفه قواعدِ مذهبِ خودشانرا توانند صیانت نمود * و در میانِ تمامئ گردشها و تبدیلِ ممالکِ زمین پس در این زمانِ طولاني محضِ یهودیان همیشه از اوقات از ولایتِ اجدادِ خودشان بیگانه شده و هرگاه بعضی از ایشان رخصت یافته که در محالِ مزبور سیّر و سکني کرده پس در آنجا بیشتر از ولایتِ دیگر مذمّت و سرزنش‌را دیده اند * و یهودئ بنیامین نام از شهرِ تودیله در مملکتِ اسپنیول که تخمیناً یک هزار و دویست سال از تاریخِ مسیحي خیلي از ممالکِ یوروپ و آسیه‌را سیاحت کرده پس در هر جا یهودیان‌را در حالتِ مظلومي و مجبوري یافته خصوصاً در مملکتِ خودشان و تا باین ایّام یهودیاني که در پلستین که عبارت از ولایتِ قدیمِ خودشان باشد سکني داشته و اناني که در پیرئ خود بآنجا رفته که استخوانِ خودشانرا در زمینِ غریب نگذارند پس یونانیان و ارامنه و فرنگیها آنهارا بي‌حرمتي و جبر کرده و بخصوصِ رفتارِ ظلم و مغرورئ عثمانیان و مسکینیّتِ یهودِ حقیر و بي‌چاره در قولِ پیغمبر چنین وصف و بیان شده یعني در آیهٔ ۴۳ فصلِ ۲۸ توریةِ مثني فرموده است غریبي که در میانِ شماست از تو به اوجِ بلندي خواهد برآمد و تو بحضیضِ پستي خواهي افتاد * و امّا از نوع و طریقِ متفرّق شدنِ ایشان پس بعدِ مسافت و حدودِ پراکنده‌گئ طائفه مزبوره بیشتر عجیب شده و قولِ الهامي در جایهاي بسیار پریشانئ آن قوم‌را وصف نموده و هزاران سال قبل از این ایّام آن چیزهارا پیشتر خبر داده اند که الان بنظر آمده مثلاً فرموده * در میانِ قبائل و در میانِ بت پرستان و در میانِ قومها حتّي از یک سرحدِ زمین تا بسرحدِ دیگرش منتشر گشته و بتمامئ ممالکِ زمین منتقل

شده و کل باقي مانده‌گان ایشان تا بتمامي ٔ بادها پراکنده گردیده و درمیان تمامي ٔ ولایات منتشر گشته اند و چنانکه غلّه در غربال بیخته همچنین قوم مذکور در میان قبائل بیخته شده و لیکن دانه ٔ کوچکترین بر زمین نیفتاده است * و امّا هرچند درمیان تمامي ٔ قومها منتشر شده اند و لیکن از همه ٔ قبائل علیحدّه مانده و بر روي زمین ولایتی نبوده که در آنجا خبر از یهودیان نباشد و در چهار تقسیم زمین یعني یوروپ و آسیه و افریقه و امریقه یهود هستند و با حالتي که ولایاتیرا نداشته ساکنان جهان هستند و کوهها و رودخوانها وبیابانها و دریاها که سرحدّ طوائف دیگر شده گردشهاي قوم مذکوررا محدود نگردانیده که در ممالك فرنگستان و بلاد روم کم و زیاد منتشر گشته و در ولایات ایران و هندوستان و چین پس موافق قول الهامی قلیل العدد درمیان قبائل شده اند و از اقلیم سرماي سبیر تا باقلیم گرماي وسط افریقه در قرب خطّ استوا خبر از ایشان آمده خلاصه تا به آفاق زمین طائفه ٔ مزبور جدا و مشهور میباشد * و امّا حکایت یهودیان در تمامی ٔ دنیا در هر زمان بعد از پراکنده‌گي ٔ ایشان الهامات غیبي جزئیات احوال را در خصوص آن قوم تحقیق نموده و نقل مقدمات آن قدر مقرّر و ثابت شده که در این باب ایراد نتوان گرفت و یا چنین مشهور شده که انکار نتوان کرد پس حکایت تفصیل حالت قوم مذکور از خود قول الهامي میتوان مرقوم ساخت * و بسیار از اوقات پادشاهان احکام ظلم و دست جلادرا بکار برده که یهودیان‌را هلاك نمایند و هجوم عوام نیز بر سر آن قوم مقاتله ٔ هولناك تررا بجا آورده و حقیقت اینکه سلاطین و خلق‌ها و بت پرستان و مسیحیان و مسلمانان که در خصوص بسیار چیز اختلاف بایکدیگر داشته از براي هلاکت قوم مذکور اتّفاق کرده اند لیکن نتوانستند این طائفه‌را تمام کنند که مانند درخت حضرت موسي با شعله احاطه شده همیشه از اوقات در حالت سوختن است بي‌آنکه تمام شود * و یهودیان از اکثر ولایات بارها

رانده شده اند پس از جهة ظلم تا به آفاق دنیا متفرّق گشته و از زمان تا زمان این قوم بیچاره مصیبت و تعدّي‌را دیده که از سیلهاي خون خودشان گذشته اند * و اخراج قوم مذکور از ولایت یهودیّه گویا اشاره و علامت راندن ایشان از شهر تا بشهر و از مملکت تا به مملکت بوده پس پراکنده‌گي ٔ عموم ایشان در این باب حجّت و برهان شده و دیگر نوشتجات بسیار مانده که همین مقدّمه‌را تحقیق نموده پس درصد سال اوّلین و دومین تاریخ مسیحی قوم مزبور دو دفعه از ولایت خود کنده شده اند بلکه در هر زمان بلاها بر این قوم که اوّل برگزیده و الحال در مدّت طولاني مردود میباشند آمده که حکایت تنگنائیهاي ایشان نقل هولناك و مخوف میباشد * و چون بسیار از اوقات بجهة ظلم و جبر طاغیان بر پا شده پس کثرت شورش و فتنه ٔ قوم مذکور باعث تنگنائیها و بلاهاي زیاد گردیده چون سلاطین و خلفا اتّفاق نمودند که این قوم بیچاره‌را بزیر طوق آهنین بیاورند * و کنستنطین امپراطور بزرگ که تخمیناً سیصد سال قبل از هجرت سلطنت نموده پس طغیان ایشانرا خاموش ساخته حکم داد که گوشهاي ایشانرا بّریدند پس بطریق گریزنده‌گان و آواره‌گان بولایت چند آنهارا رانده تا آنکه نشان آزار و رسوائي ٔ خودشانرا بهمراه بّرده باعث هول سائرین از آن قوم باشند و دیگر در زمان صد سال پنجمین تاریخ مسیحي یهودیان از شهر اسکندریه ٔ مصري اخراج شده و شهر مذکور مدّت طولاني یکي از جایهاي امنیّت ایشان بوده که بآن جانب بسیار میآمدند و یسطینیان امپراطور که در علم سلطنت بسیار کامل بود پس در خصوص عداوت و ظلم نسبت بیهودیان از امپراطورهاي گذشته عداوت و ظلم‌را کم نکرد چون کنیسات ایشان‌را بهم زده و نگذاشت که براي عبادت خودشان بمغارها داخل شوند و شهادت ایشانرا نیز باطل ساخته و حق تکلیف انساني نسبت بوصیّت کردن مال خود هم از این قوم بیچاره منع نموده و چون این احکام ظلم آمیز باعث حرکت طغیان

در ميانِ قومِ مزبور شد پس مالِ ايشانرا ضبط و غارت كرده و بسياري از آنهارا گردن زد و جبراً آن قدر خون ريزي گرديد كه تمامیٔ يهوديانِ آن ممالك لرزيده پس موافقِ قولِ الهامي في الحقيقت دلِ لرزنده‌را بايشان داده بود * و در سلطنتِ فوقس امپراطورِ ظالم پس طغيانِ عموم در ميانِ يهودِ شام بهمرسيده پس يهود و دشمنانِ ايشان هردو بحرصِ تمام جنگيده و قومِ مذكور در شهرِ انطيوخ غالب آمده ليكن ظفرِ يكدمي براي ايشان منفعت نبخشيد بلكه معزوليت زياد شد كه بيشتر از اوّل ظلم و ستم‌را ديدند چون با زودي مغلوب گشته اسير گرديدند وعضوي از اعضاي بعضي ايشان منقطع شده و بعضي از ايشان مقتول گشته و تمامیٔ باقي مانده‌گانِ آن قوم از شهر رانده شدند * و گريگرئِ بزرك كه يكي از پاپهاي كاتولك باشد از ظلمِ زماني بايشان مهلت داده كه آخرالامر غارت و تنگنائي بر ايشان بيشتر با شدّت آمده چون هر قولِ امپراطور از طريقِ ظلم و بي رحمي بر ايشان مسلّط گرديد و امپراطورِ مذكور كه عداوتِ خودرا نسبت به يهود نتوانست راضي ساخت هرچند در كلِّ ممالكِ خود ظلم و انواعِ سياساترا به بيچاره‌گانِ مزبور كرده و آخرالامر از ملكِ خود رانده پس علاوه بر اين حكم‌رانانِ ولاياتِ ديگررا انگيزانيد كه آنها هم يهوديان‌را ظلم نمودند كه از سمتِ آسيه تا بسرحدِّ دورترينِ يوروپ جفا و تنگنائيرا ميديدند * و بعد از ايّامِ مذكور پس در مملكتِ اسپنيول سه شرط با ايشان بسته شد اوّل آنكه دينِ مسيحيرا قبول كنند دويم اينكه اگر قبول نكنند محبوس شوند وسيوم آنكه اگر اين دو شرطرا قبول نه نمايند از ولايت اخراج شوند و در مملكتِ فرانسه نيز قضايائي مانندِ اين براي ايشان رو داده پس از ولايت بولايتِ ديگر گريزان شدند براي كفِ پاي خودشان قراري و آرامي نيافته و سمتِ بزرگِ آسيه هم براي ايشان جاي سلامت‌را نداده بلكه مانندِ ممالكِ فرنگستان بسيار از اوقات با خونِ اين بيچاره‌گان لكّه زده شده است * و شارعِ اسلام نيزكه براي چندين قبائلِ

كثيرهٔ قانونِ اعتقادِ مذهب‌را داد پس تابعانِ خودرا نسبت به يهود عدوّ گردانيد و در سالِ سيومِ هجرت قلعه‌هاي ايشانرا در حجّاج احاطه ساخته پس آناني كه برآن قلعه‌ها پناه برده بودند آنهارا بمرتبهٔ تنگ رسانيده تا آنكه خودشانرا بي شرط و عهد باسيري تسليم نمودند آخرالامر از ولايت رانده و مالِ ايشانرا بمسلمانان قسمت كرد و بارِ دويم قدرتيرا كه بهم رسانيده بودند بهم زده و بسيارئِ ايشانرا كشته و بر باقي مانده‌گان خراجِ مقرّر قرار داد و ملّتِ كاتولك هميشه از اوقات يهوديان‌را اهلِ بدعت و كفر دانسته و ايشانرا ظلم كرده بزرگانِ مذهبِ مزبور در مجالسِ اَجلاسِ خودشان قرار و حكم دادند كه هر كس طرفِ يهودرا بر خلافِ شخصِ مسيحي گرفته پس مقصّر و اخراجِ ملّت بشود و ديگر در قوانينِ مجالسِ مذكوره پس كلِّ مسيحيان ممنوع شدند كه با يهوديان چيزي بخورند و معامله با ايشان بكنند و نيز در آن قوانين قرار گذاشته شد كه يهود نوكرِ دولت و صاحبِ منصب نشود و بندهٔ مسيحي‌را نگاه ندارند وهم در آن قوانين تعيين شده كه اهلِ مذكور بجهةِ نشاني مشهور شوند و علاوه بر اين حكم شده كه اولادِ يهودرا از ايشان گرفته پس در دينِ مسيحي تربيت داده و ديگر آنكه نشان بحقيري و ذليلئِ بي‌هوده شده و علامت به تنگنائي و مشقّتِ ايشان گرديده همان بود كه علماي مجالسِ مذكوره لازم دانستند كه معيّن سازند كه كسي يهودي‌را نكشد مگر اينكه سببي داشته باشد * و تاريخ‌نويسِ هلّم‌نام در خصوصِ يهوديان گفته كه قومِ مزبور در هرجا از عوام ملامت و ظلم‌را ديده و بسيار از اوقات قتلِ عمومِ بسر ايشان آمد و ديگر كه زمانِ عيد و ضيافتِ ديگران نسبت بايشان وقتِ سرزنش و آزردگي ميبود و در شهرِ تولوس در مملكتِ فرانسه در عيدِ فصح عادت بوده كه بر روي يهوديان سيلي زنند و در شهرِ بزيرس از يكشنبهٔ پيش از عيدِ فصح تا به عيدِ مذكور يهوديان‌را سنگسار ميكردند كه دشنام وسياست هر ساله شده كه اكثر اوقات خون در ميان ريخته ميشد و بر اين

عادت خلیفهٔ ملت شهر مزبور در مواعظهٔ خود سال بسال خلق را انگیزانید * و تدبیر پادشاهان فرانسه در بارهٔ طائفهٔ مزبوره این بوده که یهودرا محل گذاشته تا آنکه از جهة معامله و طمعکاري صاحب دولت گردند پس ایشانرا در عوض رعیت خود غارت نمایند و این ظلم‌را از براي زر و سیم بنهایت تمام رسانیدند پس قوم مسطور در آن مملکت گاهي اجازت و گاهي غارترا دیده و لیکن مداومت و کارسازئي ایشان در بارهٔ دولت از جور و جریمه‌ها کم نشده تا آنکه یکي از آن پادشاهان فلیپ اوگسطس نام تمامئ مسیحیان ممالك خودرا از قرضی که بیهود داشتند بري نموده پس پنج یك از این قرض خودش گرفته باقي مانده‌اش‌را بخشانید که هیچ چیز از طلب مزبور بآن قوم حقیر نرسید و من بعد کل این طائفه‌را از ولایت اخراج نموده و پادشاه دیگر سنط لوئیس نام که دو بارهٔ یهودیان‌را از همان ولایت رانده و هم ایشانرا طلبیده و اجازت داده و چرلس ششم آخر الأمر قوم مذکوررا از ممالك فرانسه رانده و موافق تاریخ میزره هفت باره یهود از ولایت مزبور اخراج شدند * و از مملکت اسپنیول نیز رانده شدند و بحساب اقل است بقدر یکصد و هفتاد هزار خانوادهٔ یهود از آن مملکت اخراج گردیده و در بعضي از شهرهاي ممالك نمسیستان جمعهاي کثیر از طائفهٔ مسطور غارت شده و بقتل رسیدند و حصهٔ از ایشان بجهة تبدیل دین خلاصي‌را یافته و لیکن اکثر ایشان در خانهٔ خودرا بسته خودشان و اهل خانه و دولت‌را که داشتند تماماً برودخانها و بآتش انداختند و در زمان هر جنگ عموم که فرنگیها با اعراب کرده که آن جنگ‌را کروسئد نامیده اند پس یهود غارت شده بسیاري از ایشان مقتول گردید و در انگلیستان نیز در همان زمان قوم مذکور بسیار ظلم و آزرده‌گیرا دیده و در جنگهاي کروسئد مزبور تمامئ اهل انگلیس اتفاق کرده که یهودرا جبر نمایند و در یك حمله در شهر یرك یکهزار و پانصد نفر یهود که مرد و زن و بچه باشند چون امانرا نیافته و جان خودرا با هیچ

قیمت نرهانیده پس از ناامیدی مجنون شده یك دیگررا کشتند بطوري که هر صاحب خانه اهل بیت خودرا بقتل رسانید چنانچه در ایام قدیم تقریباً هزار نفر از قوم مذکور در قلعه مسیده از ولایت یهودیه در چندین گرفتاري در دست یکدیگر مقتول گشتند * و یهودیان در مملکت مذکور آن قدر خار و حقیر شمرده شدند که امراء انگلیس چون از پادشاه خود یاغي شدند بجهة اینکه خلق‌را بطرف خودشان راغب گردانند پس امراء مزبور حکم دادند که هفت صد یهود بقتل رسیده و خانه‌هاي ایشان غارت گردید و کنیسهٔ ایشان سوخته شد * و رچارد و جان و هنري سیمین پادشاهان انگلیس بسیار از اوقات از طائفهٔ مزبور نقد با زور گرفته و بخصوص هنريء مذکور بهر وجهي از وجوه بي‌رحمي و ظلم کرده اکثر اوقات خرج زیاد خودشرا از غارت یهود میگرفت و بعضي از دولت‌مندترین ایشانرا بفقیري رسانیده و ظلم و غارت پادشاه مزبور آخر الأمر آن قدر بي‌حد شد که بیچاره‌گان مذکور رغبت کردند که از آن مملکت بروند لیکن هرچند اخراج از ولایت اختیار نموده این‌را هم بایشان نه بخشیده تا آنکه ادورد اولین پادشاه انگلیس تنگنائئ آن بیچاره‌گان‌را باتمام رسانیده و کل مال ایشانرا ضبط کرده پس آنهارا از ولایت اخراج ساخته که پانزده هزار نفر یهود و بیشتر با نهایت تنگنائي رانده شدند پس تقریباً چهار صد سال از آن تاریخ گذشته تا اینکه این قوم مظلوم و مجبور به انگلیستان برگشتند * و چند واقعات عجیب بطریق گواهئ الهامات اتفاق افتاده و بي آنکه حکایت مفصل باشند لیکن شهادت مي‌دهند براینکه قوم مذکور در هر جا مظلوم شده اند که از آن جمله گویا حرکت اول در دولت فرانسه در بارهٔ قوانین احکام عرف در ایام قدیم حکمي بر خلاف یهودیان شد و عهد و پیمان افضل که پیشترها اهل انگلیس از پادشاه خود گرفتند که از بهترین قواعد دولت باشد پس در این پیمان مگنه چرطه نام نسبت بیهودیان بي انصافي حلال گردید * و در مدت

زمانهاي بسيار بعد از پراكنده‌گي از ولايت خود قوم مذكور در فرنگستان و آسيه و افريقه مكان آرام و سكناي امن‌را نيافته بلكه در تجسس چنين مكان تا بآفاق دنيا گشتند * و در ولايات اسلام هميشه از اوقات قوم مذكور ظلم و حقيري و هردشنام‌را ديده و در اكثر شهرها يهود بيك محلهٔ مخصوص چنانچه در ايام گذشته در شهر لندن بوده تحديد شدند و علاوه بر اين لباس مخصوص بر ايشان معين گشته و در جايهاي بسيار وقتي قرار داد شده كه در مكان خودشانرا ببندند * و در شهر همدان و سائر شهرهاي ايران يهوديان قومي حقير هستند و بجهة خورده فروشي و صنعت زنده‌گانئ خودرا ميگذرانند و در حالت مشقت تمام هستند و بديوان خرج ماهانه داده ديگر اذن ندارند زمينرا مزروع كرده و يا اينكه صاحب ملك باشند * و قوم مذكور اكثر اوقات بحضور مردمان نيامده مگر آنكه دشنام و سرزنش‌را ديده پس البته نمي توانند در مجالس خلق قواعد دين خودرا بگذرانند * و مداخل امير ولايت بخارا از خرج پانصد خانوادهٔ يهود شده كه هر يك موافق قوت خود مال ديوان ميدهد * و در جزيرهٔ زنته در حوالي ولايت يونان قوم مذكور بحقارت تمام زنده‌گانئ خودرا گذرانيده و جبر هم ميكشند و در شهر و بلاد تره‌پولي كه نواحئ افريقه است هرگاه مقصريرا خواهند بقتل رسانند پس يهودي كه اتفاقاً اول حاضر شد بزور گرفته اورا جلاد ميگردانند كه در آنجا مرتبهٔ مسكينيت مخصوص به بني اسرائيل باشد و در ولايت مصر دائم‌الاوقات حقير شمرده و ظلم‌را ديده و همچنين در عربستان از ممالك روم مظلومي و عسرت ايشان زيادتر است و مسافران تازه كه در سمت آسيه و افريقه سياحت نموده اند مكرراً نقل كرده اند كه هرگاه الفاظ مهرباني و يا عدلي نسبت باين قوم حقير و طائفهٔ مظلوم رو بدهد خود يهوديان متعجب ميشوند و سائر خلق غضبناك ميشوند * و در باب ولايات اسپنيول و پرتگل نسبت به يهوديان پس چند سال قبل از اين ايام مسافري سوثي نام نقل

كرده كه تا بمدت پنجاه سال قبل از تاريخ نوشتهٔ خود سوزانيدن يهودي باعث شادئ تمام اهل پرتگل ميشد و بتماشاي اين ظفر دين خلق جمع گرديده و زنان هم از جهة دل‌شادي بانگ ميزدند چون اين بيچارهٔ سياست كش‌را تماشا كردند از مرد و زن و پير و جوان اين قوم مظلوم كسي خلاصيرا نيافته و يكي از فاضلترين شعراي آن ولايت يوسف نام چون يهود بود ويرا در حالت زنده‌گي سوزانيدند * و در سالهاي گذشته پس در ولايت نمسيستان قوم مذكور ظلم شديدرا ديده و در بعضي از بلاد ممالك مسطور اذن نداشتند كه در بازارها اجناس بفروشند و پاپه كه بزرگ ملت كاتولك باشد در بارهٔ قوم مذكور چند احكام سخت‌را تعيين ساخته و در رسيستان هم در اين زمان فرامين پي در پي صادر شده كه در اواسط ممالك مذكوره يهوديان‌را از هر معامله باز داشته و حكماً از خريد و فروخت منع كنند و در صورت خلاف آنها في‌الفور اخراج بلد شوند و هيچ چيزرا در بازار عام و يا در خلوت نميتوانند فروخت * و قوم مزبور اذن نداشته كه در شهرهاي رسيستان توقف نموده مگر اينكه از حكم‌رانان رخصت مخصوص‌را گرفته باشند و اين اجازترا هم نميدهند مگر در حالتي كه خدمت اين قوم براي دولت لازم و يا مستلزم منافع شده باشد و هرگاه در اين حالات نروند پس از مرتبهٔ آواره‌گان شمرده شده و روا نميباشد كه احدي آنهارا حمايت و يا امداد كند و هرچند اين احكام در واقعات بسيار قوم مذكوررا بي گذران گذاشته ليكن هرگاه خلاف حكم رفتار نمايند پس ظلم و جريمه و دشنام‌را مي‌بينند و باوجودي كه در اين حالت لائق ترحم شده ليكن احكام پادشاه نسبت باين بيچاره‌گان رحم انسانيرا مرتفع ساخته چون آناني كه بخلاف حكم يهوديان‌را حمايت كنند بطريق مقصران به سبير روانه مينمايند و همچنين در حالت بسيار ديگر پس موافق كلمات الهامي هيچ كس آنهارا خلاصي نميدهد * و مادامي كه در ممالك نجيب ترين فرنگستان حالت يهوديان در اين اوقات از ايام سابق

قدري خوب گرديده و گويا اين احوالات وعدهٔ زمانيرا داده كه جام لرزش از دست ايشان رفع شود و ليكن در باب دشنام و مشقّت ايشان بيانات تازه پديد گشته چون در اين ايّام اخبارات از ولايت عثّماني رسيده كه اهل عثّمانيان بقوم مذكور خيلي عداوت وكراهت دارند و بچّگان كوچك عثّمانيان يهوّدي را ملاقات كرده پس ويرا ملامت زده و زحمت ميدهد كه في التّحقيقت قول الهامي وقوع يافته كه فرموده براي سرورئ ايشان بچّه‌هارا خواهم داد و بر ايشان اطفال سلطنت خواهند كرد و ايضاً از براي قوم من بچّه‌ها ظالمان ايشان هستند * و حكايت اين مقدّمات هرچند ناكامل و مختصر شده و از اين جهة تنگنائيهاي قوم مذكوررا مفصّلاً نقل نكرده ليكن اين اقوال الهامیرا تصديق ساخته يعني كه يهوّديان دركلّ ممالك زمين بشدتي زحمت كَش گرديدند و شمشير در عقب ايشان كَشيده شد و ديگر كه براي كف پاي خودشان استراحتيرا نيافته و در پيش دشمنان خود قوّت استقامترا نداشته چون در دستهاي ايشان هيچ قدرت نمانده و طمع ايشان نيز باعث تنگنائئ خود بوده چون هميشه از اوقات غارت گرديدند و متّصلاً مظلوم و پايمال شده كه از جهة منظر و ملاحظهٔ چشمان خود ديوانه گشته چنانكه مقدّمات هولناك قلعه مسّيده و شهر يرّك مزبور و ديگران گواهي داده و علاوه بر اين پس بسيار از اوقات در گرسنه‌گی و تشنه‌گي و برهنه‌گي و عدم هرچيز وا گذاشته شدند كه قسمت ايشان لرزش دل و اَلَم روح شده و بسيار از اوقات هيچ اميدواري بزنده‌گئ خود نداشته و ازارهاي ايشان عجيب و عظيم و طولاني شده و در مدّت طبقه‌هاي بسيار براي جهانيان علامات و نشان بوده اند * و امّا الهامات غيبي در اينجا هم باتمام نرسيده چون با دقّت پيشتر الهام شده كه يهوّديان انجيل‌را انكار كرده از جهة مسكينیٔ حال دنيوئ آن جناب و از سبب دل سختئ ايشان پس بحضرت مسيح مصيبت كَش ايمان نياورند مثلاً فرموده است با كوري و حيرانئ دل مضروب

ميشوند پس مدّت مديدي ميمانند درحالتي كه گوشهاي ايشان كر و چشمان ايشان بسته و دلهاي ايشان سخت گرديده چنانكه دروقت ظهر مانند نابينا در تاريكي لمس خواهند كرد * و موافق اين قول اكثر قوم يهود در اين مدّت طولاني تفصيلاً دين مسيحرا انكار كرده و قول الهاميرا نگاه داشته ليكن نور آنرا نديده چونكه به اَحاديث خودشان آن كلمات مقدّس‌را پوشانيده اند * و بسياري از ظنّ‌هائي كه طائفهٔ مذكور قبول كرده بمرتبه بي‌هوده و ملّحد شده و عقائد دين ايشان چنان بي‌معني و سبك و عادات مذهب ايشان چنين صغير و خلاف عقل و مسكين بوده كه هيچ كس باور نكرده كه قومي چنين قواعدرا قبول نموده باشند مگر از جهت اعادات و رفتار و كتّب و اَحاديث آنها و اختلافي كه ما بين اعتقاد پوچ و عادات خيالئ ايشان و ما بين قواعد عقل منوّر و احكام انجيل كه آن احكام مزبوره‌را ايشان سبك شمرده اند پس كلمهٔ نبوده كه اين اختلاف‌را اشكارتر بيان سازد از همين قول الهامي يعني در وقت ظهر چنانكه كوري در تاريكي لمس نمايد همچنين آن قوم در ظهر لمس مينمايند و هرگاه بواقعات ديگر كه از پيش بينئ عقل انسان خيلي دور بوده محتاج باشد پس خصلت تمامئ قبائل نسبت بقوم مذكور چنانكه طبيعت آن قوم‌را با دقّت تمام در قول الهامی پيش فرموده اند دليل ميباشد چون يهوّديان در ميان تمامئ قبائل ضرب المثل و موّرد تعجّب و سرزنش و طعن و صفير گرديده و هرچند اين حالت يهوّديان از عجيب‌ترين مقدّمات بني آدم شده نظر بسابقهٔ الهام شدنَش كه از عقل انسان آن قدر دور است كه وقوع يافتن آنها بمرتبهٔ معجزه گشته و همين حالات در باب يهوّديان واقعه ايست كه احتياج به بيان و دليل ندارد بلكه شواهد اين احوال در هر ولايت كه در زير قبّهٔ آسمان است پيدا ميشود * و بسيار از كلمات الهامي در بارهٔ يهوّديان كه با مضمون سعادت‌مند بوده اند هنوز وقوع نيافته بلكه از طريق شهادت براي

طبقه‌هاي آینده مانده و بدانکه موافق قول الهامي پس قوم مزبور کلاً خراب و تمام نگشته هرچند بسیاري از دشمنان ایشان تمام شده اند مانند مصریان و اشوریان و بابلیان و رومیان که هرچند اینها از عظیم‌ترین ممالك زمین بودند و لیکن تمام گشته اند مادامي که یهودیان مظلوم و مغلوب و اخراج و بنده و غارت گردیده شده اند امّا تا بهمین ساعت متفرّق بوده در روي زمین موجود هستند * و بتحقیق مقدّمهٔ عجیب ترین که در تواریخ قبائل مرقوم گشته همین بوده که اهل یك دولت که از بعضي ممالك زمین کوچك و کم‌قدرت بوده پس اوّلاً از ولایت خودشان با قهر و خشم و غضب از بیخ کنده شده بطریقي که ممالك بزرگ‌ترین ایّام قدیم هرگز ندیده اند و بعد از آن ایّام و احوال هرچند یهودیان در میان تمامئ قبائل پراکنده شدند و در میان تمامئ ایشان آرامي نیافته بلکه در مدّت یک هزار و هشت صد سال ظلم متّصل‌را دیده و علاوه بر این آن قدر طبقه‌ها و زمانها منقضی گشته امّا در صورت اخلاق مخصوصه خویشتن‌را تا هنوز نگاه داشته اند پس هرگاه این حالت در بارهٔ یهودیان از مرتبهٔ علامت و معجزه نشمرده لیکن گویا احوالات عجیب‌ترین تواریخ میباشد * و امّا باوجود این کثرت تنگنائیها و غارت متّصل و زمانهاي مشقّت تمامرا که دیده اند در این مدّت طولاني زنده‌گیٔ ایشان در تنگي مانده لیکن الحال قوم مذکور کثیر و بسیاري از ایشان صاحب دولت هستند * و در خصوص یهودیان اقوال الهامي و مقدّمات چنین شده و از این نوع تحقیقات پس کوچك‌ترین اهل حکمت دلیل کامل تواند آورد چون هرگاه قوم مذکور بالکلّ منقطع شده و یا در میان قبائل مخلوط گشته و یا اینکه در مدّت یك هزار و هشت صد سال بعد از پراکندگیٔ ایشان نابود و یا در یك سمت محدود گردیده و متّحد مانده باشد و یا بشرطی که احوالات ایشان بکیفیّت طائفهٔ دیگر شباهت‌را میداشت پس با شروط مذکور گویا جاي ایراد میماند نظر بر اینکه الهامات غیبی در خصوص نصیب

ایشان هرچند مقدّمات غریبه شده لیکن بمرتبهٔ دلیل نسبت بالهام آن کلمات نیامده امّا چنین احوالات نسبت بقوم دیگر رو ننموده پس آن اقوال اشکاراً از الهام خداوند عالم میباشد * وچون یهودیان در تمامئ دنیا متفرّق گشته لیکن در هر جا قوم و نسب علیحدّه مانده و همیشه از اوقات غارت شده امّا تمام نگردیده اند وچون مقدّمات عجیب‌ترین که در میان قوم دیگر اتّفاق نیفتاده پس در حکایت ایشان این احوالات عموم شده و اقوال الهامیرا در خصوص ایشان با دقّت وصف کرده اند پس آیا صاحب ایمان حقّ نداشته که منافق‌را بمباحثه طلبیده که در بارهٔ عدم اعتقاد خود چنین دلائل‌را بیآورد * و اقوال الهامئ مذکور سلسلهٔ محکم دلالت شده که هر حلقهٔ آن قول الهامي و وقوع آن موافق بوده و از کثرت طبقه‌ها طول کشیده و هنوز به انتها نرسیده است و هرچند این مقدّمات گوناگون و مخصوص بواسطهٔ قدرت انسان و بعلّت وسائل ثانیه که مردمان فاعل مختار باشند بوقوع رسیده اند و لیکن باوجود این کیفیّت پس امور مزبور از طریق الهامات غیبي معجزه‌نما شده چون وسائل و موجبات آن مقدّمات هردو پیشتر اعلام گشته که از عقل انسان دور و تفتیش آن ممتنع میباشد و باوجود اینکه در کیفیات بسیار پس دشمنان دین مسیحي الهامات غیبي بوقوع و عمل آورده که هر که جویاي معجزه شده پس در این احوالات نشان و علامتي‌را یافته که از آن عظیم‌تر پدید نگشته که از این حصار استوار دین که از هیچ طرف دخول پزیر و ممکن تسخیر نبوده پس صاحب ایمان مسیحي در این حالت میتواند که تمامئ هجوم دشمنانشرا ردّ نماید * و این اقوال الهامي در بارهٔ یهودیان مانند تواریخ پر اشکار شده و قول مذکور از قدیم ترین نوشتجات بوده و هرگز کسي انکار نکرده که تمامئ الهامات غیبئ مذکور الهام گشته قبل از آنکه یکي از ایشان وقوع یافته و الهامات مزبوره از عقل انسان آن قدر دور شده که در میان تمامئ امور دنیا احوالات برابر

و مانند این کیفیت هرگز اتفاق نیفتاده و دیگر این مقدمات با دقت تمام موافق و هویدا و آماده میباشد * و آیا حضرت موسی هرگاه الهام از خدا نداشته پس قادر بر آن میبود که حکایت و نصیب و پراکنده‌گی و کیفیت و اخلاق بنی اسرائیل‌را تا بهمین روز وصف فرماید که سه هزار و دویست سال باشد و حال آنکه چون از کوه سینی فرود می آمد پس متعجب و حیران ماند بجهة آنکه در مدت چهل روز اعتقاد و رفتار قوم مزبور تفاوت کلی یافته بود و آیا ممکن میبود که اشخاص بسیار یعنی پیغمبران بنی اسرائیل قادر بر آن باشند که در بارهٔ همین مقدمات عجیبه گواهی دهند و آیا انبیاء مذکور مقدر شده که اسرار زمان آینده‌را وصف و بیان نمایند بشرطی که الهام پروردگاررا نداشته و از کیفیات غیب مخبر نبوده باشند و حال آنکه عقل انسان بسیار از اوقات در باب مقدمات نزدیك و نتائج محتمل بی‌قرار و عاجز مانده پس بطریق اولی در خصوص زمانهای دور ایامی که هزاران سال گذشته باشد مقدمات آن ایام بعید چون خلاف دانش و آزمایش و خیال انسان میباشد پس در این حالت البته صاحب عقل فهمید که آن مقدمات آینده نسبت بعقل خود مانند ظلمت قبر تاریك و ناشناخته میباشد * و محض به پراکنده‌گیٔ یهودیان و بعضی احوالات آن واقعه ملاحظه نموده مثلاً طوری که شهر ایشان ویران و هیکل ایشان که بآن همیشه از اوقات جمع میشدند بر روی زمین مسطح گردیده و بنیادش هم مانند زراعت شیار شده و ولایت ایشان غارت و اکثر ایشان مقتول شده چون بدم شمشیر و قحطی و طاعون افتادند لیکن حصهٔ ایشان در حالت غارت و ظلم و بنده‌گی باقی مانده و دیگر قوم مذکور از زمین خود به پناه کوهستانی سخت و سالم رانده نشدند بلکه در میان کل قبائل پریشان گشته و بدست طوائفی که در بارهٔ ایشان کینه داشتند وا گذار شدند و مانند کشتی در طوفان پاره پاره گشته پس مثل ریزه‌های کشتی در آب باطراف جهان متفرق شدند اما ناپدید

و بقبائل مخلوط نگردیده بلکه قوم مخصوص و در هر مملکت علیحده مانده رفتار و عادات و اعتقاد و طریق‌هارا در هرجای دنیا مثل هم دیگر نگاه داشته هرچند از علامات مخصوص دین خودشان مانده و علاوه بر این قوم مذکور درهرجا دشنام و مذمت و ظلم‌را دیده و جای آرامرا نیافته مگر اینکه دشمن با زودی آنهارا باز رانده لیکن باوجود کل مصیبات زیاد گردیدند و بعد از تمام شدن دشمنان ایشان ماندند و بی آنکه خودشان تغییر یافته باشند پس منعدم شدن بعضی و انقلابات کل قبائل‌را ملاحظه نمودند و هرچند در اکثر اوقات نقره و طلای ایشان غارت شده باز آنها بطلا و نقره چسپیدند وطمع ایشان باعث لغزش و گناه و علاوه بر این پس بارها اولاد از طائفهٔ مزبوره ربوده شدند وهرچند متفرق و بر هم خورده شدند باز طائفهٔ مزبوره یکسان و بی تغییر مانده که همیشه کوفته لیکن تمام نگشته و در حالت ضعیفی و ترسناکی و غمناکی و مظلومی شده و بسیار از اوقات از جهة تنگنائیٔ خودشان بدیوانگی گرفته و بدهن هرزه‌گویان افتاده و باری طائفهٔ مذکور نسبت بکل قبائل مورد طعن و صغیر و بی آبروی شده و دائم الاوقات ضرب المثل عموم در کل عالم بوده اند و از اینکه هر مقدمهٔ کیفیات مذکور ممتنع الخیال است پس انسان فانی چگونه میشود که از زمانهای صد طبقه نگریسته قادر باین بوده باشد که یکی از عجیبات ایام آخرین بدون الهام پیش خبر دهد * و بغیر از خالق و پروردگار عالمیان که علم کامل نسبت بآینده و در بارهٔ اختیار و رفتار مخلوق ازاد و صاحب عقل‌را داشته باشد پس سوای خدای عالم که مقدر بوده کیست که گردشهای بیحد و ناتمام طائفهٔ مذکوررا پیش اعلام کرده باشد و یا اینکه پرده از تمامیٔ نصیب و کیفیت ایشان بردارد و در باب هر زمان و هر اقلیم اخلاق یهودیان و دشمنان ایشانرا هویدا نماید * و هرگاه خلقت عالم از روزگار اتفاق بهم رسانیده باشد پس مکاشفات این احوالات نیز از بخت و خیال میتوان شمرد اما این الهامات غیبی

البته از قدرت و علم خدا بوده و کثرت و کاملیت معجزات بسیار میباشد * و هرچند الهامات غیبیء مذکور از حجت دین مسیحی حصهء کوچك شده لیکن نسبت بمنافقان چنانچه ایشان خواسته اند در بارهء مؤمنین مسیحی سنگ لغزش دهنده‌را انداخته و علاوه بر این پس حجت مذکور در باب منافقت و عدم ایمان سد ممتنع التسخیررا نهاده که باوجود هر تدبیر انسان پس قائم و محکم و نسبت بهر هجوم دشمنان دخول پزیر نمیباشد *

باب سیوم

در حوادثات زمین یهودیان

پس آگاه باش که پیغمبران بنی اسرائیل نه تنها احوال و حوادثات خود یهودیان‌را در ایام طبقات سابق وصف و بیان کردند اما درهمان زمان هنگامی که شهرهای ایشان پر آباد و زمین ایشان از فراوانی مملو شد و چندین صد سال قبل از آنکه اهل یهودیه از کثرت و عدت هزار هزاران افتاده باشند پیغمبران مذکوره پیش فرمودند که آخرالامر ویرانگیء طولانی بر وی مسلط خواهد شد پس خود آن زمین هم مانند اهلش در مرتبهء شهادت بحقیقت آن قول گواهی داده و در زمان حال آن ولایت در نظر اهل روزگار شباهیت کلی دارد بصورتی که قلم الهامی کشیده و حال آنکه حالت آن ولایت که با آبادی و فراوانی بود بر عکس حالت الانی شده و در این باب احتیاج دیگر نیست مگر اینکه اقوال الهامیرا با احوالات الان ولایت مذکور تطبیق و مقابله بکنیم اگرچه تمامیء گواهیء دیگر بر کنار باشند پس بت پرستان و منافقان در بارهء حقیت اقوال مسطور حجت و برهان خواهند آورد * و بلاهای بنی

اسرائیل موافق قول مذکور بمرتبهء درجات گناه‌های ایشان افزوده که ایشان برای شرارت خود بارها انتقامرا دیده و از تهدیدات سخت‌ترین که پیمانهء سیاست ایشانرا پر کرده پس ویرانه‌گیء طولانیء ولایت قوم مزبور از آن بلاها شدیدترین شد و در بارهء آن ویرانه‌گی اقوال الهامی که با دقت تمام وقوع یافته اند کثیر و هویدا میباشند مثلاً (در آیهٔ ۳۱ فصل ۲۶ لویان تا بآیهٔ ۳۴ و ۴۳) فرموده که * شهرهای شمارا خراب و مقامهای مقدس شمارا ویران خواهم گردانید (۳۲) و من زمین‌را ویران خواهم گردانید و دشمنان شما که در آن ساکن اند از این حال حیران خواهند شد (۳۳) و شمارا درمیان طوائف پراکنده خواهم نمود و شمشیررا در عقب شما خواهم کشید و زمین شما خراب و شهرهای شما ویران خواهند شد (۳۴) آنگاه زمین از سبت‌های خود استراحت خواهد ورزید تا تمامیء روزهای ویرانیش هنگامی که شما در ولایت دشمنان خود باشید آنگاه زمین آرام خواهد گرفت و از سبتهای خود استراحت خواهد ورزید (۴۳) یعنی زمینی که از ایشان متروك شد وسبتهای خودرا در ویرانیش بدون ایشان حاصل نمود * و ایضاً (در آیهٔ ۲۲ فصل ۲۹ توریهٔ مثنی تا بآیهٔ ۲۴ و ۲۷) مرقوم است که طبقهٔ وا پسین اولاد شما که بعد از شما بوجود می ایند و هم غریبی که از زمین دور می آید خواهند گفت چون صدمات این زمین و امراضی که خداوند بآن میرساند می‌بینند (۲۴) پس همه‌گیء قبائل خواهند گفت که خداوند این زمین‌را چرا چنین کرده است و سبب حرارت این غضب شدید چیست (۲۷) وغضب خداوند بر این زمین افروخته شد تا تمامیء لعنتهائی که در این کتاب مرقوم است بر آن نازل گرداند * و باز (در آیه‌های ۷ و ۸ و ۹ و ۳۰ فصل اول اشعیاه) مرقوم است که * زمین شما ویران و شهرهای شما با آتش سوخته شدند بیگانگان زمین شمارا در مد نظر شما میخورند و مثل مکانی که سرنگون اجنبیان باشد خراب گردیده است * (۸) دختر صیون مثل سایبان در تاکستان و مانند

جالیزِ بوستانِ خیار و شبیه بشهرِ محاصره کرده شده متروك است * (۹) اگر خداوندِ لشکرها از براي ما بقیّهٔ از اندك وا نمیگذاشت مثلِ سِدُوم شده به عَمُوراه شباهت میداشتیم (۳۰) مثلِ درختِ بلوطي که برگَش افتاده باشد و مانندِ باغي که ویَرا آبي نیست خواهید شد * و دیگر (در آیه‌هاي ۶ و ۹ و ۱۰ و ۱۷ فصلِ ۵ اِشَعیَاه همین است که * تاکستانِ خودرا خراب خواهم کرد (۹) * * بدرستي که خانَهاي بیشمار ویران خواهند شد یعني خانه‌هاي بزرگ و خوش نما غیرِ مسکون خواهند گردید (۱۰) بلکه ده جفت وارِ تاکستان یك بَث شراب خواهد داد و بذرِ یك حومرِ یکْ ایفاه خواهد داد وبس (۱۷) آنگاه برّها برسمِ عادتِ خود خواهند چرید و بیگانگان [ماحَصَلِ] ویرانهَاي متموّلانرا خواهند خورد * و دیگر (از آیهٔ ۱۱ تا بآیهٔ ۱۳ فصلِ ۶ اِشَعیَاه) مکتوب است که * من گفتم که اي خداوند تا بچند و او گفت تا بوقتي که شهرها ویران شده غیرِ مسکون باشند و خانَها بدونِ آدم و زمین خراب شده ویران بماند (۱۲) و خداوند انسانیانرا دور نماید و در میانِ زمین جایهاي متروکه بسیار باشند (۱۳) نهایت در آن یك عُشري خواهد ماند که رجوع نموده مادّهٔ سوختن خواهد شد و مثلِ درختانِ کندر و بلوط که بعد از قِطع شدن تنهٔ آنها باقي میماند همچنین ذرّیهٔ مقدّسِ آن حکم این تنه‌را خواهند داشت * و (در آیهٔ ۲۳ فصلِ دهم) * خداوندگار خداوند لشکرها متمِّم مقدّریرا در میانِ تمامئ زمین بانجام خواهد رسانید * و (در آیه‌هاي ۴ و ۵ و ۶ فصلِ ۱۷ مرقوم) است که * * شوکتِ یعقوب رکیك شده فربهئ جسدَش مبدّل بلاغري میگردد (۵) ومشابهت خواهد داشت [بعملِ] درونده زماني که غلّه‌هارا فراهم مي‌آورد و خوشه‌هارا با بازویَش میدرود بلکه مثلِ برچیدنِ خوشه‌ها در درّهٔ رِفایِم خواهد شد (۶) لیکن انگورهاي چیدني در آن مثلِ تکانیدنِ درختِ زیتون دو سه دانه بسرِ شاخهٔ بلند و یا چهار پنج دانه باغصانِ بارورَش باقي خواهند ماند فرمانِ خداوند خداي اِسرائیل اینست * و (در

آیه‌هاي (۱) و ۳ تا ۱۱ و ۱۳ فصلِ ۲۴) * اینك خداوند زمینرا خالي و تهي و ساحتَش را سرنگون و ساکنانَش‌را پراکنده میسازد (۳) و زمین بتحقیق خالي بلکه زمین بالکل غارت زده خواهد شد زیرا که خداوند باین کلام متکلّم است (۴) و زمین ملول و محزون و جهان پژمرده و محزون و متکبرانِ قومِ زمین زبون خواهند شد (۵) بلکه زمین در زیرِ ساکنانَش ملوّث است زیرا که از شریعت‌ها تجاوز کرده قانون‌هایَش‌را تغییر دادند و عهدِ ابدیرا باطل گردانیدند (۶) بنا بر این لعنت زمین‌را فنا کرده است و ساکنانَش ملزم شده اند * * * ومردمان کم شده اند (۷) شیرهٔ انگور محزون مانده تاك زبون است و تمامئ شاددلان آه‌کشان اند (۸) مسرورئ دفها ساقط و آوازِ عشرت کننده‌گان متوقّف و شادمانئ بربط ساکت است (۹) شرابرا با سرائیدن نخواهند خورد و مسکرات از براي نوشنده‌گانَش تلخ است (۱۰) شهرِ خالي انکسار یافته است و هر خانه بحدّي بسته شده است که کسي داخلِ آن نتواند شد (۱۱) بخصوصِ شراب در کوچه‌ها غوغائي است هر گونهٔ شادماني غروب نموده سرورِ زمین رفع گردیده است (۱۳) مع هذا در میانِ زمین و مابینِ خلائق چنین شود که چنانکه تکانیدنِ درختِ زیت و یا مانندِ خوشه‌های انگور بعد از انجامِ چیدن باقي میماند * و (در آیه‌هاي ۱۰ و ۱۱ فصلِ ۲۷) * زیرا که شهرِ مشیّد ویران و مسکنَش خالي و مثلِ بیابان وا گذاشته میشود در آنجا گوساله چریده در آن خواهند خوابید و نهالهایَشرا باتمام خواهد رساند * (۱۱) هنگامي که شاخهایَش پژمرده میشوند شکسته خواهند شد و زنان آمده آنهارا خواهند سوخت چونکه قومِ بي‌فهم اند * * و (از آیهٔ ۱۰ تا بآیهٔ ۱۵ فصلِ ۳۲) * اي مطمئنّین روزهاي چندي بعد از سالي در اضطراب خواهید بود زیرا که چیدنِ انگور قطع و جمع کردنِ محصول نخواهد شد (۱۱) اي آرام گزیننده‌گان مرتعش واي مطمئنّین مضطرب شوید لباس‌را کَنده برهنه شوید و پلاس بر کمرِ خود به بندید (۱۲) بسببِ پستانها وکِشت زارهاي پسندیده

و تاکِ بارور نوحه‌گري مینمائید * (۱۳) بر زمینِ قومِ من شوک و خار خواهد روئید بلکه بهر خانه‌هاي تعیُّش و هم بر شهرِ مسروري (۱۴) بدرستي که قصرها متروک و غلبه‌گئ شهر وا گذاشته خواهند شد و عوفیل و برجِ دیده‌بانان دائماً بمنزلهٔ کنامها مبدّل شده محلِّ مسرورئ گوره‌خران ومرتعِ غلّه‌ها خواهند بود (۱۵) تا زماني که روح از بالا برما ریخته شود و بیابان مبدّل بمزرعهٔ بارور گردد و مزرعهٔ بارور هم به جنگل محسوب شود * و (در آیه‌هاي ۸ و ۹ فصلِ ۳۳) * شاه‌راه‌ها ویران اند مسافران متوقّف اند که اوعهدرا شکست و شهرهارا حقیر کرفته انسان‌را بلاشئ محسوب میکند (۹) زمین افسرده و پژمرده است لبنان شرمنده و پژمرده شده است و شارون مثلِ بیابان گردیده است و باشان و کرمِل عریان اند * و ایضاً (از آیهٔ ۲۰ و ۲۶ تا ۲۸ فصلِ ۴ یرمیاه) مرقوم است که * شکستگي بالاي شکستگي ندا کرده شده است چونکه تمامئ ولایت غارت شده است * * (۲۶) نگریستم و اینک کشت زارِ بارور مبدّل به بیابان و جمیعِ شهرهایَش از حضورِ خداوند بسببِ شدّتِ قهرَش خراب گردیدند (۲۷) زیرا خداوند میفرماید اگرچه تمامئ ولایت خراب خواهد گردید لیکن کلّیتاً فاني نخواهم ساخت (۲۸) باین سبب زمین محزون و آسمانهاي اعلي سیاه‌فام میگردد چونکه گفتم تغییر به تدبیرِ خود نداده از آن بر نخواهم گشت * و (در آیه‌هاي ۴ و ۷ و ۱۰ تا به ۱۳ فصلِ ۱۲ یرمیاه) مرقوم است که * زمین تا بچند محزون شده گیاهِ تمامئ چمن خشک بماند حیوانات و مرغان بسببِ شرارتِ ساکنانَش معدوم گردیدند ** (۷) خانهٔ خودرا ترک کرده میراثِ خودرا وا گذاشتم ** (۱۰) راعیانِ بسیاري تاکستانِ مرا خراب کرده حصّهٔ مرا پایمال گردانیدند حصّهٔ مقبولِ مرا به بیابانِ ویران مبدّل ساختند (۱۱) آنرا بالکلّ ویران کردند و در برابرَم در حالتِ ویراني محزون است تمامئ زمین ویران است سبب اینکه احدي نیست که دلِ خودرا بآن به بندد (۱۲) یغما کننده‌گان بر تمامئ بلنديهاي بیابان هجوم آور شدند * * که براي همه‌گئ بشر

سلامتي نیست (۱۳) گندم کاشتند امّا خارها میدروند بیفائده زحمت میکشتند از ماحصلِ شما بسببِ شدّتِ غضبِ خداوند شرمنده خواهند شد * و باز (در آیه‌هاي ۳ و ۶ و ۱۴ فصلِ ۶ حزقیل) نگارش یافته است که * * خداوند خدا بکوهها و کَریوه‌ها و سیل‌ها و درّه‌ها چنین میفرماید که اینک من من شمشیررا بر شما مي‌آورم و مقامهاي بلندِ شمارا خراب خواهم ساخت (۶) در تمامئ مسکنهاي شما شهرها خراب و مقامهاي بلند ویران خواهند شد بحدّي که مزابحِ شما خراب و ویران * * گردند (۱۴) زیرا که دستِ خودرا بر ایشان دراز خواهم کرد و ولایت‌را از بیابانِ دِبلَت در تمامئ مکانهاي ایشان خراب و تهي خواهم گذاشت * و نیز (در آیهٔ ۲۴ فصلِ ۷) * پس بدترینِ طوائف‌را خواهم آورد که وارثِ خانه‌هاي ایشان خواهند گردید و غرورِ زورآوران‌را ساکت خواهم گردانید و مقامهاي مقدّسِ ایشان ملوّث خواهند شد * و هم (در آیهٔ ۱۹ فصلِ ۱۲) * بخلقِ زمین بگو که خداوند خدا در حقِّ ساکنانِ اورشلیم در زمینِ اسرائیل چنین میفرماید که نانِ خودرا باندوهناکي خواهند خورد و آبِ خودرا بحیراني خواهند نوشید تا که زمینِ ایشان از مملوّیَش تهي باشد بسببِ ظلمِ تمامئ ساکنانَش * و دیگر (در آیهٔ ۸ فصلِ ۱۹ یرمیاه) * * * هرکسی که از آن میگذرد حیران خواهد شد * و ایضاً (در آیهٔ ۲ تا ۴ مع ۱۰ و ۱۲ فصلِ اوّلِ یوئیل) مسطور است که * * اي ساکنانِ تمامئ زمین گوش دهید آیا مثلِ این در روزهاي شما و یا در روزهاي آباء شما واقع شد (۳) و شما به پسرانِ خود این‌را حکایت نمائید و پسرانِ شما به پسرانِ خودشان و پسرانِ ایشان به نسلِ آخرین (۴) وا گذاشتهٔ ملخِ گازم‌را ملخِ اربه اکل و پس ماندهٔ ملخِ اربه‌را ملخِ یلِق خورده و باقي ماندهٔ ملخِ یلِق‌را ملخِ حاسیل غذاي خود نموده است (۱۰) کشت زار خراب و زمین محزون است (۱۲) * * * و شادماني از بني آدم رفع شده است * و (در آیهٔ ۲۵ و ۲۶ فصلِ دویمَش) * سالهائي که ملخِ اربه و یلِق و حاسیل

و گازَم نام که محصولِ آنهارا خوردند بشما ردّ خواهم نمود (۲۶) * * * و قومِ من هرگز شرمندهٔ نخواهند شد * (در آیهٔ ۳ و ۵ فصلِ پنجمِ عاموص) مرقوم است که * * از شهري که خاندانِ اِسْرائِیلْ هزاري بیرون رفت یکصد بماند و از آنکه یکصد بیرون رفت ده بماند (۵) * * بیْتِ ایِلْ را تفحّص ننمائید * * * بیْتِ ایِلْ لاشئ میگردد * (باز در آیهٔ ۸ و ۹ فصلِ هفتمِ همان کتاب است که) * * اینک در میانِ قومِ خود اِسْرائیلْ مقیاس را مینهم و بارِ دیگر از او عبور نخواهم کرد (۹) * * مقامهاي بلندِ اِسْحٰق را ویران و مقامِ مقدّسِ اِسْرائِیلْ خراب کرده خواهد شد * و (در آیهٔ ۶ فصلِ اوّلِ مِیکاه) مکتوب است که * * شومِرون را بتودهٔ کشت زاري و مکانِ غرسِ شدنِ تاکها خواهم گردانید * و هرچند این تهدیدات و علاماتِ کثیره واضح و اشکار بوده امّا صبر و ترحُّمِ خدا مدّتي کشید و اخلاق و رفتارِ بني اِسْرائِیلْ در ایّامِ قدیم بحدّي عاصي و یاغي شده که در آن زمین این قول ضربُ المَثَل گردیده یعني که ایّام طویل شده و هر بینائي زائل میگردد * و لیکن هرچند مثالِ مذکور موقوف گشته در حیني که بلاهاي شدید بآن قوم رسید و مدّتِ قلیلي ویرانگي بر آن زمین آمد امّا لعنتهاي که در بابِ آن زمین تهدید و اعلام گردید پس از جهتِ وقوع یافتنِ قلیلي از آن لعنتها رفع و محو نشدند بلکه از براي شرارتِ قوم که باز بعمل آوردند لعنتهاي مذکور بآنها و زمینِ آنها برسمِ سخت تر افتاده آخرُ الأمر با شدّتِ تمام وقوع یافت * و حضرتِ موسيٰ و تمامئ پیغمبران در حضورِ بني اِسْرائِیلْ برکات و لعنتهارا گذاشته بقصدِ اینکه قومِ مذکور در میانِ نیک و بد اختیار نمایند و لیکن مادامي که نوشتجاتِ الهامي تهدیداتِ بسیار داشته امّا حکایتِ بني اِسْرائِیلْ که در کتابِ مقدّس مرقوم گشته اظهار کرده که تا بچند از علاماتِ مذکور تغافل ورزیدند * و کلامِ خدا که کامل باشد ابداً مانده و عبثاً بر نمیگردد بلکه تدبیریرا که براي او نازل شده بعمل خواهد آورد و هزار سال بعد از آنکه

قواعد و احکامِ خداوند اوّلاً بر بني اِسْرائِیلْ واجب گردید پس در کتابِ مَلَاکِئِ نبي کلامِ خداوند در بارهٔ بني اِسْرائِیلْ احکام را موقوف نساخته بلکه کتابِ مقدّسِ قومِ مذکور بهمین فرمایش انجام یافته یعني خداوند فرموده که توریّة بندهأم موسيٰ را بخاطر آورید که آنرا با فرائض و احکامَش بجهةِ تمامئ اِسْرائِیلْ در حوریب باو مأمور داشتم با قواعد و احکام * و بدانکه حکمِ مذکور نسبت بیاد آوردنِ شریعت چون کلماتِ آخرین از پیمانِ قدیم شده که بینش و اقوالِ الهامیرا ختم کرده پس کلماتِ مذکور اشکاراً نشان داده که هرچند خداي اِسْرائِیلْ مدّتي طولاني با آن قوم صبر کرده لیکن هرگاه وقتي که پیغمبري که رسولِ خداوند باشد بآنها ارسال شود پس در این حالت اگر قومِ مسطور توبه نکنند پس موافقِ کلامِ آخرینِ کتابِ مقدّسِ خودشان خداوند بر زمینِ آنها لعنت را خواهد زد * و زمانِ مداومتِ این قضایاي الهٰي و تکمیل شدنِ آنها در قولِ الهامي علاماترا داشته چون بعد از زماني که حضرتِ مسیح از زمین منقطع شد و قربان و هدیّه باتمام رسید پس ویرانگي بحدّ تکمیل آمد تا آنکه تقدیراتِ مقرّره در بابِ ويِّ کامل گردیده و اوْرشَلیِّم چنانکه حضرتِ عیْسيٰ فرموده بود از جهةِ قبائل پایمال شد تا حیني که زمانهاي قبائل تکمیل گردد و موافقِ قولِ الهامي پس نه پراکندهگئ یهودیان و نه ویرانگئ یهودیّه بانجام رسیده تا اینکه از جهةِ آن تحقیقات نسبت به الهامِ نبَوي شهادتِ دیگر بروز گردد موافقتي که قولِ الهامي در خصوصِ ویرانئ یهودیّه با احوالاتِ الانئ آن ولایت داشته بسیار اشکار شده و اقوالِ مذکور هرچند بسیار است لیکن تحقّقِ وقوعِ آنها بنهایت اشکار شده زیاد میباشد و ویرانئ یهودیّه چنین عجیب و فقیرئ آن ولایت آن قدر غریب شد که منافقان اقوالِ الهامیرا در بارهٔ این حالات فراموش کردند پس در غیرتِ خود سعي نمودند که از ویرانگئ مزبور دلیلي را بر خلافِ حقیّتِ دینِ مسیحي آورند انکار کردند بر اینکه جمعهاي کثیر که

موافق تاریخ مقدس در آنجا ساکن بودند چگونه در آن بلاد معاش وگذران میيافتند و گفته‌اند که ولایت مذکور بخصوصه بي حاصل و بي‌زراعت بوده * و اما هرچند منافقان این قیاس سبك‌را الان ترك کردند لیکن نتیجه و منفعت دلائل خودشان‌را براي مؤمنین گذاشتند و به اثبات قول الهامي شهادت بي‌شبهه دادند و از این طریق امداد حق‌را نموده که خواستند ویرا خراب سازند * و شهادت تاریخ‌نویسان قدیم در بارهٔ بارآوري زمین مذکور درهرجا که زراعت میتوانست شد و خاك بارآور باقي مانده‌را که بطریق حمل و نقل به نشیب کوهها برده بودند که گویا این خاك نشیب کوههارا پیشتر با خرمن فراوان گاهي پوشانیده و دیگر کثرت خرابئ شهرها که واقعاً هامون‌هاي بزرگ و بي‌مزرع و بیابانرا گسترانیده پس تمامئ این احوالات گواهي داده بر اینکه ساکنان بسیار بسیا در آن ولایت نشسته اند که در آنجا مأکولات بسیار شده و نیزهرگاه در باب تاریخ بزرگوارئ آن مملکت‌را نقل کرده باشند یا اینکه قول الهامي ویرانیش‌را پیش فرموده هر دو تکمیلاً وقوع یافته است * و اقرارهاي ولني‌نام منافق و تفصیلي که از ملاحظهٔ خود در باب ولایت مزبور نوشته کافي شده که قیاس‌هاي بي اصل و طعنهاي مخفئ ولطئرنام منافق دیگررا بالکل رد نموده و هرچند عجیب باشد حق آن است که از نوشتجات ولنئ مذکور فقرات بسیار بگواهئ حقیت و وقوع قول الهامي آمده چون مقدماتي که با چشم خود ملاحظه نموده نقل کرده هرچند قیاسهاي باطلش باعث شده که ایمان بسیاري بهم خورده چون بي آنکه دلیل ثابت بوده بقولهاي رسوائیش گوش میکردند * ودر باب مقدماتي که اقوال الهامي ثابت کرده و قیاس خودرا باطل ساخته از ولني احتیاج بشاهد بهتر نشده چون در خصوص بارآورئ طبیعئ آن ولایت و در بارهٔ کثرت ساکنانش در ایام قدیم منافق مذکور بدین طریق گواهي داده و گفته که صوریه اقلیمهاي مختلف‌را زیر همان حصهٔ آسمان جمع داشته و در

میان سرحد کوچك نعمتها و محصولات‌را جمع کرده که در ولایات دیگر نسبت بفصل و مکان از یك دیگر جدا میباشد وسواي این منفعت که نعمتهارا متصل نموده پس فائدهٔ دیگررا علاوه کرده یعني از جهة مختلف شدن محصولات نعمتهاي مزبوررا کثیر گردانیده است * وچون این ولایت نسبت بهوا و زمینش آن قدر نعمتهارا داشته پس متعجب نشده که صوریه همیشه از اوقات صفابخش شمرده شده و دیگر که یونانیان و رومیان آن بلادرا از مقبول‌ترین کل ممالك خودشان دانسته و از مملکت مصر هم سبك نمي انگاشتند * چند دلائل تحقیقي وکافي آورده که آن دلائل کثرت ساکنان یهودیه‌را در ایام قدیم بیان میکند و بر خلاف آناني که نسبت باین مقدمه متشکك بوده اند پس ولني بدین مضمون علاوه گفته که آنچه‌را که موافق ازموده‌گئ انسان و طبیعت عالم باشد قبول کرده پس در خصوص کثرت انسان در ایام قدیم قولي مختلف نبوده بي آنکه کسي ادعاي گواهئ تواریخ بیآورد پس علامات بیشمار بوده که در بارهٔ همین مقدمه شهادت‌را میدهند مانند کثرت خرابي که هامون‌هارا گسترانیده ودرکوهها هم که الان متروك مانده خرابهٔ بسیار واقع شده و در جاهاي دور کوه کرمل پس تاکها و درختان زیتون جنگلی پیدا شده که از اعمال دست انسان در آنجا مغروس شده و در کوه لبنان که در آنجا طوائف دروسي و مروني ساکن شده پس سنگلاخها که الان بدرختان صنوبر وخارها وا گذاشته شده و در هزار جا پله‌هاي کشت زارها نمایان است دلیل و برهان شده بر آنکه در ایام قدیم مکانهاي مذکور مزرع خوب بوده و هم بر اینکه کثرت ساکنانش از این ایام بسیار بوده است * وگبون تاریخ‌نویس نقل کرده که صوریه از آن ولایات است که قدیم بودن زراعت در آنجا ترقي یافت ولائق تقدم وسبقت شد وحرارت هوایش بجهة قرب دریا و کوهها و درختها و آبهاي فراوان ملایم گردیده و محصولات مزرعهٔ بارآور آن زمین مایهٔ گذران معاش انسان و پرورش

حیوان شده پس از ایّام حضرتِ داؤد تا بزمانِ هرکلیوسِ امپراطورِ ولایتِ مذکور بجهةِ کثرتِ شهرهاي قدیم و معتبر گویا پوشیده بود و ساکنانش هم کثیر و دولت مند بودند * وگواهيء مذکور در آنجا مرقوم شده جهةِ اینکه بي‌مظنّه و غرض میباشد و حال آنکه دراین باب دلائلِ بسیار از کسانِ دیگر میتوان آورد * و هرچند زمینِ در قربِ اورشلیم سنگستان بوده و ظاهراً بي حاصل و الان اکثرِ جایهایش بالکل غیرِ مزروع گشته لیکن نشیبهاي بي حاصل در حواليء شهرِ مزبور پیشترها بارآور بودند بنا براینکه مرتبه بمرتبه مانندِ پلّه‌ها در بالاي یکدیگر ساخته شده بودند که بر روي این پلّه‌ها خاکِ بارآوررا حمل و نقل جمع کرده بودند * و واقعاً در هر جاي یهودیّه نتائجِ عدل و رعیّت پروريء حکّام زود بنظر آمده چون بیابانها بکِشت‌زارهاي بارآور مبدّل شده پس در دستِ حکمرانانِ عاقل و خیررسان محصولاتِ مملکتِ بني اسرائیل بي‌حساب میگردد و خرمنِ پاینده‌ء ولایتِ مزبور وخوشگواريء هوایش و چشمهاي صاف و رودخانه‌ها و دریاچها و هامونها و کوهها و وادیها که داشته پس کلّ این کیفیّات با اعتدالِ اقلیمش اثبات شده که * همین است زمیني که خداوند ویرا برکت داده است * و امّا مقدّمات و دلائل در باره‌ء بارآوريء پیشین چنانچه در خصوصِ ویرانگيء الانيء یهودیّه مقرّر و ثابت شده پس در این باب منافقان که خواسته حکایتِ مقدّس‌را باطل سازند في‌الواقع از این ایستاده‌گي رانده شدند چون نتوانستند دعويء خودشانرا حراست نمایند و از این جهة بر خلافِ بي‌اعتقاد و قولِ خودشان جاي ایراد دادند * و در انجام این مطلب بدانکه ویرانگي طولانيء مملکتِ مسطور حجّت نشده که قولِ مقدّس در باره‌ء بزرگواريء قدیم وي خلاف باشد بلکه هر دو احوالات واقعاً بوده پس براي منافقان اشکالِ بزرگ افتاده که آن خبرِ غیب‌را نسبت بمقدّماتش بیان ساخته و نیز دشواريء بزرگ هم بوده در بابِ عکسی که آن زمین در حالتِ قدیم و تازه داشته پس اقوال الهامي

که تماميء این احوالات‌را پیش فرموده هر قدر عجیب شده بلکه بهمان مرتبه چنانچه با گواهيء آسماني کلاً ثابت گردیده پس بحثِ منافق‌را ردّ میسازد * در دستِ حکّامِ عادل و بر قرار پس این ولایت که از خوبيء اقلیم و هوایش این قدر نعمت داشته باشد و در خصوصِ مشتمل بودنِ آن بکوه و وادي و خاکِ آن قدر بارآور که زمانهای طولاني محصولاتِ موفوررا بهم رسانیده پس از عقل و تصوّرِ انسان دور بوده که ولایتِ مذکور بویرانگيء دائم بیفتد و لیکن موافقِ قولِ مقدّس پس این زمین بجهةِ غربا خراب و پایمال گردیده که آسیب بر بالاي آسیب و هلاکت بر هلاکت آمده که زمین ویران شود * و موافقِ این قول پس کلدانیانِ بابل یهودیّه‌را خراب کرده و ساکنانش‌را مدّتي به اسیري برده و بعد از آن پادشاهانِ صوریّه و مصر بجهةِ زبردستي و ظلمِ خودشان ولایتِ مذکوررا مفلس ساخته پس رومیان مدّتي طولاني زیرِ طوقِ آهنینِ خودشان ویرا مسخّر نمودند و ایرانیان هم براي تصرّفش جنگیده و لیکن بعد از ایّامِ ایشان پس خراب کننده‌گانِ دیگر خروج کردند و از ظالمانِ گذشته پرزورتر شده عملِ ویرانگي‌را باتمام رسانیدند و چند سال بعد از هجرت پس لشکرِ قبائلِ عرب ولایتِ مذکوررا خراب ساخته و بعد از آن ایّام از جهةِ جنگها در میانِ فرقه‌ء اهلِ بیت و فرقه‌ء معاویه پایمال و ویران گشته پس حاکمانِ ولایتِ مزبور از دستِ خلفاي سنّي ویرا ربوده پس از ایشان هم قشونِ ترک همان زمین‌را گرفته پس لشکرهاي فرنگستان در ایّامِ جنگِ قروسِد بر این ولایت مظفر گشته پس اهلِ مملوك که در آن زمان صاحبِ مصر بوده اند یهودیّه‌را گرفته که مِن بعد امیر تیمور با اهلِ تاتار ویرا غارت نمود و اخرالامر بدستِ عثماني افتاده که موافقِ قولِ الهامي واقعاً این زمین همیشه از اوقات از جهةِ غربا خراب و پایمال شده که هلاکت برهلاکت آمده است * و دیگر قولِ مقدّس فرموده که * شهرها بایست ویران گردند * و شهادت موافقِ قولِ مزبور از کلِّ

مسافران آن شده که الان یهودیه را زمین خراب میتوان نامید و ستونها که علامت از بزرگواریء قدیم آن ولایت است الان باخاشاك و ریزخرابي پوشیده شده در تماميء صوریه یافته میشود و از سر کوه تابور وادیهاي عظیم که اینجا و آنجا دهات کوچك و قلاع و تلهاي خراب افتاده بنظر مي آید وسلطان مصر درسال ششصد وهشتاد و نه هجري عمارات و قلاع کوه مذکوررا خراب و ویران ساخته و الان آثار عمارات و قلاعي که پي در پي خراب شدند مثل محل وسیع و احد ویرانيها نمایان است * و از شهرهاي مشهور یعني کپرنحم و بیت سیدا و گداره و ترکیه و خرازین الان بغیر از خرابيء محض چیزي نمانده لیکن از شهر اماٸس باقي مانده بوده و شهر کانه قریهء کوچك گردیده و از خرابهاي شهر تقوعاه بغیر از بنیاد چند عمارات بزرگ چیزي نمانده و شهر نائین ده بي قابلیت شده است * و خرابههاي صفوره که شهر قدیم بوده نشان میدهد که پیشترها در آنجا شهر بزرگ بوده است و نامش هم برده محقر مانده و لود که لدهء قدیم باشد و دیسپلس مانند مکاني که تازه با آتش و شمشیر غارت شده یك تل متصل از خاشاك و خرابي گردید و رمله که شهر ارمثیهء قدیم بوده بخرابي انجامیده که در میان سرحدش بغیر از خاشاك چیزي پیدا نیست و در اطراف شهر مزبور در هر قدم چاههاي خشك و حوضهاي خراب و آب انیار بزرگ طاق زده پیدا گشته دلیل بر اینکه در ایام قدیم لامحاله دور این شهر یك فرسخ و بیشتررا داشته و شهر قیصریه رشك و طمع غاریرا دیگر نهانگیزانیده چون مدت طولاني بسبب ویرانگي خاموشي گرفت و شهر تبریس نزدیك بمتروکي گشته و آذوقهاش بياعتبار شده و از شهرها و دهات پیشترها که در اطراف دریاچه داشته است علامتي نمانده زبولون که وقتي حریف شهرهاي صور و سیدون بوده الان تل خراب گردیده و چند سنگ بي ترکیب و بي قابلیت نشان نشان شهر صفر میباشد * و خرابهاي شهر یریحو که مسافت دورش یك

فرسخ میشد با ویرانگيء کلي احاطه شده که در آنجا درخت خرما و بلسان و انواع دیگر نمانده و در اطراف این شهر متروك علف و خار خیلي کم بنظر آمده و شهر بیت ایل ناپدید گشته و خرابهاي سرپته و چند شهرهاي دیگر در قرب او الان خاشاك گردیده و بجز تلهاي سنگ و پارهء از ستونها بناي شهرهاي مزبور در آنجا معلوم نمیشود * و علامات بزرگواريء شهر جیرش که گویا گریسهء قدیم باشد الان باقي و ترکیب کوچهها با اکثر فرشش که در وي نشان چرخ عراده مانده و در هر طرف کوچه فرش بلندتر بوده و دیگر که تماشاخانه و دو مسجد بزرگ از سنگ مرمر معمور شده و علاوه بر این عمارات و حمامها و پلي در حواليء شهر و قبرستاني که در آنجا بسیار تابوت سنگ بوده و خوازه یعني طاق مظفري و آب انبار بزرگ و یك گنبد خوشنما که پیشگاهش با ستونها آراسته شده و آثار قناتي الان با درختستان پوشیده و دیگر دویست و سي ستون و بیشتر حالا در میان خرابهاي متروك ایستاده پس تماميء این احوالات براي مسافر منظر تماشا شده که از خرابات بزرگواريء شهر پلمیره گویا مرزبوم نمایانتر میباشد * و الهامات انبیا در بارهء ویرانگيء مزبور چه عجب وقوع یافته چون در اکثر واقعات شهرهاي بني اسرائیل علامات بغیر از خرابیها نداشته اند و چون اکثر شهرهاي آن زمین هرچند علامات در باب کثرت داشته لیکن نشاني در بارهء اسماء ایشان نمانده است * و در قول نبوت الهامی فرموده که زمین شما متروك خواهد شد و شهرهاي شما ویران آنگاه زمین سبتهاي خودرا متصرف خواهد شد مادامی که ویران گذاشته و شما در زمین دشمنان شما باشید پس آنگاه زمین استراحت شده و سبتهاي خودرا تصرف خواهد کرد * و بدانکه در شریعت حضرت موسي فرموده که سال هفتم براي زمین سبت استراحت خواهد شد و تو کشت زارت نخواهي کاشت و تاکستانت را نخواهي تراشید * و موافق این قول پس زمین یهودیه به تحقیق سبتهاي خودرا متصرف نموده مادامي که ویران مانده ودر

آن ولایت که دار شادي در ایّام قدیم هرجارا مانند باغ مزرع نموده و هر تلّ کوچك در فراوانيء خود شادي کرده و هر نشیب سرازیر بجهة اعمال انسان درجه بدرجه از براي کشتکار ساخته و خود سنگهارا با خاك بسیار پوشانیده و بارآور گردانیده پس در خود این زمین که هوایش همان طور مانده و خاکش مگر از جهة غفلت تغییر نیافته پس در آنجا بر خلاف کیفیّات مزبور برعکس سابق حالت هولناك در مدّت طولاني بهم رسیده که کشت زارها بي زرع و وادیها ویران و متروک بنظر مي آید * و بعد از ایّامي که اولاد حضرت ابراهیم از سرحدّ ولاء مذکور رانده شدند پس این زمین بار دیگر آن کثرت محصولات و ساکنان نداشته و هرگز براي قوم دیگر حقّ تصرّفشرا قبول نکرده و تحقیق نه نموده بلکه از قرن بقرن راحت شده مادامي که نسب بني اسرائیل مضروب و متفرّق در زمین دشمنان خودشان بودند پس همان مدّت طولاني زمین ایشان ویران مانده که گویا در میان این ولایت ویران و قوم پریشان مزبور طبیعت موافق و همجنس شده که مثلاً زمین بني اسرائیل تنگنائیهاي اولاد غائبش را فهمیده و بمراجعت ایشان منتظر بوده و بمحبّت دائمي که بوي داشته موافقت کرد چون آوردن خرمن فراوان براي دیگران امتناع نموده پس این حالت بي نظیر که در میان قضایای یهودیّه و یهودیان بوده شباهت کلّي داشته به الهامات غیبي که حضرت موسي پیش از آنکه قبائل بني اسرائیل بر زمین کنعن قدم نهاده مرقوم ساخته یعني که زمین از ایشان متروك خواهد شد تا مدّت بی وجود ایشان ویران مانده آسوده خواهد بود * و به ویرانيء یهودیّه هر مسافر گواهي داده و قول الهامي کوهها و تلّها و رودخانه‌ها و وادیهارا گویا نغرین کرده که جمال ایشان کلّاً پژمرده گشته است و مقامي که گاهي ساکنانش هر یك در جاي خود با سلامت سکني میگرفتند پس در آنجا ظلم عثماني و غارت به روي غارت اعراب ویرانگيء تمام را گسترانیده است * و هامون اسدرائیلون که

در نهایت تمام بارآور بوده و مانند دریاچهٔ مسطح افتاده مگر کوه افرایم در وسطش بلندی نموده پس هامون مذکور که بجهة کوههای حرمون و کرمل و تابور سرحد خیلی وسعی محسوب بوده است الان قلیلی از وی آباد و مابقی بیابان گردیده وهم وادیٔ شارون ویران شده ودر وادیٔ کنعن که پیشترها مکان مقبول و خوش‌آیند و بارآور بود پس الحال نشان وعلامتی از مزارع او باقی نمانده است * و ولایت مزبور از هجوم و تاراج قبائل یاغی پایمال شده چراگاه گلّه‌های قبائل اعراب گردیده و هر علامت قدیمی که دلیل بقسمت این زمین بوده بالمرّه برداشته شده است و حکم و قاعده نمانده بلکه جان و مال بی‌حمایت گشته و وادیها مزروع نشده وکوهها دیگر از علف سبز رنگین نبوده مگر کوه گلبوع قلیلی گیاه پژمرده و قدری درختان کوچک‌را مانند خاربن رویانیده و برسر کوه کرمل خرابهای عظیم از شهر قدیم مانده ودیگر کوه مذکور مکان جانوران وحشی گردیده است * ودر آن بلاد زراعت بمرتبهٔ تنزّل که برزگر سلاح پوشیده محض بقدر کفاف گذران تخم‌را کاشته وبسیاری از اوقات کشت زارها از شیار متروک شده واکثر جایهارا اشترخار پوشیده و از کن لبان تا به بذیر که برکهٔ از برکه‌های زمین مزبور باشد پس بغیر از خرابهای شهرها و سنگهای برهنه و کوههای بی‌حاصل چیزی بنظر نمی‌آید و از بلندیهای قرب اورشلیم پس بیابان وحشی ودرشت و کوهسار نمایان که در فراز آنها گلّه نچریده و نشیب آنهارا جنگلی نپوشانیده و از میان وادیهایش نهری روان نشده بلکه ویرانگیٔ وحشی بنظر رسیده که گویا در میانش صورت بزرگواریٔ قدیم یهودیّه از انفعال سرش‌را مانند زن بیوه فرود می‌آورد * و بی آنکه نقل بطول انجامد پس بسا اظهار شده از برای اثبات اینکه موافق قول الهامی این زمین ملول و ویران شده و بیابانیٔ متروک گردیده و لیکن باز فرموده * نهایت در آن یك عشری خواهد ماند که رجوع نموده مادّهٔ سوختن خواهد شد و مثل درختان کندر و بلوط که



MOUNT CARMEL.

PUBLISHED BY WILLIAM WHYTE & Co EDINBURGH.

(۲) نقش کوه کرمل در زمین یهودیان

بعد از ريختن برگهاي خودشان وجود آنها مي ماند * و هرچند شهرها خراب و زمين ويران گشته پس اين حالت از جهة بي‌حاصليء خاك نشده كه كشت زارها از شيار متروك و زمين آنقدر طبقات استراحت كرده چون از عدم اعمال صنائع و يا از سبب بي استواريء ديگر نبود كه زمين مذكور متروك و ويران گرديده چه در اين صورت احتياج الهام در بارهء ويرانگيء دائمش نبوده و حقيقت اينكه زمين مذكور هميشه از اوقات در ايام قديم مرتبهء بلندرا در ميان ولايات داشته و ديگر بلادي كه خدا بحضرت ابراهيم و اولادش بطريق ميراث داد اصلاً مكان وحشي و بي حاصل نبوده ليكن از اينكه بطور باغ و مزرع كاشته نشده بلكه مانند بيابان متروك مانده پس يهوديه از صورت قديم في‌الحقيقة تغيير يافته است چون متصلاً ويرا ويران ساخته اند و تماميء دولت و محصولاتش مانند برگ درخت پژمرده گشته خودش مثل درخت برهنه مانده و ليكن الان در خود قابليت كامل دارد و چنانچه درخت در فصل زمستان انتظار سبزي‌هاررا ميكشد همچنين گويا زمين يهوديه مدتي طولاني خوابيده منتظر ايام خوش‌آيند و خير ميباشد چون در خود وجود داشته كه هرگاه پروردگار ويرا سلامتي بخشد و اعمال زراعت‌را در آنجا بكار برد پس زمين مزبور بسيار بارآور و فراوان خواهد گرديد * و باز در قول مقدس فرموده كه اورا يعني زمين‌را بدست غربا بطريق غنيمت و بشريران دنيا براي غارت خواهم داد و تالان‌كنان بر او داخل شده آنرا الوده خواهند كرد * و موافق اين قول پس بر خلاف آنكه يهوديه حكام مستقل و عادل داشته باشد محل بلاهاي مكرر شده كه بآنجا سلسلهء قومهاي غريب حمله در آوردند فرضاً هنگامی كه عثمانيان صوريه‌را از اهل مملوك گرفته پس ويرا غنيمت از دشمن مغلوب شمردند وجان و مال مغلوب شده‌گان از آن مظفران گرديد و ديگر حكم‌رانان بلاد مزبور از منفعت غارت تا بحال دست نكشيدند * و باز در قول مقدس فرموده كه * شبانان بسيار

تاكستانم‌را خراب كرده و قسمتم‌را زير پا لكدكوب نموده اند * اكثر اوقات دشمنان ولايتي‌را كه غارت كردند بدون اقامت از آنجا برميگردند و يا اينكه همان ولايت‌را مسخر و تصرف كرده حمايت و زراعت و آباد می‌نمانيد و ليكن قضاياي يهوديه باين طريق نشده بلكه قبائل خارج بر آن بلاد پي در پي هجوم آورده بي آنكه در وي قرار گرفته و حمايت نموده باشند هميشه تاراج كرده اند پس ظالمان و سببهاي ديگر متفق شده ويرانگيء زمين مذكوررا دائمي گردانيدند كه از اين جهت‌ها همين مشهور بوده كه موافق قول مقدس ولايت مسطور بعلت شبانان بسيار پايمال شده است * و از قبائل شبانان كه آن مملكت‌را پايمال ساخته پس طوائف عرب بدوي دائم‌الاوقات در خود زمين يهوديه گردش نموده در بلاد حلب و دمشق پس كروههاي بسيار از قبائل ترك و اكراد شباني كرده و طمع غارت داشته و علاوه بر اين دزدان بعضي از اوقات از ظلم حاكمان گريخته دسته بدسته قبيله گرديده بعضي از مكانهاي آنرا تاراج مينمايند * و معلوم است كه در چنين ولايت زراعت بي قرار و بي‌اعتبار ميباشد و ديگر كه در تحت چنين حكام حشم‌نشيني از سكناي مقرر امن‌تر شده كه اعتماد گذران از زراعت نميكنند پس در آن زمين ترك و اكراد و بدوئين سكناي استواررا ندارند بلكه هميشه از اوقات با چادرها و گله‌هاي خود گردش نموده در آن بلاد محدوده خودشانرا صاحب تصرف آن مكانها ميشمارند و اعراب بر تماميء سرحد صوريه و واديهاي يهوديه خودشانرا كشيده پس از اين جهة بر خلاف اختيار خود زارعين آنجا اكثر اوقات عمل زراعت و كشت‌كاررا اجباراً ترك ميكنند پس بسياري از قبائل حشم‌نشين كه سكناي ثابت‌را ندارند با اتفاق هم بلادهاي كوچك‌را گويا در ميان خودشان ضبط و قسمت كرده اند و ديگر اعراب بقبائل مختلف منقسم گشته و خودشانرا بواديهاي يهوديه گسترانيده و دائماً در حالت گردش هستند كه گويا قصد ايشان لكدكوبيء اين زمين باشد و بخود آن زمين

نگریسته پس کیفیّتِ عجیب‌تر نموده لیکن این حالت با قولِ الهامي موافقتِ تمام داشته که انبیاء مذکور احوالاتِ زمانِ آینده‌را دیده پس فرموده اند شبانانِ بسیاري تاکستانم‌را خراب کرده و قسمتم‌را لکدکوب و پایمال ساخته اند * و باز فرموده مانندِ باغي که آب نداشته خواهید شد و تا بکّي زمین ملول خواهد شد و محصولاتِ هرکشت‌زار پژمرده گشته از جهةِ شرارتِ آنانی که در آنجا مسکون اند * و در تماميء گرمه‌سیراتِ دنیا هر جائي که آب فراوان باشد پس محصولاتِ دائمي و سلسلهء میوه‌جات تا بشکوفات و سلسلهء شکوفات تا بمیوه‌جات غیرِ مقطوع میتواند بود * و خرابها و آب انبارها در تماميء یهودیّه بوده که در آنجا آبِ باران جمع میشد و علاماتِ قنوات نیز مانده که آبِ مذکوررا بکِشت‌زارها رهانیده پس این اعمالِ زراعت البتّه در زیرِ افتابِ تابناك فراوانيء زیادرا بهم مي‌آورد چون محضِ آب لازم بوده که محصولات‌را پرورش نماید و این اعمال مگر قلیل الحال نمانده پس واقعاً یهودیّه مانندِ باغي بي آب گردیده و محصولاتِ هرکشت‌زار پژمرده گشته است * و در زمینِ مذکور فراشِ گیاه وگل و بیشه و جنگلِ خوشنما بنظر نیآمده چنانچه در بعضي ولایات فراوان است و اکثرِ اوقات زمینِ صوریّه غبارآلود بوده و هرگاه این ولایات از جهة دشمنان غارت نمیشد گویا در این زمان با جنگلها و باغها و بیشه‌ها سایه‌ور میبود و جهتي که محصولاتش با منافعِ طبیعتِ خود موافق نشده از جهةِ حکّامِ ظالم و حَشَم‌نشینانِ مذکور میباشد * و در قولِ الهامي فرموده که قلاع و بروج دائماً غار خواهند شد و موافقِ این فرمایش کثرتِ خرابيء برجها و شیبِ زمین‌ها و عماراتِ مضبوط و خندق‌دار یافت میشود بسیار از اوقات در خرابهاي مزبور شغال و بوم و عقرب توطّن کرده اند و باز فرموده که * جمعیتِ شهر متروك خواهد شد و شهري که قلعهایش مضبوط بوده ویران خواهد شد و سکنی‌ٔ متروك خواهد گشت و موافقِ این قول خرابهاي کثیر بر روي وادي

و کوه متروك افتاده است * و باز فرموده که آنجا گوساله خواهد چرید و در همان جا خواهد خوابید و شاخهاي محصولات‌را خواهد خورد که زمینِ مزبور چراگاهِ گلّه‌ها خواهد بود آنجا برّه‌ها بطریقِ خودشان خواهند چرید و جاي ویراني از توانگران غرائب خواهند خورد * * و یوسِفسِ تاریخ‌نویسِ مذکور که گاهي حاکمِ محالِ جلیل بوده آن ولایت‌را چنین وصف نموده که پیشترها از درختانِ هر جنس پر شده و خاکش در هر جا قوّت‌دار و بارآور بوده و تماماً مزروع شده و علاوه بر این گفته که در این مکان شهرها نزدیك بیك دیگر افتاده و دیگر که دهاتِ بسیار بوده که از جهةِ قوّت و بارآوريء خاكِ محالِ مزبور آن قدر ساکنان بودند که کوچکترینِ شهرهاي مزبور از پانزده هزار نفرجان بیشتر داشت * و در ایّامِ ابتداي تاریخِ مسیحي که چند صد سال بعد از الهامِ قولِ مسطور باشد پس بلادِ جلیل چنین بوده امّا برخلافِ این احوال الحال قبائلِ عرب مکانِ مذکوررا تصرّف کرده در دورِ چادرهاي سیاهِ ایشان گوسفندان و برّه‌ها در وقتِ غروب جمع شده میخوابند * و گوساله در میانِ خرابهاي شهر چریده و خوابیده و شاخهاي درختانرا بي مانع اکل مینمایند و هرچند حالتِ ساکنانِ آن زمین متغیّر شده باز برّه‌ها بقاعدهء خود چریده و با آوازِ نَي بذله‌بازي کرده مادامي که زمین ملول شده و شاددلان آهي میکَشند * و مقابلت و عکسِ تمام که مابینِ حالتِ قدیم و کیفیّتِ الانيء یهودیّه میباشد جنانچه این احوالات از تاریخ‌نویسانِ قدیم و مسافرانِ تازه بیان و مرقوم شده پس از این دو قسمِ نوشتجات معلوم گشته که حالتِ جمال و اجلالِ زمینِ مسطور و سعادت و بزرگواريء ساکنانش حتّي متعلّقاتِ جزئي بالکلّ تغییر یافته است * و خاكِ جلیل چنین بارآور و از انواعِ درختان خوش‌نما شده که مردانِ کاهل نیز شوقِ زراعت‌را داشتند و بلادِ دیگر از مملکتِ بني اِسرائیل هم بیشه و باغِ بسیاررا داشته که در فصلِ پاییز میوه‌جاتِ درختانِ هم مغروسي و هم جنگلي

خیلي فراوان بوده است * و تسطس تاریخ‌نویس قدیم از اهل روم نقل کرده
که بغیر از میوه‌جات ولایات ایتالي پس در خاك بارآور یهودیه درخت
خرما و درخت بلسان خوب رسیده و دیگر نقل کرده که بلسان‌گیر با چه
هشیاري و آهستگي از براي شیرهٔ بلسان پوست شاخهاي درخت مزبوررا
با صدف و یا سنگ تیزسر اندکي شکاف و زخم کرده چون از کارد ترسیده
که مبادا بدرخت ضرري رساند و بر خلاف این کیفیت پس در تمامیٔ
آن بلاد چنین صنعت ملایمت نمانده و خود درخت مزبور نیز جایهائي
که مدت طولاني خوب رسیده ناپدید گشته و درختان قائم‌تر هم تلف شده
که الحال تاریخ‌نویس بي‌آنکه مرقوم نماید نوعیررا که درخت لطیف رویانیده
و شیرهٔ شافي از شاخهایش میکشیدند پس الان از براي مسافران نقل دیگر رو
نموده که درختان زیتون وغیره از جهة کهنه‌گي و نیز از جهة هیزم خسارت
و تلف گردیده و لیکن این ویرانه‌گي و تمامیٔ طریق رسیده‌گیش پس وفائئ
قول الهامیرا نموده یعني آن قولي که ویرانیٔ شهرهاي یهودیه‌را وصف و بیان
کرده که چراگاه گله‌ها وجاي چرانیدن وخوابیدن گوساله میگردد که شاخهاي
درختانرا میخورد پس باز فرموده که شاخها خشکیده پس منقطع شده زنان
آمده آنهارا میسوزانند * و دیگر فرموده که قومي است که عقل ندارد وموافق
این فرمایش ولنئ مزبور در باب آن ولایت گفته که اسان‌ترین صنائع در
آن بلاد در حالت ناکاملي مانده و علوم بالکل نامعلوم اند * و باز در قول
مقدس فرموده بر روي زمین قومم خارها و شوکها خواهند روئید و موافق
این مسافران گفته اند که این زمین بغیر از خارها و افسنطین چیزي بحصول
نیآوروه و دیگر انواع اقسام خارها در تمامیٔ وادیها و کوههاي یهودیه بسیار
شده که بعضي از نشیبات آن زمین آن قدر خار داشته که عبور کردن مشکل
میباشد و اکثر محال تبیریس با خارها پوشیده شده است * و باز در قول
الهامی فرموده که شاه‌راههاي شما ویران خواهند شد و دیگر شاه‌راهان غیر

متردد گشته و مسافر تمام شده است * و در ایام قدیم در میان کثرت
شهرهاي پرآباد یهودیه تردد زیاد بوده و دیگر در موسم‌هاي زیارت بني اسرائیل
پس جمعیت‌هاي بسیار از براي عبادت به اورشلیم رفته که البته شاه
راهان ایشان از ترددان خیلي پر میشدند و در ایام اشعیاه پیغمبر که قول
آخرین مذکوررا فرموده پس آن زمین از اسب پر بود و عدد عراده‌ها بي
انتها و الان در زمین یهودیه کثرت علامات راههاي فرش شده مانده که بعضی
ایشانرا رومیان ساخته اند و دیگران گویا قدیم بوده و علاوه بر این در میان
باقي ماندهٔ نوشتجات ایام قدیم پس سه جلد سفرنامه و مکتوبات دیگر از
تاریخ‌نویسان بوده مشتمل بر اینکه بعد از ایامي که رومیان مملکت مسطوررا
مغلوب ساخته و ویرا از مرتبهٔ بزرگواریٔ قدیمش انداختند پس چهل و دو
شاه‌راه مانده که مقدار مسافت ایشان بقدر هشت صد و هشتاد میل بوده
لیکن با وجود این کیفیات قول الهامیٔ مذکور با دقت وقوع یافته حتي
اکثر رودخانه‌ها و نهرها الان پل ندارند * و ولنئ مذکور گفته که از شهر تا
بشهر چاپارخانه نبوده و از جهة خوف راه کسي سفر نکرده تا چندین همراه
داشته یا اینکه هرگاه مرد بزرگ ارادهٔ سیاحت‌را نموده پس در زیر حمایت
او براه افتد پس این شخص منصب قافله‌سالاري گرفته که اکثر اوقات با
ایشان ظلم میکند و راههای کوهستان بنهایت تمام بد شده و ساکنان راه
مزبوررا نساخته بلکه سعي میکردند که راهرا زیاده درشت و دشوار نمایند
که عثمانی سوارهارا بر آن مکان نیآورند و ولني دیگر گفته که در تمامیٔ صوریه
عراده و چرخ غله نبوده و کاروان‌سراهارا در آن سمت خان مي‌نامند پس
منزل مسافر حجره‌هاي خالي بوده که در آنجا بغیر از گرد و غبار و بعضي از
اوقات عقرب چیزي دیگر حاضر نشده پس مسافر بستر و اسباب آش‌خانه
و خوراك‌را نیز همراه داشته که بسیار از اوقات در دهات محض نان یافت
نمیشد * و مسافر دیگر گفته که در آن ولایت عراده و یا مرکب چرخي از

هیچ جنس نبوده و مسافر سیوم نقل کرده که در میان کوهستان پلستین یعني یهودیه را غیر متردد شده که در آنجا مسافر در میان جمعیت دزدان مي‌افتد که اورا به جهة فلوسی میکشند * در ولایتي که در هر قدم این قدر خوف و تنگنائي رو دهد تعجب ندارد که شاه‌راهان ویران گشته باشند که موافق قول الهامي مسافر معدوم گردیده است پس از براي منافق واجب شده که این کیفیت را بیان سازد یعنی از چه حکمت بوده که حضرت موسي و اشعیاه پیغمبر این احوالات را با دو سه کلمهٔ پیشتر فرموده اند و حال آنکه از ایام حضرت موسي سه هزار و سیصد سال و از زمان اشعیاه پیغمبر دو هزار و پانصد سال گذشته است * و در قول الهامي فرموده که غارت کننده‌گان از میان بیابان بر تمامئ بلندگاهها خواهند آمد * و موافق این فرمایش پس اعراب از بیابان خودشان آمده زمین مزبوررا غارت مینمایند * و در قول مقدس باز فرموده که ساکنان اورشلیم و زمین اسرائیل نان خودشانرا به اندوهناکي خواهند خورد و آب خودرا بحیراني خواهند نوشید تا که زمین ایشان از مملوّیش تهي باشد بسبب ظلم تمامئ ساکنانش * و ولنیٔ مزبور گفته که در شهرهاي بزرگ صوریه پس خلق گویا بي اندیشه هستند چونکه چیزیرا ندارند که از غارت بترسند و لیکن تاجر در آشفتگیٔ دائمي مانده که مبادا منفعت دیگررا نه بیند و اینکه دولتي که بهم رسانیده از جهة دزدان و حاکمان ظالم تالان بشود و در دهات نیز همان ترس غالب آمده که هر رعیت از حسد رعیت دیگر و از طمع آقا و سرباز میترسد پس باید صورت غگمین و لباس کهنه را داشته باشند * و در قول الهامي فرموده که از مداخل شما شرمنده خواهند شد * و از حالت مداخل هر بلاد صوریه پس معلوم شده که محض مبلغ قلیل بخزینهٔ خواندکار سال بسال رسیده و حال آنکه در ایام قدیم همان بلاد چند ولایت دولتمند ومعتبررا داشته که مداخل هر کدام ایشان بسیار بوده است و لیکن بر خلاف آن احوال

پس صوریه موافق قول الهامي ویران و مسکین گردیده که گویا از کل آن بلاد مداخل یهودیه کم باشد در قول مذکور میتوان گفت که از مداخل شما شرمنده خواهند شد * و در باب ویرانگیٔ یهودیه کثرت الهامات غیبي بوده که از آن جمله این اقوال میباشد مثلاً بلند جایهاي شمارا خراب خواهم ساخت و جایهاي مقدس شمارا به ویرانگي خواهم آورد و سرایها متروک خواهند شد و باقي ماندهٔ کنار دریارا خراب خواهم نمود و شهرهاي شمارا ویران خواهم ساخت و جمعیت شهر تمام غارت کرده خواهد شد و زمینرا از بیابان ویرانه‌تر خواهم ساخت و موافق این آیات پس ولنی گفته که مساجد و سرایها و بندرها و شهرها خراب شده و زمین از ساکنان متروک گردیده مانند قبرستان هولناك مینماید پس منافق مذکور آهي سرد از دل پر درد کشیده که اي خدا از کجا چنین انقلابات غمناك آمده است و از چه سبب شده که طالع و بخت این ولایات چنین با دقت متغیر گشته و چرا این قدر شهرها خراب شده و کثرت ساکنان قدیم نمانده و دائم نبوده است * و باز گفته که در این ولایات گردش نموده و ممالك دمشق و ایدومیه و اورشلیم و شومرون را شمرده پس بخود گفتم این صوریه که الان نزدیك بویرانه‌گي گردیده است در آن ایام صد شهرهاي بهرمند و دهات و قراي کثیره داشت پس این قدر اعمال و معمورات دست انسان کو و آن زمانهاي فراواني و مسکونیت کجا اند * و بدان که مردمان مانند ولنیٔ مذکور دعویٔ عقل و حکمت کرده پس در باب قضایاي ممالك بمرتبهٔ حمق افتاده چون در بارهٔ این احوال کلمات خدارا تفتیش نکرده که این اقوال خیالات عقل‌مندانرا بر هم زده صاف دلانرا میفهماند * وچنانچه شبانان عرب زمین یهودیه را لکدکوب و پایمال ساختند بي آنکه از اقوال الهامي در ین خصوص خبر داشته باشند همچنین منافق مذکور و غیره قول مقدس دیگررا مانند این آیات تصدیق نموده یعنی که طبقهٔ آینده از اولاد شما که بعد از شما

خواهند برخاست و غريبي كه از زمينِ دور خواهد آمد و چون آزارهاي آن زمين‌را و بيماريرا كه خداوند بر او تكليف ساخته به بينند خواهند گفت چرا خداوند ايندرا باين زمين مبتلا كرده است و حرارتِ اين غضبِ عظيم چه معني دارد * و اين كيفيّات نفرينِ مخفي‌را نداشته بلكه لعنت از جهةِ پيمان شكستن بر آن زمين آمده يعني نتائجِ گناهانِ خلق كه آن زمين اوّلاً و آخراً تصرّف نموده اند و زوالِ دولتها از جهةِ عبادت و اطاعتِ دينِ حقّ نبوده بلكه باعثِ اين ويرانگي منافقت و شرارت ميباشد * و يهوديان كه كتابِ مقدّس‌را داشتند خودشان آن زمين‌را ويران نساخته بلكه روميان اورشليم و شهرهاي ديگرِ آن سمت‌را خراب كردند كه مِن بعد اعراب و عثمانيان آن بلادرا پايمال نموده اند و اين ويرانگى از تقديراتِ الهي بجهةِ شرارتِ انسان رو داده پس بر آن زمين نفرينِ ديگر نرسيده مگر لعنتها كه در كتابِ مقدّس مرقوم گرديده پس هرگاه منافق سوال نمايد كه چرا خداوند اين زمين‌را چندين كرده پس همان قولِ مقدّس جواب ميدهد كه آنگاه مردان خواهند گفت بعلّتِ اينكه ايشان عهد و پيمانِ خداوند خداي پدرانِ ايشان‌را ترك كرده اند * و در قولِ مقدّس فرموده كه زمين در زيرِ ساكنانش آلوده شده چون شريعتهارا خلاف كرده و قواعدرا متغيّر ساخته و پيمانِ ابديرا شكستند پس لعنت گويا آن زمين‌را خورده و خراب كرده است * و اين كلماتِ الهاميءِ معني‌دار سببِ اين عقوبات و ويرانگي‌را بيان كرده هم دلالت نموده بشرارتِ عظيمِ آناني كه در زمينِ يهوديّه ساكن ميباشند مادامي كه خودش ويران و ساكنانِ قديمش منتشر بشوند * و هرچند از سرِ جهل و ناشناسيءِ آن ساكنان گذشته كه شرارتِ ايشان انكار بوده پس ظلم عثمانيِ و تالانِ اعراب و حالتِ مسكينِ گروهِ قليلِ يهود كه در زمينِ اجدادِ خود رخصتِ سكني‌را دارند و خيالاتِ باطل فرقه‌هاي مسيحي‌نام كه آنجا مقام گرفته و نزاع و جنگِ مكرّر كه در ميانِ اين طوائفِ آميخته

و مختلف افتاده و ناشناسيءِ تمام و شرارتِ عظيم كه بر كلِّ ايشان غالب آمده پس اين سببها صورت و منظرِ آن ولايت‌را متغيّر و آلوده ساخته هرچند در زمانهاي طولاني محضِ در آن بلاد خداي حيّ بطريقِ حقّ پرستيده شده و مكاني كه محضِ آنجا نشانهءِ اخلاق و رفتارِ كامل در صورتِ انسان بنظرِ مردمان منظور شد پس اين بلاد به پسترين مرتبهٔ مسكيني افتاده سببهاي مذكور موافقِ قولِ الهامي اين زمينرا آلوده و از مدّتِ طبقاتِ بسيار ملوّث گردانيده است * و خداوندِ عالم بني آدم‌را عبثاً نرنجانيده بلكه گناه هميشه از اوقات پيشواي عقوباتِ الهي ميباشد پس از سببِ بت‌پرستي و شرارت قبيلهءِ عشرِ بني اسرائيل اوّلاً از زمينِ خود منقطع شده و مِن بعد يهوديان پيمانهٔ افسادِ خودشان‌را پر كرده و خونِ حضرتِ عيسي‌را باستدعاي خودشان بر گردنِ خود و اولادِ خود گرفتند پس قبل از آنكه قومِ مذكور از آن زمينِ گناه‌آلود منقطع شوند پس خونِ يك هزار هزار و بيشتر از ايشان بر روي ريخته شد * و يهوديّه مِن بعد مهلتِ جزوي داشته ايّامي كه در آن بلاد دينِ انجيل و كليسياها بر قرار گرديده و ليكن در آن زمين كه گويا پرورش‌خانهٔ دينِ مسيحي بوده باعثِ فساد با زودي رو ميداد كه ايمانِ روحاني و خاص زائل گرديد و عبادتِ بتها غالب آمد پس ملّتِ دينِ حقّ پيمانِ ابديرا شكستند * و بعد از آن تاريخ طوائفِ عرب و مصري و تاتار و مملوك و عثماني كه طوائفِ ظالمان باشند پس اينها مدّتِ يك هزار و دويست سال زمينِ بني اسرائيل‌را بجهةِ گناه خون آلوده ساختند كه بتحقيق قولِ الهامي با دقّت وقوع يافته چون فرموده بدترين قومها خانه‌هاي ايشانرا تصرّف خواهند نمود و مقامهاي مقدّس پليد خواهند شد * و لشكرِ روميان هيكلِ بزرگوارِ يهوديان‌را خراب ساخته پس بر بنيادش شيار رانده پس مِن بعد مقامهاي مقدّس بجهةِ علاماتِ بت‌پرستي ملوّث گرديده و تا به اين ايّام خودِ زمينِ يهوديّه بجهةِ حكمرانانِ ظالم و ساكنانِ شريرِ گناه‌آلود ميباشد * و اهلِ بلادِ صوريّه

خیلي بي‌انصاف و فاسد میباشند و هرچند دعوتِ دین کرده حقّ آن است که کلِّ ملّتِ آن سمت از راهِ راست دور افتاده و شریر گردیدند و موافقِ قولِ الهامي زمین در زیرِ ساکنانِ خود آلوده شده سبب آنکه حکمهارا خلاف کرده و قانونهارا متغیّر ساخته و پیمانِ ابدیرا شکسته لهذا لعنت زمینرا مأکول کرده و آناني که در آنجا ساکن شده ویران اند * و موافقِ قولِ الهامي در ولایتِ مذکور آدم قلیل العدد گشته و مادامی که اخلاقِ قومِ مزبور چنین فاسد و حالتِ ایشان چنین پریشان باشد بتحقیق عددِ ایشان نیز چون بلادِ کشاد و بارآور بوده خیلي قلیل گردیده است و حال آنکه از نوشتجاتِ قدیم معلوم شده که بلادِ یهودیّه تخمیناً پانصد و پنجاه سال قبل از هجرت بقدرِ هشت کرور جان ساکن داشته و پیش از آن زمان نیز ممالکِ دیگرِ آن سمت پُر آباد بوده که گویا الان از کلِّ این ولایات از ده یکِ کثرتِ ساکنانِ قدیم بیشتر نمانده است * و بدرستي که در قولِ الهامي فرموده که در خود عُشر خواهد بود و شهري که با هزاران بیرون رفته صد نفر خواهد گذاشت و آنان که با صد نفر بیرون رفته ده خواهد گذاشت * و بعضي از مسافرانِ تاریخ‌نویس عددِ ساکنانِ بلادِ مذکوررا از کثرتِ ایّامِ قدیم از ده یك نیز کم شمرده اند که از آن جمله یکي نقل کرده در محالی که الان صد نفر با دشواري گذران مینمایند پیشترها هزاران ساکن در آنجا سکنيِ داشتند * و قولِ مقدّس باز فرموده که شادیِ طبل تمام شد و آوازِ آناني که مسرور شده باتمام رسید و خوش نوديِ بربط انجامیده است * و در میانِ یهودیانْ علمِ موسقي عموم بوده و طبل و بربط و زنگاله و چنگ و کمانچه و اسبابِ دیگر از انواعِ سازنده‌گي در میانِ بني اِسْرائیلْ عادت شده بود و در خدمتِ هیکل نیز مقامي‌را داشته و زماني که قولِ مذکور الهام شد پس بربط و کمانچه و طبل و ني‌دمي در ضیافتِ قومِ مذکور بوده و هنوز هم در مابینِ این ملّتِ پریشان اسبابِ موسقي تمام نشده است * و امّا در زمینِ یهودیّه علمِ موسقی بمرتبهٔ سفلي افتاده که

موافقِ قولِ مذکور مسروريِ دفها ساقط و شادمانيِ بربط ساکت است * و باز در قولِ الهامي فرموده که تماميِ شاددلان آه کشان اند شراب‌را با سرائیدن نخواهند خورد * * هرگونهٔ شادماني غروب نموده سرورِ زمین رفع گردیده است و گلبانگ گلبانگ‌را نخواهد بود * و در این باب نیز وُلْنِي گفته که مسروريِ ایشان با آه شده غمناك مینماید و در آن سمت صورتِ درشت و غمناك دارند و اکثرِ اوقات ساکت نشسته دل‌خوشي نمي نمایند * و در قولِ الهامي فرموده که مسکرات براي نوشنده‌گانَش تلخ خواهد شد * و موافقِ این قول پس چند نفر مسافر نقل کرده که شرابِ بلادِ اُورِشَلِیم بسیار بد بوده و دیگر اسلام وَیرا حرام گردانیده پس براي نوشنده‌گانَش تلخ شده و حال آنکه در ایّامِ قدیم بنی اِسْرائیلْ تاکستانِ بسیار داشته و نوشیدنِ با سرور متداول بوده است * و بدرستي که بعد از مدّتِ دو هزار و پانصد سال پس ملاحظه کننده در خودِ آن مکان نتوان حالتِ یهودیّه‌را بهتر وصف و بیان نماید از آنکه اِشَعْیاهْ و پیغمبرانِ دیگر پیش فرموده اند مثلاً (در آیهٔ ۱۰ و ۱۲ تا ۱۴ فصلِ ۳۲ اِشَعْیاهْ) مرقوم است که * * روزهاي چندي علاوه بر سالي در اضطراب خواهید بود زیرا که چیدنِ انگور قطع و جمع‌کردنِ محصول نخواهد شد (۱۲) بسببِ پستانها و کِشت زارهاي پسندیده و تاكِ بارور نوحه‌گري مینمایند (۱۳) بر زمینِ قومِ من شوک و خار خواهد روئید بلکه بهر خانهاي تعیُّش و هم بر شهرِ مسروري (۱۴) بدرستي که قصرها متروك و غلبه‌گيِ شهر وا گذاشته خواهند شد و عوفیلْ و برجِ دیده‌بانان دائماً بمنزلهٔ کنامها مبدّل شده محلِّ مسروريِ گوره‌خران و مرتعِ گلّه‌ها خواهند بود * وایضاً (در آیه‌هاي ۸ و ۹ فصلِ ۳۳) شاه‌راهها ویران اند مسافران متوقّف اند * * (۹) زمین افسرده و پژمرده است لُبْنانْ شرمنده و پژمرده شده است و شارونْ مثلِ بیابان گردیده است و باشانْ و کَرمِلْ عریان اند * و باز (از آیهٔ ۳ تا آیهٔ ۱۱ فصلِ ۲۴) زمین بتحقیق خالي بلکه زمین بالکلّ غارت زده خواهد شد * * (۴) و زمین ملول

و محزون * * (٥) بلكه زمين در زيرِ ساكنانش ملوّث است زيرا كه از شريعتها تجاوز كرده اند * * (٦) بنا بر اين لعنت زمين‌را فنا كرده است و ساكنانش ملزم شده اند * * و مردمان كم شده اند (٧) * * و تاك زبون است و تماميء شاددلان آه كشان اند (٨) مسروريء دفها ساقط و آوازِ عشرت كننده‌گان متوقّف و شادمانيء بربط ساكت است (٩) شرابرا با سرائيدن نخواهند خورد و مسكرات از براي نوشنده‌گانش تلخ است (١٠) شهرِ خالي انكسار يافته است * * (١١) * * شادماني غروب نموده و سرورِ زمين رفع گرديده است * و در بابِ اين ويرانه‌گي پس چيزي نمانده مگر قلمِ الهاميء نبوّت آنرا رسانيده پس اِشْعَياهِ پيغمبر (در آيهٔ ١٣ فصلِ ٢۴) علاوه فرموده كه مع هذا در ميان زمين * * چنانكه تكانيدنِ درختِ زيت و يا مانندِ خوشه‌هاي انگور بعد از انجامِ چيدن (بعضى) باقي ميماند * و ديگر (در آيهٔ ۴ تا ٦ فصلِ ١٧) * و در آن روز واقع ميشود كه شوكتِ يعقوب ركيك شده و مشابهت خواهد داشت بعملِ درونده زماني كه غلّه‌هارا فراهم مي‌آورد و خوشه‌هارا با بازويش ميدرود ليكن انگورهاي چيدنيء در آن مثلِ تكانيدنِ انجير دو سه دانه بسرِ شاخِ بلند و يا چهار پنج دانه باغصانِ بارورش باقي خواهند ماند * و كلماتِ مذكور همين‌را فهمانيده چنانكه در جاي ديگر بي‌كنايت و اشاره فرموده است كه باقي ماندهٔ قليل باز مانده و هرچند يهوديّه مانندِ كشت زار درويده و يا مثلِ تاكي چيده گرديده ليكن ويرانگيش بحدّي نرسيده كه اثرِ فراوانيء پيشين ظاهر نشود بلكه مانندِ دانه‌هائي كه درو كننده وا گذاشته و يا مثلِ باقي ماندهٔ ميوهٔ شاخِ بلند نموده همچنين از شوكتِ زمينِ اسرائيل هنوز غوشاي مانده است و از آن جمله شهرِ ناپلوس كه شكمِ قديم باشد بطريقِ دل‌كشا درميانِ گلستان دل‌خوش و معطّر افتاده كه بجهةِ باغات ودرختانِ بلند سايه‌ور شده است و ديگر باغِ گدّين كه بدامنِ كوهِ شارون افتاده و از صاحبش حمايت يافته پس بقدرِ چند ميل در واديء

كشاد كشيده و ميوه‌جاتِ لطيف مانندِ زيت و بادام وهولي و زردالو وانجيرِ فراوان‌را دارد و بجهةِ نهرها كه از كوهستان جاري ميشود سيراب گرديده و هامونِ زبولون نيز با نهايتِ تمام خوش آينده شده و مكانهاي ديگرهم مانندِ واديء يحّي در قربِ اورشليم ميوه‌جات و محصولاتِ فراوانرا آورده و ليكن اين محلّهاي دل‌كشا نقطه‌آسا در ميانِ ويرانگيء تمام افتاده پس عقلِ انسان اين كيفيّات‌را چه طور پيش فهميده باشد و در ايّامِ قديم بدونِ الهامِ الهي كيست كه قادر برآن بوده كه اين احوالاتِ عجيب‌را وصف و بيان نمايد * و در ميانِ اين كثرتِ اقوالِ الهاميء نبوي كه پيش فرمودن و وقوع يافتنِ هر يك بمرتبهٔ معجزه شده پس مشكل است كه يكي از ديگري عجيب تر باشد و ليكن فرمايشِ الهامي در بابِ شهرِ شومرون پر عجيب شده و شهرِ مزبور مدّتِ طولاني پاي تختِ ده قبيلهٔ بني اسرائيل بوده است و مِن بعد تقريباً ايّامِ حضرتِ مسيح پادشاهِ يهوديّه هِرود نام ويرا بيشتر معمور و مزيّن ساخت پس بعد از آن زمان مقامِ خليفه در دينِ مسيحي شد و امّا در بارهٔ وي در ايّامِ قديم خداوند بجهةِ ميكاي نبى (در آيهٔ ٦ فصلِ اوّل) فرموده كه * * شومرون‌را بتودهٔ كشت زاري و مكانِ غرس شدنِ تاكها خواهم گردانيد و سنگهايش‌را بدرّه افكنده اساسش‌را مكشوف خواهم كرد * و موافقِ اين قول مسافري ماندرل نام در تاريخ يك هزار و يكصد وهشتِ هجري گفته كه اين شهرِ بزرگ الحال بالكّل باغات گرديده و تماميء علاماتش پيش طاقِ ستوندار و خرابهٔ كليسياي بزرگ ميباشد و مسافرانِ ديگر نيز در بارهٔ همين كيفيّت گواهي داده اند كه واقعاً سنگهاي شهرِ مذكور بدرّه ريخته و اساسش نمايان گرديده است * و امّا قضاياي اورشليم از كيفيّتِ شهرِ پاي تختِ مذكور بيشتر عجيب شده و در بابِ وي بسياري در قولِ الهامي فرموده و مدّتِ طولاني دارالسّلطنه بود پس تخميناً هفتاد سال بعد از ولادتِ حضرتِ مسيح موافقِ الهاماتِ غيبيء آن جناب شهرِ مذكور بجهةِ قبائل ويران و پايمال گرديد *

و یهودیان بارها سعي کردند که اورا تصرف نمایند و همیشه از اوقات طائفهٔ مزبوره در کل روي زمین متصرف شده آن مکانرا محترم و محسوب میدارند که قبلهٔ عبادت ایشلن میباشد لیکن در مدت یك هزار و هفت صد و هفتاد سال هرگز نتوانستند هیکل خودرا معمور ساخته و یا اورشلیم را از دست قبائل رهانیده متصرف گردند * و لیکن یولیان امپراطور رومیان یهودیان را مرخص و تکلیف کرده که اورشلیم و هیکل خودشانرا بنا سازند و نیز وعده داده که ایشانرا در شهر اجداد خود سکنیٰ و قراري دهد و شوق و غیرت یهودیان از خواهش امپراطور کم نبوده پس به بنائیٔ بنیاد هیکل مشغول گردیدند * و اما باوجود جد و جهد یهودیان و التفات و توجهٔ امپراطور مسطور آن عمل چون بر خلاف قول حضرت عیسیٰ بوده پس محال شد و در این باب تاریخ نویس بت پرست نقل کرده که کرههاي آتشین هولناك از همان مکان برجسته و کارگذاران را سوزانید که از آن عمل دست کشیدند و بهمین کیفیات تاریخ نویسان قدیم گواهي میدهند * و هرگاه احوالات مذکوررا از طریق معجزه نشمرده باشند پس وقوع قول الهامي همان شده چون بناي هیکل را ابتدا و بعد از آن ترك نمودند قول مذکور در این باب وقوع یافت هرگاه کسي نخواسته باشد که هیکل را معمور سازد حقیقت قول آن جناب با همین مرتبه باز ممتنع الرد بماند چون یهودیان هرگز در یهودیه باز برقرار نگشته و اورشلیم همیشه از اوقات زیر قبائل پایمال شده است * و جانشینان یولیان حکم ادریان امپراطور را باز مقرر ساختند پس هیچ یهودي به نزد اورشلیم مگر بطریق رشوه و پنهاني نیامد * و در جنگهاي کروسئد نام پس اکثر پادشاهان فرنگستان سعي کرده که اورشلیم را از دست قبائل گیرند لیکن این هم بالآخره باطل گردید پس تقریباً یك هزار و هشتصد سال در زیر قبائل رومیان و یونانیان و ایرانیان و اعراب و مملوکیان و عثمانیان و غیره پایمال مانده است و آیا چیزي دیگر بیشتر بي احتمال بوده از آنکه قومي از پاي

تخت ولایت خود این زمان طولاني اخراج شوند و آیا در باب قوم دیگر چنین قضایا اتفاق افتاده هرچند در بارهٔ وي قول الهامي نبوده باشد و الان که قادر بر آن باشد که در باب هر کدام از طوائف زمین بحقیقت پیش گوید که فلان طائفه تا بکل قبائل زمین پریشان رانده خواهند شد و بدون سلطنت و ولایت خواهند ماند لیکن اخلاق خودرا نگاه میدارند پس مدت یك هزار و هفتصد سال و بیشتر قوم علاحده مانده تا مقدمهٔ معین بعد از آن قدر طبقات وقوع یافته و آیا پیش فرمودن این مقدمات در بارهٔ قوم مذکور الهام پروردگار نمیباشد * و موافق قول الهامي پس اورشلیم شهري بوده که خداوند اورا اختیار نموده که اسم خودرا در آنجا مقرر سازد و دروازهاي صیون را از تمامیٔ سکناي یهوداه بیشتر دوست داشته و اما مادامي که زمین آلوده شده و قوم بهر طرف پراکنده گردید و اورشلیم بجهة قبائل پایمال بوده پس صیون هم موافق قول الهامي از عقوبت پر شده و با مکانهاي مقدس دیگر ملوث گشته و علاوه بر این موافق قول نبوي صیون مانند زراعت تا بامروز شیار گردیده است * و هرچند شیار بر روي مکان مقدس رانده شده لیکن خداوند در بارهٔ وي هنوز غیرت دارد که براي مباحثهٔ صیون سال جزاها آمدني است چون در قول مقدس (از آیهٔ ۱۳ تا به آیهٔ ۱۷ مزمور ۱۰۲) مرقوم است که تو [خداوندا] برخاسته به صیون ترحم خواهي فرمود چونکه زمان مرحمت نمودن بآن بلکه زمان معین رسیده است (۱۴) زیرا که عابدانت از سنگهاي آن محظوظ اند و بخاك آن تبرك میجویند (۱۵) تا آنکه طوائف از اسم خداوند و تمامیٔ ملوك زمین از جلال تو بترسند (۱۶) هنگامي که خداوند صیون را بنا مینماید در جلال خود ظهور خواهد نمود (۱۷) بدعاي شکستگان متوجه شده استدعاي ایشانرا خار نخواهد شمرد این از براي نسل آینده نوشته میشود تا قومي که آفریده میشوند خداوند را تهلیل نمایند * و دیگر (در آیهٔ ۱۴ و ۱۵ و ۲۲ فصل ۶۰ اشعیاه)

فرموده که * پسران کساني که ترا مبتلا کردند خم شده بتو مي آيند و تمامي خارکنندهگانت بکف پايهايت سجده خواهند نمود و ترا شهر خداوند و صيون قدّوس اسرائيل خواهند خواند (۱۵) و بجاي متروکه و مبغوضه بودنت بحدّي که کسي از تو گذر نميکرد ترا فضل جاويد وسرور دور بدوري خواهم گذاشت (۲۲) * * اينرا من که خداوندم در وقتش به تعجيل بانجام خواهم رسانيد * و امّا قول الهامي تا بزمين يهوديّه محدود نشده بلکه در باب مکان و زمان حدّ نداشته و بخصوص در بارهٔ ولايت قبائل عمّونيان و موآبيان و ادوميان و فلسطيان که ممالک مذکور در اطراف يهوديّه افتاده پس کلّ ايشان منشاء قول مقدّس شده که اين ولايات دلائل بسياررا در خصوص الهام کتب مقدّس يهوديان و حقيّت دين مسيحي مينمايند *

باب چهارم

در حوادثات بني عمّون و زمين ايشان

بدانکه ولايتي که در ايّام قديم عمّونيان در آنجا سکني داشتند در طرف مشرق مملکت بني اسرائيل افتاده و الحال حصّهٔ از وي در تصرّف اعراب و باقي ماندهاش در دست عثمانيان مانده است و بلاد مذکور طبيعتاً از بارآورترين محال صوريّه بوده و زمانهاي بسيار از آبادترين آن ممالک محسوب مي‌شد * و عمّونيان در ايّام قديم بسياري از اوقات بر زمين بني اسرائيل هجوم آورده و يک وقت با موآبيان متعهّد شده حصّهٔ بزرگ از مملکت بني اسرائيل تصرّف نمودند و مدّت هجده سال بر ايشان بسيار ظلم کرده تا يفتاح سردار بنى اسرائيل عمّونيان‌را شکست داده و بيست

شهر از ايشان گرفته و ليکن من بعد قوم مذکور ساکنان سرحدّ بني اسرائيل‌را هراسان و مضطرب ساخته تا آنکه حضرت داود پاي تخت ايشان‌را محاصره و مغلوب کرد و ولايت ايشانرا خراج گذار نمود * و ليکن بعد از سلطنت سليمان عمّونيان از دست بني اسرائيل آزاد گشته و مدّتي مديدي ولايت و حکومت خودرا محفوظ داشته تا اينکه يوثام پادشاه يهوديّه ايشانرا باز مغلوب کرده و از بابت خرج خيلي نقد و جنس سال بسال از ايشان ميگرفت ليکن در مدّتي قليل طائفهٔ مزبور باز با يهوديان جنگيدند و در ايّامي که بخت النّصر اورشليم‌را گرفته و ساکنانش‌را اسير برد قوم مذکور شادکامی‌را نمودند * و کلدانيان و مصريان و صوريان و روميان ولايت مذکوررا زمان بزمان تصرّف نموده ليکن فراواني بود و شهرهاي بهره‌مندرا داشت پس در اين حالت مانده تخميناً بسال يازدهم از هجرت که در آن تاريخ لشکر اسلام بر آن سمت هجوم آوردند * و چند نفر مسافر در بارهٔ ولايت مزبور دليل آورده که در ايّام قديم حاصل خيز و پر آباد بوده و امّا در باب عمّون در قول مقدّس (در آيه‌هاي ۲ و ۵ و ۷ و ۱۰ فصل ۲۵ حزقيل) مرقوم است که * اي فرزند آدم روي خودرا بسمت پسران عمّون گردانيده برضدّ ايشان نبوّت نما (۵) که * ربّاه [پسران عمّون را] جايگاه شتران و مربض گلّه‌ها خواهم گردانيد (۷) * * اينک من دست خودرا بر تو دراز نموده ترا بطوائف براي غارت خواهم داد و ترا از ميان اقوام استيصال نموده از ولايتها ناپديد خواهم گردانيد بلکه ترا محو مي‌نمايم (۱۰) * * و پسران عمّون در ميان طوائف مذکور نخواهند شد * * و باز (در آيهٔ ۲ فصل ۴۹ يرمياه است که) * * خداوند مي‌فرمايد که اينک روزها مي آيند که در ربّاه بني عمّون نعرهٔ جنگ‌را خواهم شنوانيد که او تودهٔ ويراني خواهد شد و ديگر (در آيهٔ ۹ فصل ۲ صفنياه است که) * * عمّون ويرانهٔ ابدي خواهد گرديد * * و موافق قول مذکور پس عمّون براي غارت بطوائف مختلفه تسليم شده خرابي و ويرانه‌گيِ جاويد

یافت و واقعاً تمامیٔ این ولایت که پیشترها چندین آباد و فرخنده بودند الحال بیابانِ بزرگی گردیده اند و از هر طرف خرابه‌ها بنظر می‌آید و این ولایت میانِ عثمانی و عرب منقسم شده اکثرش در تصرفِ اَعراب می‌باشد وظلمِ عثمانی و غارتِ اَعراب ولایتِ مذکوررا بمرتبهٔ ویرانه‌گیٔ جاوید و برای قومها یغما گردانید که در اکثرِ آن بلاد احدی سکنی نداشته مگر اَعراب که در آنجا گردش می‌نمایند شهرها و دهات ویران شده اند و بسیار خرابهای شهرهای قدیم و عمارات بزرگوار پیدا شده که اکثرِ ایشان بنهایتِ تمام ویران اند * و اگرچه این ولایت چندین غارت و ویران شده لیکن بعضی از وادی و محالاتش مانده که علفِ بسیار دارد و اَعرابِ بدَوی در آنجا بچرانیدنِ شترها و گوسفندانِ خود معتاد شده و در بابِ شهرِ پای تختِ عمّون مسافری که نزدِ آن خرابها در میانِ گلّه‌ها شبی خوابیده گفته است که واقعاً موافقِ قولِ الهامی این مِربَضِ گلّه‌ها گردیده است * و در قولِ الهامیٔ نَبَوی باز فرموده که پسرانِ عمّون در میانِ طوائف مذکور نخواهند شد * و مادامی که یهودیان تا بامروز طائفه مثلِ اوّل بوده هرچند در میانِ تمامیٔ قبائل پراکنده شده لیکن اثری از عمّونیان نمانده است و هیچ طائفه الحال بنامِ ایشان مسمّی نشده و دیگر کسی از ایشان ادّعای نَسَب و نَسَل نکرده و هرچند زمانی طولانی بعد از تاریخِ قولِ مذکور باقی ماندند لیکن اخرالامر بالمرّه منقرض و منقطع گشتند و بدرستی که عمّون در میانِ قبائل تمام و ویران گردیده است و هیچ طائفه به خاکِ ولایتِ مزبور علاقه ندارد و ولایتِ خود نشمرده و اسمَهرا اختیار نکرده پس عمّونیان در میانِ قبائل مذکور نیستند * و دیگر فرموده که ربّاه تودهٔ ویرانی خواهد شد * و بدان که ربّاه که پای تختِ عمّون بوده است بکنارِ رودخانهٔ پرّ آب افتاده و خاکِ حاصل‌خیز در اطراف داشت و مکانِ آن شهر صعب و مضبوط و بحَسَبِ برج و حصار محکم بود چنانکه در بارهٔ وی گمان نبوده که شهرِ مزبور هرچند انقلابات و تبدیلِ

سلاطین‌را دیده ویران بگردد و لیکن باوجودِ اینکه شهرِ مسطور هزار سال و بیشتر معمور و محکم مانده بود پیش از آنکه پیغمبرانِ بنی اِسرائیل قضایایش‌را اعلام نموده باشند ولیکن الحال موافقِ قولِ مزبور بقدرِ همان مدّت خراب و ویران بوده است * وهنوز اَعراب این مکانرا ربّه می‌نامند ولیکن عماراتِ بزرگوارِ قدیمَش خراب و تودهٔ ویرانگی گردیده که در آنجا اَعراب بسیاری از اوقات شترانِ خودرا می‌خوابانند پس خرابیٔ قصرها و عمارتهای بزرگوارِ ربّاه بغیر از تصدیقِ حقیقتِ قولِ نَبَوی منفعتیٔ دیگر ندارد *

باب پنجم

در حوادثاتِ زمین و قبیلهٔ موّاب

بدانکه اقوالِ الهامی در بارهٔ موّاب کثیر و عجیب بوده که بعضی از ایشان در ایامِ قدیم و حصّهٔ دیگر بعد از آن وقوع یافته مثلاً (در فصلِ ۴۸ یِرمِیاه در آیهٔ اوّل وسائرین که بیان میگردند) مرقوم است که * خداوندِ لشکرها خدای اِسرائیل در بارهٔ موّاب چنین میفرماید که وای بر نِبو که خراب شده است و قِریَتَیم شرمنده مانده گرفتار است و مِسگاب خجل مانده شکسته حال است (۲) در حِشبون برای موّاب دیگر مدحی نیست * * (۸) و مخرِّب به همه‌گیٔ شهرها می‌آید شهری خلاص نخواهد شد و درّه خراب و هامون مستأصل خواهد ماند چونکه خداوند فرموده است (۹) بموّاب بالها بدهید که بتعجیل بپَرَد زیرا که شهرهایش ویران شده که در آنها ساکنی نخواهد بود (۱۱) موّاب از جوانیَش بامنیّت گذران کرده بدُردهایَش نشست و از ظرف

بظرفي جاري نشده به اسيري نرفت * * (۱۲) * * خداوند ميفرمايد که اينك روزها مي آيند که من ريزنده‌گان را ميفرستم که آنرا بريزند و ظرفهايشرا خالي و مشکهايشرا پاره خواهند کرد (۱۷) * * عصاي قوّت و چوبدستيء عزت چگونه شکسته است (۱۸) اي دختري که در دِيبون مسکن داري از عزت فرود آمده به تشنه‌گي بنشين زيرا که خراب کننده‌ء موآب بر تو بر آمده حِصنهايت را خواهد شکست (۲۰) از اين است که موآب بسببِ شکست يافتنش خجل است * * و موآب خراب شد (۲۱) و بزمينِ هامون سزا آمده است يعني بر حولون و يهصاه و مِيفاعث (۲۲) و بر ديبون و نبو و بيتِ دِبلثيم (۲۳) و بر قِريثيم و بيتِ گامول و بيتِ مِعون (۲۴) و بر قريوث و بر بصراه و بر تماميء شهرهاي زمينِ موآب چه دور و چه نزديك (۲۵) خداوند ميفرمايد که شاخِ موآب بريده و بازويش شکسته است (۲۸) اي ساکنانِ موآب شهرهارا ترك کرده بصخره بنشينيد و مانندِ کبوتري که آشيانه‌اش را در کنارِ دهنه‌ء مغاره ميسازد باشيد (۲۹) غرورِ موآب را شنيديم که بسيار مغرور است يعني استعلايش و تکبرش و مغروريش و ارتفاعِ قلبش را (۳۳) مسروري و شادماني از مزرعه‌ء بارور و زمينِ موآب ناقص شده است شرابرا از حوضها نابود گرداندم و بگلبانگ انگوررا نخواهند فشرد گلبانگ گلبانگ را نخواهد بود (۳۴) بسببِ فريادِ حِشبون آوازِ خودرا تا اِلعاليه و تا يهص رسانيدند از صوعر تا حورونيم مثلِ گوساله‌ء سه ساله بانگ ميزدند زيرا که آبهاي نِمريم نيز خشك خواهند شد (۳۸) * * خداوند ميفرمايد که موآب را مثلِ ظرفِ ناپسنديده شکستم (۳۹) چگونه شکسته شده ويل مي‌نمايند * * (۴۲) و موآب از بودنِ قومي نابود خواهد شد زيرا که بخداوند تکبر نموده است * و ايضاً (در آيهٔ (۲) فصلِ (۱۷) اِشعياه) مرقوم است که * شهرهاي عروعير متروك شده از براي گله‌ها خواهند بود که در آنجا خوابيده احدي آنهارا نخواهد ترسانيد * و باز (در آيهٔ (۹) فصلِ (۲) صِفنياه) است که * * موآب ويرانه‌ء ابدي خواهد گرديد * و بدانکه

زمينِ موآب از طرفِ مشرقِ يهوديه و از طرفِ جنوبِ بحرِ لوط افتاده و کيفياتِ قوم و زمينِ موآب شباهت باحوالِ عمونِ مذکور داشته که الان اکثرِ بلادش ويران و بعضي از مکانش حاصل خيز مانده است * و علاماتِ بسيار از کثرتِ شهرهاي قديم مانده و دلائلِ فراوانيء آن زمين زياد شده که البته در ايامِ قديم ولايتِ مزبور بنهايتِ تمام حاصل خيز و پر آباد بوده است * و موافقِ قولِ الهامي شهرهاي موآب بايد ويران شد بي آنکه ساکن داشته باشد و هيچ شهر خلاصي نيابد و ديگر موآب بايد فرار کند * و کلِ شهرهاي موآب ناپديد گشته پس چند نفر مسافر خرابه‌هاي ايشانرا يافته که بنهايتِ تمام قولِ مذکور محقق گرديده است پس شهرهاي اِلعاليه و حِشبون و مِعون و مِديباه و دِيبون و عروعير که در ايامِ قديم در آن ولايت مشهور بوده اند ويران گشته و بغير از خرابهاي معمورات علامت و نشاني ندارند و شهرِ ديگر نبو نام بالمره ناپديد شده که خودِ مکانش معلوم نيست * و يك نفر مسافرِ معتبر تخميناً پنجاه شهرِ خراب را در ولايتِ مذکور شمرده که بعضي از ايشان ويرانه‌ء عماراتِ بزرگوار داشته که البته از جهة آنها قومِ موآب مغرور شده و ليکن الحال اين شهرها موافقِ قولِ الهامي بالمره خراب و بي ساکن گشته اند که واقعاً در باره‌ء موآب نعره ميزنند که چه طور شکسته شده است * و هنگامي که شهرهاي موآب بمرتبه‌ء فرخنده‌گيء تمام رسيده و با استراحت بوده چون استعلا و تکبر و مغروري در ميانِ ايشان غالب آمد پس در آن ايام ويرانه‌گي و ترك و وا گذاشتنِ تماميء آنها لامحاله بايست که از فکر و عقلِ انسان دور بوده باشد و ديگر کثرتِ شهرهاي قديمِ ولايتِ مسطور که در خصوصِ مکانهاي خود اختلافرا داشته اند چون بعضي از آنها بر بلنديهاي مضبوط بنا شده و ديگران در هامونهاي حاصل خيز افتاده اند و نيز بعضي در واديها در کنارِ رودهاي پر آب بنا گشته و يا آب انبارِ بزرگ از سنگ تراشيده داشته اند پس اين خرابه‌ها علاماتِ بسياررا از فرخنده‌گيء قديم مي‌نمايد پس اين

احوالات عجیب قول مقدس را بنهایت تمام تصدیق می نماید * و دیگر در قول الهامي فرموده که * دره خراب و هامون مستأصل خواهد ماند * و موآب بسیار از اوقات عرصهٔ جنگ میان اعراب و عثمانیان بوده و هرچند اعراب ویرا تصرف نمودند لیکن هر دو قوم بلاد مذکوررا بویرانه‌گي رسانیده و قبائل مختلفهٔ اعراب که در آنجا گردش و عبور میکنند عداوت دائمي با مسیحیان و عثمانیان دارند و دیگر بسیاري از اوقات یك طائفه با دیگري نزاع و جنگ نموده از آن جهة زراعت آنجا قلیل و بي اعتبار شده چون دولت در آن صفحات مزبوره با زور است نه با حق و حساب پس از این جهة هامونهاي وسیع جنگل و یا بیابان گشته مگر اینجا و آنجا کشت زارهاي کوچك تا هنوز مزروع مي‌شود بلکه گله‌هاي اعراب بطریق آزادي در وادي و هامون آن میچرند که في الواقع موافق قول الهامي دره خراب و هامون مستأصل شده و شهرهاي عروعیر [خوابگاه] گله‌ها گردیده که احدي آنهارا نخواهد ترسانید * و در میان حالت قدیم و کیفیت الانیٔ موآب پس تفاوت و عکس تمام بوده که در این خصوص خداوند میفرماید که اینك روزها مي آیند که من ریزنده‌گاني را میفرستم که آنرا بریزند و ظرفهایشرا خالي و مشکهایشرا پاره خواهند کرد * و موافق این قول اعراب بدوي که از جهة گردش مانند ریزنده‌گان شمرده مي‌شوند پس در این ولایت که پیشترها شهرهاي بسیار داشت الان اعراب در آنجا گردش و سیر کرده و مقام بمقام کوچیده و حصه به حصه چرانیده و تمام می‌کنند پس موافق قول مذکور طائفهٔ مزبوره بمرتبهٔ ریزنده‌گان میباشند که آن بلادرا در حالت ویرانه‌گئ دائم نگاه میدارند * و طائفهٔ مزبوره همیشه از اوقات بگردش معتاد بوده و بغیر از غارت دائمي قانون بر قرار ندارند و قوم دیگر در آنجا سکنا نگرفته و زراعت نکرده اند هرچند آن زمین حاصل خیز میباشد * و باز فرموده اي ساکنان موآب شهرهارا ترک کرده بصخره بنشینید و مانند کبوتري که آشیانه‌اش را در کنار

دهنهٔ مغاره میسازد باشید * و موافق این فرمایش پس زارعین پریشان آن بلاد خرمن را با تعجیل کوبیده و پنهان میکنند و بعضي ایشان در مغاره‌ها مانند کبوتر سکنا میورزند و با دقت تمام قول مذکور وقوع یافته است * و از احوالات مذکور معلوم مے‌شود که پروردگار عالم از جهة گناه انسان عقوبت نموده و حقیقت قول مقدسرا تصدیق ساخته لیکن در باب عمون و موآب در آیهٔ ۴۷ فصل ۴۸ یرمیاه و در آیهٔ ۶ فصل چهل و نهمش فرموده که * در ایام آخرین اسیرشده‌گان ایشان‌را باز پس خواهم آورد و دیگر (از آیهٔ ۹ فصل ۲ صفنیاه است که) * * پس مانده‌گان امت من ایشانرا بتصرف خواهند آورد و خلاصه (در آیهٔ ۴ فصل ۶۱ اشعیاه) مسطور است که * آنگاه خرابهاي پیشین را بنا کرده و ویرانه‌هاي نخستین را استوار خواهند کرد بلکه شهرهاي خرابه و ویرانه‌هاي دور بدور را مرمت خواهند نمود *

باب ششم

۱

در حوادثات زمین و قبیلهٔ ادوم

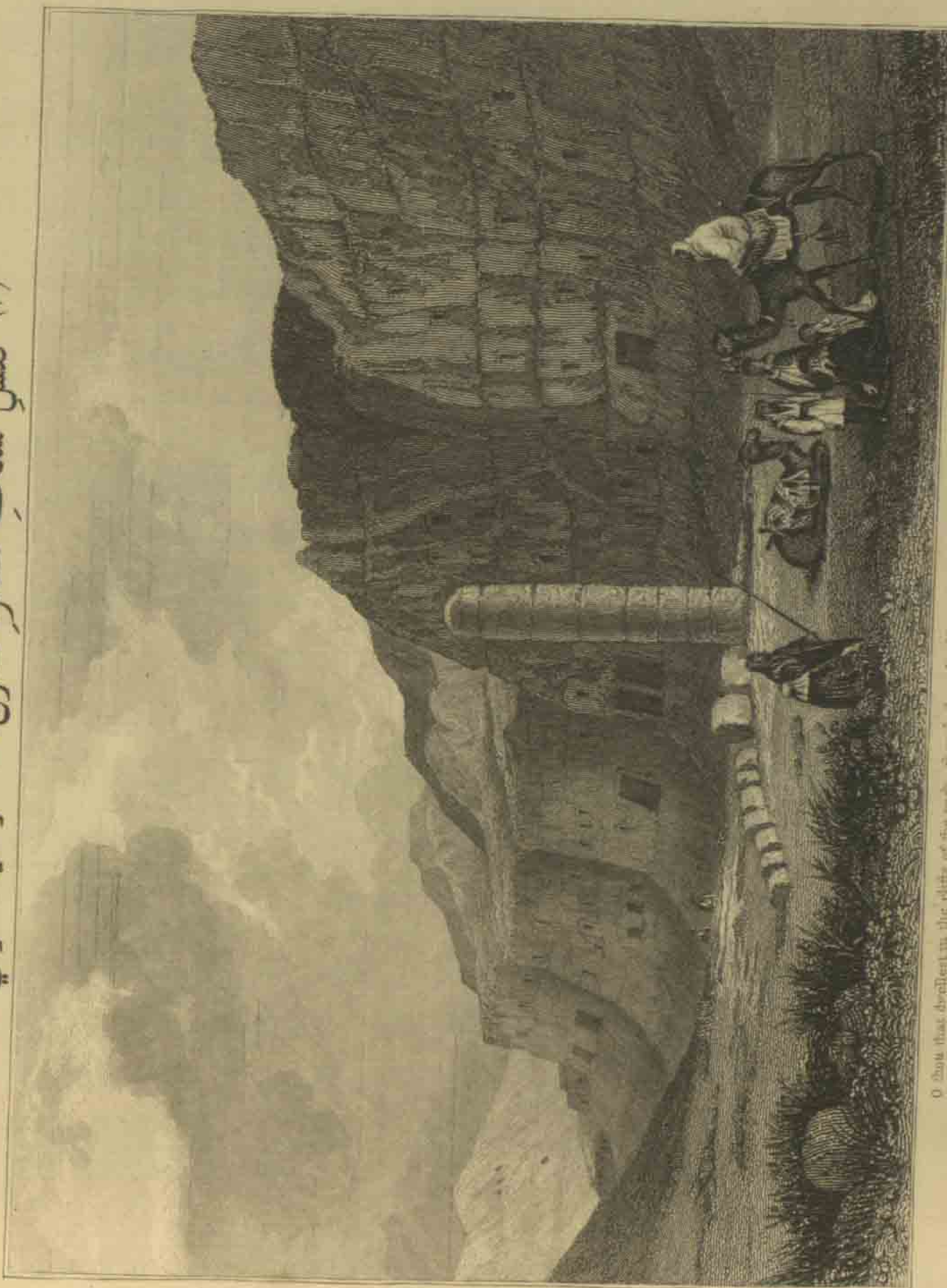
بدانکه در باب ادوم یعني ادومیه قضاي قوي و ممتنع التغییر در قول الهامي اعلام شده و یك نفر منافق در بارهٔ وقوع یافتن این قول مقدس اولاً گواهي داده که من بعد مسافران دیگر همان قولرا تصدیق نموده اند * و بسیار قول الهامي در بارهٔ قوم و ولایت مذکور اعلام شده حتي جزئیات آن عیان و آشکار گشته هرچند ظاهراً از طریق کنایه نموده مثلاً (در آیهٔ ۵ فصل ۳۴ اشعیاه و هم از آیهٔ (۱۰) تا هفدهمش) مسطور است که * * شمشیر من * * بر ادوم و بر قومي که ایشانرا براي عقوبت لعنت کرده بودم فرود خواهد آمد

(۱۰) * * نسل بنسل خراب خواهد ماند که ابد الآباد کسي در آن گذر نخواهد کرد (۱۱) بلکه در آن قاٴث و خارپشت وارث شده بوم و زاغ در آن ساکن خواهد شد و بر آن اندازهٔ خرابي و مِقیاسِ ویراني کشیده خواهد شد (۱۲) نجبایَش‌را بسلطنت خوانده احدي یافت نخواهد شد و تمامئ سرورانَش مفقود خواهد شد (۱۳) در قصرهایَش خارها و در حِصنَش شترخار و شوك خواهند روئید و مسکنِ اژدرها و حیاطِ بچگانِ شترمرغ خواهد شد (۱۴) و گربهٔ دشتي بکفتار مویه‌کنان و غول با جفتِ خود ندا مي‌نماید و عِفرِیت نیز در آنجا آرام گزین شده از براي خود مکانِ استراحت پیدا خواهد کرد (۱۵) در آنجا مارِ جهنده آشیانهٔ خودرا ساخته بیضه‌ها خواهد نهاد و تفریخ کرده بچه‌گانَش‌را در ظلِّ خود جمع خواهد ساخت و هم در آنجا کرکسها ذکور و اناث جمع خواهد شد (۱۶) از کتابِ خداوند جستجو کنید و بخوانید که یکي از آن‌ها ناقص نشده مذکّر مؤنث‌را مفقود نخواهد دید زیرا که خداوند با دهان خود امر فرموده است و روحَش ایشان‌را جمع خواهد کرد (۱۷) از براي ایشان قرعه انداخته است و با دستِ خود به اندازه آنرا براي ایشان قسمت کرده است که تا دائماً وارثِ آن شده نسل بنسل در آن ساکن شوند * و ایضاً (در آیهٔ ۷ و سائرِ آیه‌ها از فصلِ ۴۹ یِرمیاه است که * خداوندِ لشکرها در بارهٔ اِدوم چنین میفرماید که آیا دیگر حکمت در تیمان نیست و مگر مشورت از فطانت پیشه‌گان زائل شد که حکمتِ ایشان نابود گردیده است (۸) * * و ذلّتِ عِیسو و زمانِ عقوبتِ ویرا بر او خواهم آورد (۹) اگر چینندهگانِ انگور بتو مي‌آیند آیا دانه‌هاي چندیرا وا نخواهد گذاشت و اگر در شب دزدان مي‌آیند آیا بقدرِ کفایت غارت نخواهند کرد (۱۰) امّا من عِیسورا تاراج کرده مستورهایَش‌را مکشوف گردانیدم که پنهان نتواند شد * * (۱۲) * * اینك کسي که مستحقِ خوردنِ این جام نبود فيالواقع نوش خواهد کرد و تو مگر آنکس هستي که بی عقوبت رها

خواهي شد بي عقوبت نشده البتّه خواهی نوشید (۱۳) زیرا که خداوند میفرماید که بذاتِ خود سوگند یاد نمودم که بصّراه مقامِ حیرت و ملامت وخرابي و لعنت شده تمامئ شهرهایش بخرابیهاي دائمي مبدّل خواهند شد (۱۵) زیرا که اینك ترا در میانِ قبائل کوچك و در میانِ انسانیان حقیر خواهم گردانید (۱۲) اي آنکه در شکافهاي صخره ساکني و بر بلندیهاي گریوه چسپیدهٔ هیبتِ تو و غرورِ قلبت ترا فریفته است خداوند میفرماید اگرچه آشیانهٔ خودرا مانندِ عقاب بلند نمائي ترا از آن فرود خواهم آورد (۱۷) و اِدوم خراب گردیده هرکس که از آن بگذرد حیران خواهد ماند و بسببِ تمامئ صدمهایَش صفیر خواهد زد (۱۸) خداوند میفرماید که مثلِ سرنگونئ سِدوم و عَموراه و شهرهاي همسایه‌اَش در آنجا کسي ساکن نخواهد شد و نه بني آدم در آن تمکّن خواهد نمود * و ایضاً (در آیهٔ ۱۳ فصلِ ۲۵ حِزقیل مسطور است که * * خداوند خدا چنین میفرماید که دستِ خودرا بر اِدوم دراز کرده از آن انسان و حیوان‌را استیصال خواهم نمود و آن‌را از جانبِ جنوب خراب خواهم گردانید * * و (باز از ابتداي فصلِ ۳۵ است که) کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که اي فرزندِ آدم روي خودرا بکوهِ سِعِیر گردانیده بر ضدّش نبوّت نما (۳) و بآن بگو که * خداوند خدا چنین میفرماید اینك اي کوهِ سِعِیر من برضدِ تو ام و دستِ خودرا بر تو دراز نموده ترا ویران و تهي خواهم گردانید (۴) شهرهایَت‌را خراب خواهم نمود تا آنکه ویران شده بداني که خداوند منم (۷) و کوهِ سِعِیررا ویران و تهي گردانیده از آن عبور کننده و برگردنده‌را قطع خواهم نمود (۹) ترا ویرانئ دائمي و شهرهایَترا غیرِ مسکون خواهم گردانید (۱۴) خداوند خدا چنین میفرماید که حینِ خرّمئ تمامئ زمین ترا ویران میگردانم (۱۵) * * و تو اي کوهِ سِعِیر و تمامئ اِدوم جمیعاً ویران گردیده خواهي دانست که خداوند منم * و ایضاً (در آیهٔ ۱۹ فصلِ ۳ یوئیل است که) * * اِدوم بیابانِ ویران خواهد شد * و دیگر (در آیهٔ ۱۱

آن بابل را فتح نمود امّا نزد پتره منهزم شده انصراف کرد پس بعد از این احوالات اعراب از قبیلهٔ نبثیه شهر مزبور را گرفتند و آن شهر پای تخت عربستان سنگساری گردید پس سلسلهٔ پادشاهان عرب در آنجا سلطنت نمودند و سیصد سال بعد از ایّام آخرین پیغمبران بنی اسرائیل که تخمیناً یك صد سال قبل از تاریخ مسیحی باشد پادشاه یهودیه اسکندر نام چند شهر آن سمت را گرفته آخر الامر پادشاه پتره عبودس نام وی را بالکلّ شکست داد پس اریطس جانشین عبودس پادشاه صوریه انطیوقس نام را منهزم نموده و کشته محال بزرگ را از بلاد صوریه تصرّف نمود * و چون هرکنوس پسر اسکندر مسطور بجهة برادر بزرگش ارستبلس نام از مملکت خود اخراج شد پس اریطس پادشاه پتره پنجاه هزار لشکر را بجهة جنگ ارستبلس کشیده و اورا در جنگ مغلوب ساخته به اورشلیم داخل شد لیکن لشکر رومیان به امداد ارستبلس آمده پس اریطس مذکور مراجعت کرده بعد از آن لشکر روم پتره را مسخّر نمودند لیکن تخمیناً یکصد سال بعد از تاریخ مسیحی شهر مزبور دار الحکومة آن بلاد ماند و دیگر خلیفهٔ از مذهب انجیل در آنجا نشسته و کلیسیاهای پانزده شهر آن ولایت در دست او بوده است * و هرچند حالت ادومیهٔ مذکور از جهة تواریخ پربیان نشده لیکن خرابه‌های شهرهایش از طریق شهادت گواهی میدهد که پیشترها ولایت مسطور خیلی آباد بوده است و امّا در قول الهامی پیش اعلام شده که ادوم خراب خواهد گردید و نسل بنسل خراب خواهد ماند * و ممالك یهودیه و عمّون و موآب که آن کثرت علامات حاصلخیزی را دارند که صاحب عقل تعجب مینماید که چه طور این بلاد آن قدر زمانهای طولانی ویران مانده باشد و ویرانه‌گیٔ ادومیه بحدّی رسیده است که انسان حیران میماند که چه نوع این زمین پیشترها حاصلخیز و آباد شده بود * و امّا تجارت و زراعت آن بلاد برهم و شهرهایش خراب گشته و اعراب متّصلاً وی را غارت و تمام نموده و درختان سایه‌ورش نابود شده

که آفتاب آن بلاد را سوخته و ریك لجّهٔ دریای احمر را از جهة باد بآن محال افشانده پس فی التحقیقه ادومیه بنهایت تمام ویران گردیده است * و چند نفر مسافر که این ولایت را بطریق سیاحت گردش و نقل نموده که محال مزبور بالکلّ ویران چنانچه خداوند در قول مقدس فرموده که * دست خود را بر تو ای کوه سعیر دراز نموده ترا ویران و تهی خواهم گردانید * * و دست خود را بر ادوم دراز کرده از آن انسان و حیوان را استیصال خواهم نمود و آن را از جانب جنوب [که تیمان باشد] خراب خواهم گردانید * و از صورت و علامات ولایت ادومیه معلوم که حالت قدیمش عکس کیفیّت الانش بوده چنانچه در قول مقدس فرموده که بر آن اندازهٔ خرابی و مقیاس ویرانی کشیده خواهد شد و شهرهایت رجوع نخواهند کرد * و ملاکی آخرین پیغمبران بنی اسرائیل تقریباً چهار صد سال قبل از ایّام حضرت مسیح در باب ولایت مزبور در فصل اوّل نبوّتش فرموده که * * اورا (یعنی ادوم را) ویران و میراثش را محلّ گرگان بیابان گردانیدم (۴) و از اینکه ادوم میگوید اگرچه خراب شویم مع هذا برگشته خرابیها را بنا خواهیم کرد خداوند لشکرها چنین میفرماید که اگر بنا نمایند من سرنگون خواهم کرد و بایشان گفته میشود که سرحدّ شرارت و قومی که خداوند علی الدّوام بر ایشان غضبناك است اینست * و از اخبارات و علامات در بارهٔ بلاد مذکور ظاهر گشته که موافق قول مزبور ادومیه ویران و باز آباد شد و آخر الامر بالمرّه ویرانگیٔ دائم گردید * و ولایت مسطور از جهة کوه و صخره خیلی سخت و شهرهایش بخصوص پتره مضبوط بوده که اهل آن زمین بسیار غرور می‌نمودند پس در بارهٔ ایشان در قول مقدس از زبان عوبدیاه مطابق ذیل فرموده که * اینك ترا در میان طوائف کوچك گردانیده ام تو بسیار خوار گردیدهٔ (۳) غرور قلبت ترا فریب داده است ای آنکه در شکافهای صخره نشسته مسکنش در بلندی است و در قلبش میگوید کیست که مرا بزمین فرود آورد (۴) خداوند میفرماید اگرچه خویشتن را



(۳) نقش سنگِ متفرقِ ستون آسا وادیء موسی

مثلِ عقاب بلند سازی و اگر آشیانهء خودرا در میانِ ستاره‌ها وضع نمائی ترا از آن فرود خواهم آورد و اَدُوم ویران خواهد شد * و چند نفر مسافر که خرابه‌های شهرِ پِتْرَه‌را تماشا و ملاحظه کرده و از سختی و خرابه‌های آن حیران مانده اند و اکثرِ عمارات و قبور از صخره تراشیده داشتند که بعضی این معمورات خیلی زیبا و عجیب بوده اند و البتّه سلاطین و بزرگانِ شهر و ولایتِ مسطور توانگر و مجلّل می‌بودند هرچند قصور و قبور بزرگوارِ ایشان بالکلّ ویران گردیده و قولِ حِزْقِیلِ نبی مطابقِ فصلِ ۳۵ از ابتداً وقوع یافته یعنی * کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که ای فرزندِ آدم روی خودرا بکوهِ سِعِیر گردانیده برضدّش نبوّت نما (۳) و بآن بگو که خداوند خدا چنین میفرماید اینک ای کوهِ سِعِیر من برضدِ توأم و دستِ خودرا بر تو دراز نموده ترا ویران و تهی خواهم گردانید (۴) شهرهایت‌را خراب خواهم نمود تا آنکه ویران شده بدانی که خداوند منم (۷) و کوهِ سِعِیر ویران و تهی گردانیده از آن عبورکننده و برگردنده‌را قطع خواهم نمود (۸) و کوه‌های آنرا بکشته‌شده‌گانش مملوّ خواهم گردانید و در گریوه‌هایت و درّه‌هایت و در همه‌گیء جوی‌هایت کشته‌شده‌گانِ بشمشیر خواهند افتاد (۹) ترا ویرانیء دائمی خواهم گردانید و شهرهایت غیرِ مسکون گردیده خواهید دانست که خداوند منم * و در آن بلادِ ویرانه در سرِ کوهِ هُور قبرِ حضرتِ هارُون واقع شده که اَعرابِ آن بلاد آن‌را بسیار احترام و تعظیم می‌نمایند هرچند آن فرقه دزدانِ شریر و بی‌رحم اند چنانچه در بابِ آن بلاد در قولِ مقدّس فرموده که سرحدِّ شرارت خوانده خواهد شد * و دیگر موافقِ قولِ الهامیء اِشَعْیَاه * در قصرهایش خارها و در حصنهایش شترخار و شوک خواهند روئید و ایضاً یِرمِیَاه در بابِ مملکتِ مذکور فرموده که ترا در میانِ قبائل کوچک و در میانِ انسانیان حقیر خواهم گردانید * پس فی‌الواقع در میانِ قبائل این محال حقیر شمرده شده است و اَعرابِ صحرا که در آنجا گردش میکنند

بنهایتِ تمام فقیر و نادان می باشند فی‌الحقیقه موافقِ قولِ مذکور اِدومیّه بسیار مسکین و حقیر گردیده است * و باز در قولِ الهامي خداوند در بارهٔ اِدوم چنین میفرماید که آیا دیگر حکمت در تِیمان نیست و مگر مشورت از فطانت پیشگان زائل شد و آیا واقع نخواهد شد که دانشمندان را از اِدوم و فطانت پیشه‌گان را از کوهِ عِیسو نابود بگردانم و هرچند ولایتِ مزبور بنهایتِ تمام حقیر و مسکین گردیده لیکن از جهةِ علاماتِ بزرگوارِ قدیم و از دلیلِ دیگرش ظاهر شده که پیشترها اهلِ اِدومیّه در بابِ علم چنانچه در بارهٔ تجارت مشهور بودند و نِیوتنِ منجمِ افضلِ اِنکلیس گفته که در ایامِ قدیم مِصریان علم و حکمت از اِدومیان آموختند پس از ایشان علمِ نجوم و کشتي‌راندن یاد گرفتند و دیگر حضرتِ اَیوب از بلادِ مسطور بوده که در کتابِ وي حکمت و فطانت با فصاحت و فضلیتِ تمام مرقوم شد امّا علوم از آن ولایت الان نابود شده که بدرستي مشورت از کوهِ عِیسو ناپدید گشته است و از مملکتِ مذکور کثرتِ ساکنان و تجارت و دولت و حکمت و فطانت نابود گشته است بلکه موافقِ قولِ مقدّس در آیهٔ ۱۱ فصلِ ۳۴ اِشعیاه* قائت و خارپشت وارث شده بوم و زاغ در آن ساکن خواهند شد بلکه **مسکنِ
١ اژدرها و حیاطِ بچه‌گانِ شترمرغ خواهند شد (۱۴) گربهٔ دشتي بکفتار مویه‌کنان وغول بجفتِ خود ندا مینماید وعِفریت نیزدر آنجا آرام گزین شده از براي خود مکانِ استراحت پیدا خواهد کرد (۱۵) در آنجا مارِ جهنده آشیانهٔ خودرا ساخته بیضه‌ها خواهد نهاد و تفریخ کرده بچه‌گانش‌را در ظلِّ خود جمع خواهد ساخت وهم در آنجا کرکس‌ها ذکور و اناث جمع خواهند شد (۱۶) از کتابِ خداوند جستجو کنید و بخوانید که یکي از آنها ناقص نشده مذکر مؤنث را مفقود نخواهد دید زیرا که خداوند با دهانِ خود امر فرموده است و روحش ایشانرا جمع خواهد کرد (۱۷) از براي ایشان قرعه انداخته است و با دستِ خود به اندازه آنرا براي ایشان قسمت کرده است که تا دائماً وارثِ آن شده نسل به نسل در آن ساکن

شوند * و اقوال الهامی چنین با دقت حق بوده که در باب ذي‌حیات مزبور
احوال هر یك را بیان فرموده مثلاً بعضي ایشان در آنجا لنگ و استراحت
کرده و بعضي یکدیگررا ملاقات نموده و بوم و کلاغ در وي سکني میکنند
و دیگر آن مکان براي اژدها منزل بوده مادامي که قاٰئَتْ و خارپشت چنانکه
با دقت فرموده آن ولایت را تصرف نمایند و آیا این کیفیات اتفاقاً واقع
شده بلکه هر صاحب کمال مي‌فهمد که اقوال مذکوره از الهام پروردگار
میباشد و حال آنکه مسافران نقل کرده اند که این حیوانات ذي‌حیات
(و خصوصاً قاٰئَتْ که حتي بامروز اسم آن مرغ باشد) در بلاد مسطور بسیار
است * و هرچند قوم و زمین اِدُومِیَّه در ایام قدیم برتر و بهره‌مند بوده
و مدت ششصد سال و بیشتر بعد از اعلام قول الهامي در بارهٔ خود برقرار
ماندند لیکن در قول مقدس در باب وي فرموده است که از خاندان عِیْسُو
بقیهٔ نخواهد ماند و اِدُوم ابداً قطع خواهد شد * و مادامي که بیگانه‌گان
یهود همیشه از اوقات با چشم آرزومند بزمین اجداد خود نگران باشند
لیکن هیچ اولاد عِیْسُو نمانده که مرغ و جانوررا از عمارات و قبور پدران
خود برانند و حال آنکه قوم مزبور تا به ایام حضرت مسیح ماندند و بعد
از آن باقي ماندگانش با قبیلهٔ عَرَبْ آمیخته و متحد گردیدند پس تخمیناً
دویست و پنجاه سال بعد از تاریخ مسیحي زبان و نام طائفهٔ مسطور محو
و فراموش گشته و بلاد ایشان هم که پیشترها از ممالك صُورِیَّه شمرده میشد
پس از ولایت عَرَبِستان محسوب گشت و اولاد یَعقُوبْ بر کل روي زمین
متفرق گردیدند پس بدرستي اولاد برادرش عِیْسُو بالکل منقطع شد و موافق
قول مذکور از خاندان عِیْسُو باقیهٔ نمانده است * و بدانکه اهل مملکت
اِدُومِیَّه چنانچه مذکور شده گاهي بیست هزار لشکررا بامداد دولت دیگر
میفرستادند و مدت طولاني بعد از ایام تاریخ مسیحي کثرت شهرها و قرارا
داشته و سلسلهٔ سلاطین در شهر پِتْرَه سلطنت‌را میراندند و دیگر قبور و مساجد

بزرگوار با معموریت عجیب در شهر مزبور بنا گشته قبل از آنکه پیغمبران
بني اِسْرائیل از الهام پروردگار فرموده باشند که ولایت مذکور بالکل ویران
و میراث حیوانات وحشی خواهد گردید بدرستي قول مقدس در این باب
چنین وقوع یافته که در بارهٔ اِدُوم نوشتجات نمانده که از این اقوال الهامی
واضح‌البیان باشد بلکه جانور و مرغ و ذي‌حیات جنبنده پاي تخت بلاد
مذکوررا تصرف نمودند پس آیا کیفیات مسطور در باب قول مقدس دلیل
و برهان نشده که اثبات دین مسیحي نماید و منافق این حجت قاطع‌را
هرگز نتواند رد بسازد *

باب هفتم

در حوادثات زمین فِلِسْطِیان

بدانکه زمین قبائل فِلِسْطِیانْ در میان ولایت یَهُودِیَّه و کنار بحر اَبْیَضْ افتاده
١ و سمت شمالش بسیار حاصل‌خیز بوده و مدت طولاني بعد از ایام تاریخ
مسیحي کثرت ساکنان و شهرهاي مضبوطرا داشت پس در ایام پیغمبران بني
اِسْرائیل ویا در ایام تازه‌تر هیچ گمان و احتمال رو نداده که ولایت مذکور
خراب و ویران خواهد گردید و حال آنکه در زمانهاي گذشته باوجود خاك
حاصل‌خیز و اقلیم خوش‌آیندش ویران مانده است و قول الهامي در بارهٔ
وي في‌الواقع وقوع یافته چون (در آیهٔ ١٦ فصل ٢٥ حِزْقِیل) فرموده که * *
اینك من دست خودرا بر فِلِسْطِیانْ دراز نموده * * باقي مانده‌گان سواحل دریارا
ناپدید خواهم گردانید * و ایضاً (در آیهٔ ٥ فصل ٤٧ یِرْمِیاهْ است که) * بر
عَزّاهْ طاسئ سر عارض میشود اَشْقَلُونْ با بقیهٔ دره‌اش منقرض خواهد شد * *

(و در آیهٔ ٦ و ٧ و ٨ فصل اول عاموس است که) * خداوند چنین میفرماید که بسبب سه عصیان عزاه و بسبب چهارمینش سزایش‌را بر نخواهم گردانید * (٧) پس آتشي‌را بحصارهاي عزاه خواهم فرستاد که قصرهایش‌را خواهد سوخت (٨) * * وساکنان‌را از اشدود و گیرندهٔ عصارا از اشکلون منقطع خواهم کرد و دست خودرا بر عقرون بر خواهم گردانید و بقیهٔ فلسطیان هلاك خواهند شد * و باز (در آیهٔ ۴ و ٥ و ٦ فصل ٢ صفنیاه است که) * * عزاه متروك شده اشکلون ویران خواهد گردید * * و عقرون مستأصل خواهد شد (٥) * * اي کنعن زمین فلسطیان کلام خداوند بر ضد شماست و ترا بحدي هلاك میگردانم که ساکني نباشد * (٦) و کنار دریا محل اوبهٔ شبانان و آغلهاي گوسفندان خواهد شد * و باز (در آیهٔ ٥ فصل ٩ زکریاه مسطور است که) * * پادشاه از عزاه هلاك خواهد شد و اشکلون مسکون نخواهد گردید * و موافق اقوال مذکور پس زمین فلسطیان مقدر بهلاکت شده و في الواقع ولایت مذکور هم از ویرانگئ یهودیه و هم از خرابئ بلاد دیگر قربش حصهٔ دارد پس مادامی که خرابه‌ها در تمام صوریه یعني شام بوده پس بکنار دریا و بلاد فلسطیان خرابئ معمورات بسیار شده و لیکن صورت و نمایش این ولایت مخصوصات چندرا دارد که بآنها همیشه از اوقات مسافران متوجه مي‌شوند و در خصوص حالت این بلاد و قضاي شهرهایش پس پیغمبران با دقت تمام فرق گذاشته اند چنانکه وصف و فرمایش خودشان‌را گویا با دقت مشاهده و ملاحظه نموده اند و با تمامئ تحقیقات تواریخ صریح مرقوم گردانیده بودند * مثلاً فرموده اند که * کنار دریا محل اوبهٔ شبانان و آغلهاي گوسفندان خواهد شد و بقیهٔ فلسطیان هلاك خواهند شد و بر عزاه طاسئ سر عارض می شود و او متروك خواهد شد پادشاه از عزاه هلاك خواهد شد و ساکنان‌را از اشدود منقرض خواهم نمود اشکلون ویران خواهد شد و با بقیهٔ دره‌اش منقرض خواهد شد و غیر مسکون خواهد گردید * و موافق اقوال مذکور ولني نقل کرده که در

هامون در میان شهرهاي رمله و عزاه که خود هامون فلسطیان بر کنار دریا باشد پس چند دهات افتاده که بطریق حقیري از گل بنا گشته و مانند ساکنان خود هر نشان فقیري و پریشاني‌را دارند و مسافران نزدیك بدهات مذکوره آمده پس خانه‌هایش خیلي حقیر بنظر مي آید بعضي یك یك جدا افتاده و پارهٔ دیگر دور حیاطي بهم چسپیده پس در فصل زمستان ساکنان این دهات با چهارپایان خودشان بسر برده چون جاي انسان‌را از جاي حیوان نیم زرع بلند ساخته اند که همان خانه و یا طویله موافق قول الهامي منزل شبانان و مکان گله‌ها میباشد و مگر پیرامون این دهات تمام آن بلاد بیاباني شده و به اعراب بدوي وا گذاشته که در آنجا گله‌هاي خودشان‌را میچرانند * پس بدرستي زمین فلسطیان ویران و کنار دریا اوبهٔ شبانان و آغلهاي گوسفندان گردیده است * و باز ولني روایت کرده که خرابئ مرمرهاي سفید که در بعضی از اوقات در عزاه پیدا گشته دلیل به بزرگوارئ قدیمش مینماید لیکن باوجود اینکه شهر مذکور گاهي پاي تخت ولایت فلسطي شمرده میشد پس الحال قریهٔ بي حمایت گردیده که اکثر از دو هزار جان بیشتر نداشته باشد پس في الواقع طاسیٔ سر بر عزاه عارض شده و از پادشاه خود محروم و متروك گشته است * و دریا که پیشترها نزد اشکلون آمده بود پس در این ایام روز بروز از خرابه‌هاي شهر مذکور دور کشیده پس مانند فرمایش الهامي شهر اشکلون ویران و غیر مسکون شد و ولني دیگر نقل کرده که در میان خرابه‌هاي بلاد مزبور پس خرابئ اشدود که در ایام فلسطیان آن قدر مضبوط و محکم بوده الحال بجهة کثرت عقربها شهرت یافته پس موافق قول مذکور ساکنان از اشدود منقرض شده است * و هر چند مسافر مؤمن در خصوص وقوع یافتن اقوال الهامي از ولنئ منافق کم قدر شده و اگرچه شهادت علاوه ضرور نبوده لیکن در این باب رچردسن مسافر بدین طریق نقل کرده که اشکلون از مغرورترین بلاد امیران فلسطیان

بوده الحال در میان دیوارهایش ساکني ندارد پس قول زکریاه نبي وقوع یافته که * پادشاه از عزاه منقرض و اشکلون غیر مسکون خواهد شد و هنگامي که قول مذکور اعلام شده پس هر دو شهر با حالت فرخندهگي بودند و بغیر از خداي عالم الغیب هیچ کس ندانسته که بر کدامین دو شهر و به چه طریق قضاي الهي خواهد آمد و حال آنکه عزاه في الحقیقه بي پادشاه مي‌باشد و برجهاي بلند اشکلون بر روي زمین افتاده و خرابه‌هاي دیوارهایش پناهگاه یک نفر انسان نمي شود پس چه طور غضب و قهر دشمنان باعث با جلال بودن و ستایش یافتن جناب باري شد چون قضایارا که بجهة پیغمبران پانصد سال و بیشتر قبل از ایام حضرت مسیح فرموده بود پس وقوع یافتن آن قول یك هزار و هشتصد سال بعد از تاریخ مزبور بنظر مي آید * و روایات مذکور قضاي یک شهر مسطوررا از دیگري علیحده ساخته و حالات مختلفهٔ آن ولایات‌را نشان داده و منزل و خانهٔ شبانان‌را در یك سمت مذکور کرده اند پس بقیهٔ زمینش‌را بیابان ویران و متروک نموده و از براي گله‌هاي اعراب گردش کنان وا گذاشته و علاوه بر این عزاه از پادشاه محروم و اشکلون ویران و اشدود از براي ذي‌حیات جنبنده منزل گشته است پس این کیفیات با اقوال الهامي چندین موافق شده که لامحاله باید صاحب عقل اقرار نماید که قول غیبئ مذکور از الهام پروردگار مي‌باشد * وتخمیناً سیصد و سي سال قبل از ایام حضرت مسیح اهل عزاه قدرت اسکندر ذوالقرنین‌را مقابله و مبازرت نمودند که آن جناب مدت دو ماه شهر مذکوررا محاصرهٔ سخت کرده تا آنکه غالب آمده که خود و لشکر مظفرش از راه فتح در پیش عزاه و نیز در پیش شهر صور جنگ و مقاتله‌را مانع یافته و در هجومهاي زورآوري که بجهة گرفتن شهر عزاه کردند خود اسکندر دو باره مجروح شد پس چون قلعه‌را مسخر ساخت آن پادشاه مغرور غضبناك گشته بطریق بي‌رحم فخر کرده که خود مانند اکلیس پهلوان قدیم یوناني بوده پس بعقب عرادهٔ جنگئ خود

سردار دلیر عزاه‌را بسته دو باره در دور قلعهٔ مزبور وي‌را میکشید * و شهر اشکلون بجهة خوبیٔ تاکستان واستحکام قلعه‌هایش مشهور بوده و در بارهٔ شهر اشدود پس تاریخ نویس مشهور قدیم یوناني هردتس نام نقل کرده که شهر مذکور محاصرهٔ درازترین‌را دیده که در تواریخ مذکور گشته چون پسمتکوس پادشاه مصر مدت بیست و نه سال اشدودرا با لشکر خود محصور ساخته و سترابو صاحب تخطیط البلاد بعد از ابتداي تاریخ مسیحي اهل شهر مزبوررا از ساکنان کبیر صوریه مي‌شمرد و دیگر عزاه و اشکلون و اشدود هر یک از ایام کنستنطین پادشاه بزرگ رومیان تا بهجوم اعراب در عصر حکومت عمر که تخمیناً سیصد سال باشد هر کدام شهر مذکور مقام خلیفهٔ از دین مسیحي بوده است * و دلیل و برهان دیگر در خصوص آباد شدن شهرهاي مذکور مدت طولاني بعد از اعلام اقوال الهامئ مذکور این شده که سکه‌هاي مختلف هر کدام شهر مزبور الان وجود دارد و در چند روایات در خصوص سکه‌هاي قدیم مرقوم و وصف گردیده است * و در باب بلاد مذکور پس در عوض شهرهاي مضبوط و پر آباد اوبهٔ شبانان و آغلهاي گله‌ها در آن سمت کنار دریا اینجا و آنجا افتاده که تمامئ جزئیات قول الهامي وقوع یافته و از این کیفیات نیز حجت و برهان در بارهٔ دین آماده میگردد * وسرحد باقئ یهودیه از طرف شمال پس کوهستان لبنان بوده و کوه مذکور از جهة کثرت و امتیاز درختان سرو آزاد خود مشهور بوده و هم در آنجا درختان صنوبر و سرو و تاك و غیره بسیار مي‌شد و لیکن درختان مذکور الحال خیلي کم گردیده و في الواقع موافق قول الهامئ اشعیاه (در آیهٔ ۱۹ فصل دهم) * * طفلي آنهارا ثبت تواند کرد * و در باب کوه مزبور پس در قول مقدس کتاب مذکور در آیهٔ ۹ فصل سي وسیوم فرموده که * * لبنان شرمنده و پژمرده شده است * و باز (در آیهٔ ۳۳ و ۳۴ فصل دهم) * اینک پروردگار که خداوند لشکرهاست شاخه‌را با تخویف قطع خواهد کرد و بلندقامتان بریده شده مرتفعان پست

خواهند گرديد (۳۴) و درختهاي ملتفِ جنگلرا بآهن خواهد بُريد و لُبنان بواسطهٔ جبّاران خواهد افتاد * و ايضاً (در آيهٔ اوّلِ فصلِ ۱۱ زِكَرياه فرموده) * اي لُبنان درهاي خودرا بگشا تا آتش سروهاي آزادت‌را بسوزاند * و اقوالِ الهامي در بابِ مملكتِ بني اِسرائيل و در بارهٔ ولاياتِ اطرافش چنين است و مقدماتِ ممالكِ مذكور چنانچه مسافران نقل كرده اند با دقّتِ تمام قولِ مقدّس‌را تصديق مينمايد كه حجّت در خصوصِ الهامِ كتابِ مقدّس و نسبت بدينِ مسيحي تمام شده است * و از احوالاتِ گذشته بنظر مي آيد پس موافقِ احوالاتِ گذشته مملكتِ بني اِسرائيل بجهةِ سلسلهٔ غارت‌كننده‌گان پايمال شده و طبقه بطبقه بي زراعت مانده و شهرهايش خراب گشت و ساكنانش قليل‌العدد و غريب و شرير گرديده اند و ديگر زمينِ عَمُّون ويران و قبيلهٔ عَمُّونيان نابود گشته و شهرهاي بلادِ مُوآب بالكلّ خراب و آغلهاي گلّه‌ها ميباشد و در آن سمت فرقه‌هاي گردش‌كننده‌گان مينمايند و علاوه بر اين ولايتِ اِدُوميّه بالمرّة ويران و شهرهايش خراب و متروك و مكانِ ذي‌حياتِ جنبنده گرديده پس شهرهاي فِلِسطيان ويران و آغلِ گلّه‌ها گشته پس تماميِ اين كيفيّات و غيره با الهاماتِ غيبي موافقتِ تمام داشته خلاصه اين احوالات در بارهٔ كثرتِ بلاد و زمانِ برهان و حجّتِ كتاب و مذهبِ مذكور البتّه دليلِ كامل و ناممكن‌الرّد ميگردد *

بابِ هشتم

در حوادثاتِ شهرِ نينويه

بدانكه كُتُبِ مقدّسه بعد از نقلِ مختصر در بابِ خلقت و احوالاتِ دنيا قبل از طوفانِ حضرتِ نوح و منتشر شدنِ انسان بر روي زمين پس در بارهٔ عِبرانيان كه بني اِسرائيل باشند كُتُبِ مذكور بمرتبهٔ حكايتِ كلّيه شده از براي مدّتِ يك هزار و پانصد سال كه از ايّامِ حضرتِ اِبراهيمِ خليل تا عصرِ آخرينِ پيغمبرانِ بني اِسرائيل ميباشد * و كُتُبِ مقدّس از ابتداي دنيا حكايت كرده پس الهاماتِ پيغمبران تا به انتهاي عالم كيفيّات‌را بيان نموده پس تعجب است كه تخميناً همان ايّامي كه اقوالِ الهامي بانجام رسيد پس حكايتِ تاريخ‌نويسان از مرتبهٔ افسانه تا بمرتبهٔ اعتماد آمده
١ يعني در حيني كه وقوع يافتنِ قولِ مقدّس نسبت بقبائلِ غير از بني اِسرائيل آغاز نمود * و بدانكه شهرِ نينويه پاي تختِ ممالكِ آشور مدّتِ طولاني شهرِ بزرگ و پُر آباد بوده و ديوارِ قلعه‌هايش موافقِ رواياتِ تاريخ‌نويسانِ بُت‌پرست صد پا يعني تخميناً سي و سه زرعِ عراق بلندي داشت و شصت ميل كه پانزده فرسخ باشد دور داشته و شهرِ مزبور يك هزار و پانصد برج داشت كه هر يكي دو مقابلِ بلنديِ ديوار كه آن بُروج باعثِ استحكام و انضباطِ آن شهر بودند و هرچند شهرِ مزبور باعثِ بعضي از قديمترينِ اقوالِ الهامي گشته و از شهرهاى اعلام شدهٔ اوّلين بوده كه قضاي الهامات‌را مي‌يافت ليكن تاريخ‌نويسِ بُت‌پرست در وصف كردنِ تسخير و خراب شدنِ شهرِ مذكور بكلماتِ غيبيِ قديم در اين خصوص مكرّر نشان داده اند * و دِيُودُورسِ

تاریخ‌نویس نقل کرده که پادشاه اَشّور بعد از آنکه لشکرش بالمرّه شکست
یافته پس بکلام قدیم اعتبار نمود یعني که نینویّه هرگز مسخّر نخواهد شد
مگر رودخانهٔ خود عدوي شهر گردد پس بعد از آنکه عساکر دشمن در مدّت
دو سال شهررا محاصره نموده بی آنکه رخنه کرده باشند رودخانه‌اش یعني
دِجلَه بجهة سیلاب زیاد مملوّ شده پس حصّهٔ شهررا سیل گرفت و دیواررا
بقدر دو میل و نیم انداخت پس آن پادشاه گمان بُرد که کلام مزبور وقوع
یافته از حمایت و نگاهبانئ خود ناامّید گشته آتشستانِ خیلي بزرگ در
قصر خود بنا کرد و افروخت پس خزائن و دولت و عیال و خودرا بآن آتش
انداخته تماماً سوخته شدند * و کتاب ناحوّم نبي آشکاراً در بارهٔ خراب
شدن نینویّه اعلام شده و در آیهٔ ٦ فصل ۲ آن کتاب پیش فرموده که *
دروازه‌هاي نهرها مفتوح گردیده قصر بتحلیل خواهد رفت و دیگر در آیهٔ ۸
همان فصل فرموده که * نینویّه از ایّام قدیم مثل برکهٔ آب بوده است و ایضاً
در آیهٔ ۸ فصل اوّل ناحوّم است که * مکان آنرا بطوفان لبریز بانجام میرساند *
و تاریخ‌نویس مزبور مقدمات‌را وصف و بیان نموده که کلمات غیبئ
دیگر از پیغمبر مذکور تا جزئیّات وقوع یافته و نقل کرده که پادشاهي از
اَشّور بجهة فتح‌هاي پیشینش متکبّر شده و از انحراف قبائل بَختّریان بي‌خبر
بوده پس خودشرا بسستئ رسوائي انداخته و زمان عیش و عشرت‌را تعیین
کرده و به لشکر خود بسیار شراب میداد پس سردار دشمنان بتوسط
عدول‌کننده‌گان از شهر مزبور از غفلت و مستئ ایشان مخبر شده پس در
این حالت بقشون اَشّوریان حمله آورده در حیني که بي‌باك بعیش
و عشرت خود مشغول بودند پس بسیاري از ایشانرا تلف و مقتول ساخته
باقي مانده‌گانشرا بقلعهٔ شهر گریزاندند پس این مقدّمات کلام ناحوّم نبي‌را
تصدیق نمود که (در آیهٔ ۱۰ فصل اوّل نبوّتش) فرموده است * * حیني که
ایشان مثل خارها در هم پیچیده اند و مانند مست‌شده‌گان [بشراب

خودشان] مست اند سوخته مي‌گردند مثل کاه‌بن بسیار خشک * و ایضاً
(در آیهٔ ۹ فصل دویم) فرموده که نقره‌را غارت کنید و طلارا یغما نمائید چونکه
گنجهایش انجامی ندارد از تمامئ ظروف نفیسه بسیاري است * و تاریخ‌نویس
مذکور گواهي داده که زر و نقرهٔ بسیار از آتش محفوظ شده بشهر اکبتانه
که گویا هَمَدان باشد آورده بودند * و موافق ناحوّم نبي شهر مذکور محض
با سیلاب تند خراب نگشته بلکه آتش هم اورا سوزانیده پس دیودورس
مذکور مرقوم کرده که فی‌الواقع این شهر حصّهٔ بجهة آب و حصّهٔ دیگر بجهة
آتش خراب گردید * و هلاکت و ویرانه‌گئ تمام و دائمئ نینویّه (در آیهٔ
۸ و ۹ فصل اوّل بدین مضمون پیش فرموده شده که خداوند * * مکان آنرا
بطوفان لب ریز بانجام میرساند و ظلمت دشمنانش‌را میدواند (۹) تدبیري
که بخداوند مینمائید چیست انجام رساننده اوست که تنگنائی دو باره
بظهور نخواهد آمد * و باز (در آیهٔ ۱۰ فصل دویم است که) * خالي و تهي
و ویران شده است و ایضاً (در آیهٔ ۱۳ فصل دویم صِفَنیاه است که) * خداوند
* * دست خودرا بطرف شمال دراز کرده اَسّوررا هلاك خواهد کرد و نینویّه‌را
بویراني و مثل بیابان بخشکي مبدّل خواهد نمود * و در صدسالهٔ دویمی از ۱
تاریخ مسیحي پس لوشیان که در شهري از کنار فرات تولّد یافته بود گواهي
داده که در آن ایّام نینویّه بالمرّه خراب شده بحدّي که علامتي از وي
نماند و هیچ کس مقامش‌را نتوان نشان داد پس همین شهادت لوشیان
و گذشتن زمان بسیار که در آن مدّت مکان شهر مذکور معلوم نبوده پس
متشکّک مي‌شود که آیا علامات و باقي ماندهٔ شهر قدیم درمقابل شهر موصل
بر کنار مشرق دجله فی‌الواقع علامات نینویّه بوده یا نه لیکن ساکنان آن
ولایت از ایّام هجرت این نام‌را بر آن مکان نهاده اند که در آنجا میان
لشکر هرقول پادشاه رومیان و قشون خسرو پرویز جنگ اتفاق افتاده که
باعث اختلال و انتقال سلطنت خسرو گردید و گبّون تاریخ‌نویس مقام آن

واقعات را چنین نقل و وصف نموده که عساکرِ رومیان بطریقِ دلیرانه از رودِ ارس تا به دِجلَه بر آمده و سردارِ خسرو بطریقِ تدبیرِ هراسان آنهارا تعاقب کرده تا آنکه از پادشاهِ خود حکمِ قاطع رسید که البتّه جنگ‌را به یکباره‌گی بانجام برساند * و بر کنارِ مشرقِ دِجلَه در مقابلِ موصِل نینوِیّه در ایّامِ سابق معمور گردیده بود و لیکن این شهر و خرابهایش نیز از مدّتِ طولاني ناپدید گشته پس مقامِ خالیش عرصهٔ جنگ براي گردش و هجومِ دو لشکرِ مزبور مهیّا شده بود * و از این نقل معلوم شد که این شهرِ عظیم موافقِ قولِ الهامی زمین و میدانِ نینوِیّه گردیده بود و دیگر که خرابیِٔ تمام یك باره بر رويِ افتاده که عسرت بارِ دیگر رو نداده بود * وِرِچ صاحب که مدّتي در بغداد برسمِ ایلچي‌گري از جانبِ دولتِ اِنگلیس مانده و خود ملاحظه کنندهٔ با دقّت بود پس گفته که براي نظرکنندهٔ کاهل نیز معلوم میشود که خرابهاي مکانِ مزبور در معموري و خرابي همعصر میباشند لیکن آیا خرابهاي مذکور از شهرِ نینوِیّه یا از شهرِ دیگرِ پر معلوم نشده امّا تمامئِ آنها بي شك و شبهه همقانون و همایّام اند و در میانِ خرابهاي مذکور ظروفِ گل و پارچهاي دیگر مانندِ پارچهاي بابِل با خطِّ سرِ تیر مثلِ حروفاتِ تختِ جمشید مرقوم شده در میانِ تلّهاي خراباتش پیدا مي‌شود * و در بابِ ساکنانِ شهرِ مذکور و ویرانه‌گئِ تمامش پس کلامِ خداوند که در نظرِ وي کلِّ ساکنانِ زمین مانندِ ملخ میباشند بواسطهٔ ناحومِ نبي (در آیهٔ ۱۵ فصلِ سیومِ کتابش) فرموده که * * مثلِ ملخِ یِلِق خویشتن‌را بسیار و مانندِ ملخِ اربه بیشمار گردان و از آیهٔ ۱۶ بازرگانانت‌را بیشتر از ستاره‌هاي آسمان گردانیدي ملخِ یِلِق خراب کرده مي‌پرد (۱۷) تاج‌دارانت مانندِ ملخِ اربه و سرورانت مثلِ ملخِ بزرگی که در روزِ سرما در زیرِ جدارها فرود مي‌آیند و حیني که آفتاب طالع میگردد میکوچند و احدي نمي داند که آنها در چه جایند * و آیا کلماتِ مذکور مشعر بر آن بوده که خودِ مکانِ نینوِیّه باید غیرِ معلوم باشد و یا چنانکه



ظاهرِ لفظ دلالت نموده مطلب آن باشد که هر علامت از قصرهاي پادشاهانش و بزرگوارئِ بزرگانِ وي و دولت و کثرتِ تاجرانِ خود بالمرّه ناپدید گردد پس تأویل هرطور که باشد حقِّ این الهاماتِ غیبي‌را نتوان منسوخ کرد و ناپدید گشتنِ نینوِیّه و فراموشئِ عموم که ویرا مدّتي طولاني پوشیده و اندکي خبر و نشان که بجهتِ مشخّص کردنش في‌الواقع بوده پس کلِّ این احوالات دلیل بآن میباشد که مکانش زمانهاي بسیار غیرِ معلوم بوده و الحال هم مشکل شده که في‌التحقیقت معیّن بگردد *

باب نهم

در حوادثاتِ شهرِ بابِل

بدانکه هرگاه شهري بر روي زمین بوده باشد که اقوالِ غیبي‌را در بارهٔ قضا
۱ و انتقالِ خود توان سبک گرفت پس آن شهرِ بابِل میباشد که مدّتي طولاني
از تمامئِ دنیا شهرِ مشهورترین و بزرگوارترین بوده و دیوارِ قلعه‌هایش در میانِ
عجیباتِ جهان شمرده میشد مانندِ صنائعِ آفرینندهٔ عالم بنظر مي‌آمد نه
از بابتِ تعمیرِ انساني * و بت‌خانهٔ بیِل یعنی بِلوس که بتِ بزرگِ اهلِ
بابِل بوده نصفِ میل دور و هشت یك میل بلندیرا داشته و دیگر باغاتِ
طاق بر روي طاق تا به بلندئِ دیوارِ قلعه بنا گشته و بندهاي عظیم از هر
دو کنارِ فِرات بالا و پایینِ شهر بجهتِ سدِّ راهِ سیلاب معمور شد و دیگر صد
دروازهٔ برنج‌را شهرِ مزبور داشت و دریاچهٔ در قربش با دست کنده بودند
پس تمامئِ این احوالات در یك محلّ و مکان بزرگترین اعمالِ انسان‌را
نمایان گردانید * و با اینکه پاي تختِ مذکور در حالتِ بزرگوارئِ خود بوده

موافق صحیح‌ترین تاریخ نویسان یکصد و شصت سال قبل از آنکه پای دشمني بر او داخل شود و قول الهاميء قضیهء خرابيء این شهر مضبوط و محکم‌را اعلام نموده پس زمان بزمان شهر مزبور بطریق مرور و تدریج خرابي یافته با خاك برابر شد تا آخرالامر قول الهامي در بارهء وي با جزئیات وقوع یافته است * و کلدیه یعني بابلونیه که بلاد بابل باشد بنهایت تمام حاصل‌خیز و فراواني بوده في‌الواقع لیاقت عظمت و بزرگواريء شهر بابل داشت چون از تماميء ممالك سمت مشرق پر محصول بود و ولایت مذکور هاموني خیلي بزرگ بود که رودخانه‌هاي فرات و دجله اورا مزین و محصول دار کرده بودند و بجهة نهرها که از یك رودخانه تا بدیگري کنده میشد و با این عمل و اسباب آب بهر زمین میرسید و در آن سمت گرمه‌سیر و خاك حاصل‌خیز فراوانيء محصولات بحدي شد که نه در ایام قدیم و یا تازه هیچ ولایت چنین فراواني بهم نرسانیده بوده است و هردتس تاریخ نویس یوناني نقل کرده که در بارهء محصولات عجیب آن بلاد خود او از تقریر و تحریر عاجز ومعطل مانده و کسي این حاصل‌خیزي‌را باور نمیکرد مگر با چشم خود دیده باشد و سترابو و پلیني تاریخ نویسان قدیم و مشهور با وي موافقت کرده که بابلونیه از کل ممالك دنیا در باب غله بارآورتر شده چون از دویست مقابل تخم کمتر نمي آورد بلکه بعضي از اوقات تا بسیصد مقابل تخمش بهم میرساند * و هنگامي که دولت قدیم ایران ولایت مذکوررا مسخر کرد حکومت وي از بهترین ممالك دولت مذکور محسوب شد و بغیر از دادن اسبان بجهة امور لشکر تخمیناً هفده هزار رأس اسب براي خدمت خود پادشاه در آنجا نگاه داشته بودند و سواي خرج ماهیانه پس جیره و خرج که بلاد کلدیه و اکثر شام هم داخل این بلاد محسوب شده باشد که براي گذران امور پادشاه و لشکرش میدادند ثلث آن بوده که از کل ممالك ایران بهم میرسید در ایامي که دولت ایران از دریاي یونان تا بهندوستان کشیده

شده بود و بطریق اتفاقي هردتس مذکور نقل کرده که در حواليء بابل چهار شهر بزرگ دیگر بوده اند * و خوبي و بزرگيء کلدیه چنین بوده که در مسخر شدن اولینش خراب نشد و هرچند پاي تختش آخراً ویران شد یك پاي تخت دیگر در بلاد مزبور بهم رسید و ایامي که بابل از مرتبهء جلال و تاج‌الممالکي افتاد پس شهر سلیوکیهء مشهور که خرابه‌هایش به بزرگواريء قدیم او گواهي میدهد این شهر بجهة سلیوکس نیکطور پادشاه سوریه بنا شد که سلیوکس یکي از جانشینان اسکندر ذوالقرنین بوده و دویست و نود و سه سال قبل از ایام حضرت مسیح و سیصد سال بعد از تاریخ یرمیاه نبي شهر مزبوررا معمور نموده و در صد سالهء اولین از تاریخ مسیحي در شهر مزبور بقدر ششصد هزار جان سکني داشتند * و پادشاهان ایران پاي تخت‌را بشهر تسفون یعني مداین منتقل کردند و این شهر بر کنار مشرق دجله افتاده و هرچند اولاً قریهء بوده لیکن شهر بزرگ گردید که پادشاهان مذکور در فصول زمستان بارگاه جلال خودشان‌را در آنجا بر پا میداشتند * و ششصد سال بعد از تاریخ الهامات آخرین در بارهء ولایت کلدیه در آن بلاد شهرهاي بزرگ دیگر مانند ارتمیته که دستجرد باشد و ستسینه و شهرهاي دیگر بودند
۱ و ایامي که یولیان امپراطور رومیان در تاریخ سیصد و شصت و پنج سال مسیحي بولایت مذکور هجوم آورده پس در آن وقت موافق روایات گبون تاریخ نویس این بلاد حاصل‌خیز و خوش‌آیند بودند و در ایام هجرت و سلطنت خسروپرویز مکان شوکت و بزرگواريء عظیم بوده و مسکن پسندیدهء خسرو دستجرد شد که تخمیناً شصت میل از طرف شمال مداین کنار افتاده بود و در چراگاههاي حواليء دستجرد بسیار گله‌هاي گوسفند و گاو چریده و باغ و بیشه‌هاي شاهانه‌اش با تذرو و طاوس و شترمرغ و آهو و خوك وحشي پر شده وگاهي شیر و پلنگ در آنجا از براى شوکت شکار رها میشد و بجهة جلال و بزرگواريء پادشاه مزبور نه صد و شصت فیل نگاه داشته بود و دوازده

هزار شترِ بزرگ و هشت هزار شترِ کوچک با چادر و بارِ خانهٔ شاهانه محمول شده و در طویلهٔ شاهانه شش هزار اسب و قاطر بوده و شش هزار پاسبان پَي در پَي در دروازهٔ قصر مهیّا میگردید و دوازده هزار غلام و بنده خدمتِ قصرهاي پادشاه‌را مینمودند و خزائنِ طلا و نقره و جواهر و ابریشم و عطرها در صد باب زیرِ زمین مضبوط گذاشته بودند و دیگر در صد سالهٔ هشتم از تاریخِ مسیحي پس شهرهاي سامَرَه و هارُونِیَّه و یِسرِیَّق مانندِ یك کوچه شده که از سر تا سر بیست و هشت میل طول داشته است * وکَلْدِیَّه با خاكِ حاصل‌خیز و هواي گرمِ خود از رودخانهٔ دِجلَه و فِرات آبِ فراوان‌را داشت پس آخرینِ ممالكِ دنیا بود که گمانِ ویرانگیَش بفکرِ انسان برسد چون تا به امروز هم شك نبوده که اگر قومي موافقِ قاعده در آنجا عمل و آبادي و زراعت بکنند پس ولایتِ مذکور بطریق آسان مزروع و حاصل‌خیز میگردد * و اقوالِ الهامي در بارهٔ بابِل و زمینِ کَلْدانِیان کثیر و اقسام بوده و زمانهاي طولاني گذشته قولِ مزبور بنهایتِ تمام وقوع یافته که آخرالامر بالکّل بانجام رسیده است و بدانکه قضایاي الٰهي اتفاقاً و جبراً نمي‌شود بلکه درست و صادق می باشد و این قضایا بر خلافِ اهلِ بابِل وکَلْدِیَّه از جهةِ بت‌پرستي و ظلم و جبر و غرور و طمع و مستي و کذب و شرارتِ ایشان اعلام و تهدید شد و در بت‌پرستي چنین شریر و نادان بودند و اسم و رسمِ مذهبرا بطریقِ هواي نفس مي‌بردند حتّي اعمالِ بدترین در میانِ ایشان شائع و عموم گردید و در بعضي رسوم دینِ ایشان اعمالِ مذکوررا واجب دانسته بحدّي که تاریخ نویسانِ بت‌پرست در بابِ آن عبادتِ شریر خیلي خشم و کراهت نمودند * و هرچند بجهةِ کثرتِ برکات توانگر و مغتنم گشتند لیکن کَلْدانِیان جلالِ تقدّسِ جنابِ اقدسِ الٰهي‌را ندانسته پس تمامِ شوکتِ دنیوي که هامونِ شِینار یعني کَلْدِیَّه‌را زماني پوشیده بود از جهةِ فسق و اقسامِ گناهِ متّصلِ آن قوم خراب و ویران گردید و بالکّل هلاك شدند چنانکه کلامِ خداوند همین مقدماترا از ابتدا

اعلام نموده بود مثلاً (در فصلِ ۱۳ اِشَعیاه از ابتدا مطابقِ ذیل) مسطور است (۱) وحي که اِشَعیاه پسرِ آموص در بارهٔ بابِل دید (۴) آوازِ گروه مثلِ همهمهٔ خلقِ کثیر در کوه‌ها و آوازِ شیونِ ممالكِ طوائفِ جمع شدهٔ مسموع است که خداوندِ لشکرها لشکرِ جنگي‌را سان مي‌بیند (۵) خداوند و اسبابِ غضبَش بجهةِ ویران کردنِ تمامئ زمین از زمینِ بعیده و از کناره‌هاي آسمانها می آیند (۶) واي نمائید زیرا روزِ خداوند نزدیك شده مي‌آید مثلِ ویراني از خداي قدیر (۹) اینك روزِ خداوند که روزِ بي رحمي و قهر و شدّتِ غضب است بخصوصِ ویرانئ زمین مي‌آید تا که گناهکارانَش‌را از آن استیصال نماید (۱۴) و مثلِ آهوي فرار کرده شده و مثلِ گوسفندِ بی جمع آورنده خواهد شد هر کس بقومِ خود رجعت و هر کس بزمینِ خود فرار خواهد کرد (۱۵) هر کسي که یافت میشود سوراخ کرده خواهد شد و هر کسي که باو ملحق است به شمشیر خواهد افتاد (۱۶) و بچه‌گانِ ایشان در نظرِ ایشان پخش و خانهاي ایشان غارت شده و زنانِ ایشان بي‌عصمت خواهند شد * (۱۷) اینك من بضدِّ ایشان مدایِن‌را که نقره‌را بحساب نمي آورند و از طلا محظوظ نمیشوند برخواهم انگیخت (۱۸) و کمانهاي ایشان جوانان‌را شقّ نمایند و ثمرهٔ شکم‌را ترحّم نخواهند نمود و چشمِ ایشان برکودکان دریغ نخواهد کرد (۱۹) و بابِل که زینتِ ممالك و رونقِ شوکتِ کَلْدانِیان است مثلِ سرنگون کردنِ خدا سِدوم و عَمُوراه‌را خواهد شد (۲۰) ابداً مسکون نشده قرن بقرن آباد نخواهد شد اَعراب در آنجا خیمه نخواهند زد و شبانان در آنجا نخواهند خوابانید (۲۱) نهایت گربهاي دشتي در آنجا خواهند خوابید و خانهاي ایشان از بومِ میشوم پُر خواهند بود و در آنجا بچهاي شترمرغ ساکن و غولان در آنجا رقص کنان خواهند شد (۲۲) و گفتارها در قصرهاي ایشان و شغال در هیاکلِ زیبایِشان همدیگررا جواب خواهند داد وُرودِ زمانَش هم نزدیك است و ایامَش طول نخواهد کشید * و ایضاً (از فصلِ ۱۴ اِشَعیاه در آیهٔ ۴ و غیره

مکتوب است) * که این مَثَل‌را بر شهریارِ بابِل بکار برده خواهی گفت که * خراج گیر چگونه فارغ شد و طلب کننده‌ٔ زر معطّل مانده (۱۱) شوکتِ تو با نغماتِ سازهایَت بقبر فرود آمده است کِرم‌ها در زیرِ تو مغروش و دیدانها ترا مستور میسازند (۱۵) مع هذا بعالَمِ غیب و به اطرافِ سیاه‌چال سرنگون خواهي شد (۱۹) امّا تو مثلِ نهالِ مکروه و مانندِ لباسِ کُشته شده‌گاني که با شمشیر زده شده بودند که بسنگهاي سیاه‌چال فرود می‌آیند و مثلِ لاشه‌ٔ پایمال شده از قبرَت به بیرون افکنده شده‌ٔ (۲۲) زیرا خداوندِ لشکرها میفرماید که بر خلافِ ایشان بر خاسته از بابِل اسم و بقیّه و اولاد و احفادرا منقرض میسازم فرمانِ خداوند این است (۲۳) و آن‌را میراثِ خارپشتها و تالابها میسازم بلکه خداوندِ لشکرها میفرماید که آن‌را به جاروبِ هلاکت خواهم روفت * و دیگر از آیهٔ ۹ فصلِ ۲۱ اِشَعیاه * و اینک فوجِ مردمان با دسته‌هاي سواران مي‌آیند و متکلّم شده گفت که بابِل افتاده و تمامئِ تماثیلِ تراشیده شده‌ٔ خدایانَش‌را بر زمین منکسر گردانیده است و باز (در آیه‌ٔ ۲۷ و ۲۸ فصلِ ۴۴ اِشَعیاه) خداوند مي‌فرماید * آنکه به لُجّه مي‌گوید که خشك شو (من ام) و نهرهایَت‌را من خشك خواهم گردانید (۲۸) آنکه در خصوصِ کُورِش میفرماید که شبانِ من اوست و تمامئِ مَشِیَتَم‌را باتمام رسانیده به اُورِشَلِیم خواهد گفت که بنا کرده خواهي شد و به هیکل که اَساسَت مبتنا کرده خواهد شد * و (در آیهٔ اوّلِ فصلِ ۴۵ است که) * خداوند در حقِّ مسیح کرده‌ٔ خود کُورِش چنین میفرماید چونکه من اورا به قصدِ اینکه طوائف از حضورَش مغلوب شوند بدستِ راستَش گرفتم پس کمرگاهِ ملوك‌را حلّ کرده درهاى دو مصراعى‌را پیشِ رویَش مفتوح خواهم کرد که دروازه‌ها بسته نگردند * و (در آیهٔ اوّلِ فصلِ ۴۶ است که) [معبودِ] بِیل [نام] خمید و نِبو مُنحني شده بتهاي آنها از براي جانوران و بهائم بار اند بارگیرهاي شما از براي خسته شده‌گان ثقیل است * (و از همین پیغمبر در آیه‌هاي ۱ و ۵ و ۷ تا

۱۱ فصلِ ۴۷) * (۱) اي دخترِ باکره‌ٔ بابِل فرود آمده بر خاك بنشین و اي دخترِ کَلدانِیان بر زمین بنشین که سریر نیست زیرا بارِ دیگر ترا نازنین و رعنا نخواهند خواند (۵) اي دخترِ کَلدانِیان خاموش بنشین و داخلِ ظلمت شو زیرا که بارِ دیگر ترا خاتونِ ممالك نخواهند خواند (۷) و گفتي که ابداً خاتون خواهم بود بحدّي که این چیزهارا بقلبَت نیاورده آخرِ اینهارا یاد نکردي * (۸) پس حال اي عیّاشه‌ٔ که به امنیت ساکني اینهارا بشنو آنکه در دلَش میگوید که * مَنَم و غیراز من دیگري نیست بیوه نمي نشینم و بي اولاديرا نخواهم دانست (۹) پس این دو یعني بي‌اولادي و بیوه‌گی بناگهان در یك روز بتو مستولي خواهند شد و باوجودِ کثرتِ سحرهایَت و افراط زیادتئِ جادوگري‌هایَت بشدّتِ تمام بر تو استیلا خواهند یافت (۱۰) زیرا که بشرارتِ خود تکیه نموده گفتي که مرا کسي نخواهد دید حکمتِ تو و علمِ تو ترا گمراه نموده است که در دلِ خود گفتي که مَنَم و غیر از من دیگري نیست (۱۱) بِآن سبب بتو بلائي که مَطلعَش‌را نمیداني خواهد رسید و ترا مُصیبتي که به رفعَش قادر نیستي فرود خواهد آمد و بذلتی که عارف نیستي بناگهاني بر تو استیلا خواهد یافت * و ایصاً (در آیه‌هاي ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ فصلِ ۲۵ یِرمِیاه) مکتوب است که * خداوند میفرماید میشود بعد از تمام شدنِ هفتاد سال که من بپادشاهِ بابِل و بقومَش و بولایتِ کَلدانِیان مکافاتِ گناهِ ایشانرا خواهم آورد و آن‌را بخرابیهاي دائمي مبدّل خواهم ساخت (۱۳) و باین زمین همه‌گئِ تهدیداتي که بر ضدَّش گفتم یعني هر چه در این کتابي که یِرمِیاهِ پیغمبر بر ضدِّ همه‌گئِ آن طوائف مرقوم ساخته است خواهم آورد (۱۴) زیرا که طوائفِ بسیاري و ممالكِ عظیمي ایشان‌را خادمِ خود خواهند گردانید حیني که ایشان‌را موافقِ افعال و مطابقِ اعمالِ دستهاي ایشان سزا میدهم * و باز (در آیه‌هاي اوّل و ۲ و ۳ فصلِ پنجاهمِ یِرمِیاه) * کلامي که خداوند در باره‌ٔ بابِل و زمینِ کَلدانِیان بواسطه‌ٔ یِرمِیاهِ پیغمبر فرمود این است (۲) که * در میانِ

طوائف بیان کرده بشنوانید و عَلَمرا بر پا نموده اصغا نمائید و اخفا ننموده بگوئید که بابل مسخر شد بیل شرمنده و مرودک شکسته بتهایش خجل و اصنامش منکسر گردیده اند (۳) زیرا که بر او از طرفِ شمال قومي بر مے آید که زمینش‌را بحدّي ویران میگرداند که احدي در آن ساکن نخواهد ماند و از انسان و بهائم کوچیده خواهند رفت * و دیگر (از همان فصل مطابقِ ذیل است که) (۹) ** اینک من جمعیّتِ طوائفِ عظیمےرا از دیارِ شمال انگیزانیده بر بابل هجوم آور میگردانم که در برابرش صف‌آرائي نموده از آنجا گرفته خواهد شد تیرهایش مثلِ تیرهاي پهلوانانِ کاردان خالے برنخواهند گردید (۱۰) و زمینِ کلدانیان یغما خواهد شد خداوند میفرماید که تماميء یغما کننده‌گانش سیر خواهند شد (۱۲) مادرِ شما بسیار شرمنده شد زایندهء شما انفعال خواهد کشید اینک او که از آخرینانِ طوائف است به بیابان و خشکي و ویراني مبدّل خواهد شد (۱۳) بسببِ خشمِ خداوند غیرِ معمور شده ویرانيء کلّي خواهد شد هر کسي که از بابل گذر مینماید متحیّر شده نظر بهمه‌گيء صدماتش صفیر خواهد زد * و دیگر (در آیه‌هاي ۱۵ و ۱۶ نگارش یافته است که) * در برابرش از گرداگرد نعره زنید دستِ خودرا تسلیم نموده است اساسش افتاده گردیده دیوارهایش سرنگون شده اند زیرا که انتقامِ خداوند است از آن انتقام بگیرید بنهجي که عمل نموده است بآن عمل نمائید (۱۶) از بابل کارنده و داس‌گیر در زمانِ درورا استیصال نمائید از ترسِ شمشیرِ برّنده هر کس بقومِ خود روگردان شده هر کسي بزمینِ خود بگریزد * (و از آیهٔ ۲۱ تا ۲۶ بدین مضمون است که) * بر زمینِ مراثیم برآمده ساکنانش‌را عقوبت نما خداوند میفرماید که ایشان‌را بشمشیر بکش و تعاقب نموده بالکّل اخترام کن و موافقِ هر آنچه که امر مینمایم عمل نما (۲۲) آوازِ جنگ و شکسته‌گيء عظیم در زمین مسموع است (۲۳) پتکِ تماميء زمین چگونه مقطوع و منکسر است در میانِ طوائف بابل چگونه ویران گردیده است (۲۴) اي بابل از

برایت دام گستردم و گرفتار شدي در حالتي که آگاه نبودي یافت شده مأخوذ شدي زیرا که بخداوند مجادله نمودي * (۲۵) خداوند جبّه خانهء خودرا کشوده اسلحهء خشمش‌را بیرون آورده است زیرا که مصلحتِ خداوند خداي لشکرها در زمینِ کلدانیان همین است (۲۶) بر او از اقصاي حدودها بیآئید انبارهایش‌را بکشائید اورا مثلِ دسته‌ها لکدکوب نمائید و اورا بحدّي اخترام نمائید که از برایش بقیّهء نماند * (و از آیهٔ ۲۸ تا ۳۲ چنین است که) * آوازِ فراریان و فارغ شده‌گانِ از زمینِ بابل مسموع است که تا انتقامِ خداوند خداي ما و انتقامِ هیکلش‌را در صیون اخبار نمایند (۲۹) تیراندازان بر ضدِ بابل جمع کرده شوند و اي تماميء کساني که کمان‌را زه میکنید در برابرش از گرداگرد اردو زنید تا آنکه احدي رهائي نیابد و بر طبقِ عملش آن‌را جزا دهید و موافقِ هرچه که عمل نمود است بآن عمل نمائید زیرا که بر خداوند و قدّوسِ اسرائیل تکبّر نموده است (۳۰) خداوند میفرماید که بایـن سبب جوانانش در چهارسوهایش خواهند افتاد و تماميء مردانِ جنگیش در آن روز منقطع خواهند شد * (۳۱) خداوند خداي لشکرها میفرماید که اینک اي صاحبِ غرور من بر ضدِ تو هستم زیرا که روزِ تو و زمانِ عقوبت نمودنم ترا رسیده است (۳۲) و صاحبِ غرور لغزیده خواهد افتاد و احدي اورا برنخواهد خیزانید و آتشي‌را در شهرهایش مي‌افروزانم که تماميء اطرافش‌را خواهد سوزانید * (و از آیهٔ ۳۵ تا ۴۶ مرقوم است که) * خداوند میفرماید که شمشیر بر کلدانیان و بر ساکنانِ بابل و سرورانش و علمایش حواله (۳۶) شمشیر بر دروغ‌گویان است که تا دیوانه گردند شمشیر بر پهلوانانش باشد که تا مشوّش گردند (۳۷) شمشیر بر اسبها و عرّاده‌هایش و بر تماميء خلائقِ مختلفهٔ در میانش باشد که تا مانندِ زنان گردند شمشیر بر خزانهایش باشد که به یغما بروند (۳۸) بآبهایش خشک‌سالي بوده که خشک میگردند زیرا که ولایتِ بتها است که با اصنامشان فخر مینمایند (۳۹) بنابراین گربه‌هاي

دشتي باتفاق کفتارها در آن ساکن و شترمرغان هم متمکن خواهند بود و دیگر ابداً مسکون نشده دور بدور معمور نخواهد شد (۴۰) خداوند میفرماید که مثل سرنگون کردن خدا سدوم و عموراه و همسایه‌گانش‌را در آنجا کسي ساکن نخواهد شد و نه بني آدم در آن تمکن خواهد نمود * (۴۱) اینك قومي از شمال مي‌آید و طائفهٔ عظیمي با ملوك بسیاري از اقصاي زمین انگیخته خواهند شد (۴۲) کمان و نیزه‌را بجنگ می‌آورند با خشونت و بیرحم اند صوت ایشان مثل شورش دریا است و بر اسبها سوار شده بر ضد تو اي دختر بابل مانند مرد جنگي صف‌آرائي خواهند کرد (۴۳) پادشاه بابل خبر ایشان‌را شنیده دستهایش سست گردیده ثقلت و درد مانند زن زاینده اورا گرفتار مینماید (۴۴) اینك آنکس مثل شیر از طغیان اردن بمکان محکم بر مي‌آید زیرا که من ایشان‌را از آن بزودي خواهم دوانید و شخص برگزیده‌ٔرا بر آن نصب خواهم کرد زیرا که مثل من کیست و از برایم کیست که زماني‌را تعیین نماید و آن شبان کدام است که در برابرم به ایستد * (۴۵) بنابراین قضائي که خداوند بر بابل و تدبیراتي که بر زمین کلدانیان کرد بشنوید البته ایشان‌را مثل ضعیفترین گوسفندان بیرون خواهد کشید و یقین که مأواي ایشان‌را از براي ایشان خراب خواهد کرد (۴۶) از صداي گرفتارئ بابل زمین مرتعش میگردد و فریاد در میان طوائف مسموع است * و ایضاً در فصل ۵۱ یرمیاه از آیهٔ دویم مطابق ذیل است که * بر بابل پاروب‌کننده‌کاني‌را که پاروبش کرده زمینش‌را خالي میگردانند مي‌فرستم که ایشان در روز بلایش از اطراف بر آن احاطه نمایند (۳) یعني بر ضد تیراندازي که کمان خودرا زه مي‌کند و بر ضد کسي که از زره خود فخر مینماید پس بجوانانش رحمت ننموده تمامئ لشکرش‌را بالکل اخترام نمائید (۴) و مجروحان در زمین کلدانیان و زخمیان در کوچهایش خواهند افتاد * (۸) بابل بناگهان افتاده و شکسته گردیده است از برایش ویل نمائید جهة دردش

روغن بلسان‌را بگیرید محتمل است که شفا یابد * (۹) بابل‌را ما تیمار نمودیم اما به نشد آن‌را ترك نمائید تا آنکه هر یك از ما بولایت خود برویم زیرا که [صوت] سیاستش بآسمانها میرسد و تا به سپهر بر مي‌آید * و از آیهٔ ۱۱ و غیره مسطور است که * به تیرها صیقل دهید و ترکشهارا پر کنید خداوند روح ملوك مداین‌را مي‌انگیزاند زیرا که در بارهٔ بابل تدبیرش این است که آن‌را خراب گرداند چونکه انتقام خداوند و انتقام هیکلش میباشد * (۱۳) اي آنکه نزد آبهاي بسیار ساکن شده گنجهایت بسیار اند عاقبتت و انجام طمعت آمده است (۱۴) خداوند لشکرها بذات خود سوگند یاد فرموده است که البته ترا بمردمان مانند ملخ مملو خواهم ساخت و در برابرت گلبانگ خواهند کشید * (۲۵) خداوند میفرماید که اینک اي کوه مخربي که تمامئ زمینرا خراب میسازي بر ضد تو بوده دستم‌را بر تو دراز خواهم نمود و ترا از صخره‌ها غلطانیده بکوه سوخته مبدل خواهم ساخت * (۲۷) علم‌را در زمین بر پا دارید کرنارا در میان طوائف بنوازید در برابرش اقوامرا زبده نمائید و بر ضدش ممالك ارارط و مني و اشکنازرا آواز دهید و بر خلافش سردارانرا نصب نموده اسب‌هارا مثل ملخ بر آورید (۲۸) طوائف‌را بر ضدش زبده نمائید یعني ملوك مداین و سرورانش و تمامئ حاکمانش و همه‌گئ زمین سلطنتش (۲۹) پس زمین مرتعش و مضطرب میگردد زیرا که تدبیرات خداوند بر بابل مقدر است غرض اینکه زمین بابل‌را ویرانئ غیر مسکون گرداند * (۳۰) پهلوانان بابل از جنگ نمودن دست کشیده در مقامهاي مشید مي‌نشینند جبروت ایشان زائل گردیده مثل زنان شدند مسکن‌هاي ایشان سوخته پشت‌بندهایش شکسته گردیدند (۳۱) قاصد جهة استقبال قاصد و برید جهة استقبال برید خواهد دوید تا آنکه بپادشاه بابل خبر دهند که شهرش از هر طرف مسخر شد (۳۲) و اینکه گذرگاه‌ها مسدود و ني‌زارها بآتش سوخته و مردمان جنگ آشفته‌حال گردیدند * (۳۳) زیرا که خداوند لشکرها خداي اسرائیل چنین

میفرماید که دختر بابل مثل خرمنی است که وقت کوفتنش رسیده است و کم مانده است که زمان درَوِش بیاید (۳۶) * * خداوند میفرماید که اینک * * دریاچه‌اش‌را خراب و منبعش‌را خشک خواهم گردانید (۳۷) و بابل بتوده‌ها و مکان اژدرها و محل حیرت و صفیر زدن خواهد گردید و ساکنی در آن نخواهد بود (۳۸) با همدیگر مانند شیران غرّش خواهند نمود و مثل شیربچه‌گان فریاد خواهند کرد (۳۹) خداوند میفرماید که بایشان وقت گرم شدنشان ضیافتی‌را می‌چینیم و ایشان‌را مست میگردانم تا که جست و خیز نموده بخواب دائمی که از آن بیدار نخواهند شد بخوابند * (۴۱) شیشک [یعنی بابل] چگونه گرفتار و ممدوح تمامیء زمین چگونه مأخوذ گردیده بابل در میان طوائف بچه نوع محل حیرت گردیده است (۴۲) دریا بر بابل بر آمده که بکثرت امواجش مستور شد (۴۳) شهرهایش بویرانی [بلکه] به زمین خشک غیر ذی‌زرع مبدل شد که احدی در آن ساکن نیست و بنی آدم از آن عبور نمیکند (۴۴) و بیل بابلی‌را باز دیده نموده آنچه که بلعیده است از دهانش بیرون خواهم کشید و طوائف بار دیگر بآن روانه نخواهند شد و دیوار بابل هم خواهد افتاد * (۴۵) ای قوم من از میانش بیرون آئید و از حدت قهر خداوند هر کس جانتانرا مستخلص سازید (۴۶) مبادا که دل شما ضعیف شود و از خبری که در ولایت مسموع میگردد ترسان شوید زیرا که در یک سال خبری می‌آید و بعد از آن در سال دیگر خبری و در زمین ظلم و سلطان بر ضد سلطان می‌آید * (۵۲) بنابراین خداوند میفرماید که اینک روزها می‌آیند که بتهای تراشیده‌شده‌اش‌را بازدید خواهم نمود و در تمامیء ولایتش مجروحان آه خواهند کشید * (۵۷) و آن پادشاهی که اسمش خداوند لشکرها است میفرماید که من سرورانش و دانشمندانش و سردارانش و حاکمانش و پهلوانانش‌را مست میگردانم که بخواب ابدی که از آن بیدار نشوند بخوابند * (۵۸) خداوند لشکرها چنین میفرماید که دیوارهای پهن بابل بالکل سرنگون

خواهند شد و دروازه‌های بلندش بآتش سوخته خواهند گردید در حالتی که امّتها عبثاً زحمت بکشند و قومها خویشتن‌را بجههٔ سوخته‌گی خسته گردانند * (۶۳) و مقرر است به مجرد خواندنت این طوماررا که سنگی بر آن ببندی و آن‌را بمیان فرات رها دهی (۶۴) و بگوئی که بابل بهمین طور فرو خواهد رفت و از بلائی که من بآن میفرستم بر نخواهد خاست و ساکنانش درمانده خواهند شد کلام یرمیاه تا به اینجا است * و در اقوال مذکور پس دشمنان که بابل‌را محاصره کرده و نامردیء اهلش و طریق گرفتن شهر مزبور و تمامیء احوالات غریبه‌را که مخصوص محصور شدنش بوده پس پیغمبران این مقدماترا پیش اعلام فرموده اند چنانچه بعد از آن مورخان قدیم آنهارا نقل کرده بیان و وصف نموده اند * و الهامات غیبی مقدمات مسطوره‌را یک بیک بیان می‌کند پس این قول‌را فرموده که * * ای فارس بر آی ای مداین محاصره نمای * * خداوند روح ملوک مداین‌را می‌انگیزاند زیرا در بارهء بابل تدبیرش این است که آن‌را خراب گرداند و موافق این آیه پس پادشاهان فارس و مداین [که آزربایجان باشد] از جههٔ دولت خودشان بقصد بابل عهد بسته و باتفاق هر دو [چنانکه تاریخ‌نویس یونانی نقل کرده] سرداریء لشکرهای متحد ایشان‌را بکی خسرو داده که با هر دو خویشاوندی داشت آخرالامر جانشین ایشان گردید * و لیکن گرفتن بابل از برای محض این ممالک تعیین نشده بلکه قبائل دیگر هم بر خلاف شهر مذکور بایست مهیّا شد چنانچه در اقوال الهامی مزبور فرموده که * علم‌را در زمین بر پا دارید کرنارا در میان طوائف بنوازید در برابرش اقوام‌را زبده نمائید و بر ضدش ممالک آراراط و منی و اشکنازرا آواز دهید * اینک من جمعیت طوائف عظیمی‌را از دیار شمال انگیزانیده بر بابل هجوم آور میگردانم و غیره چنانکه مافوق مذکور است * و موافق این فرمایشات پس مورخان قدیم نقل کرده اند که کی خسرو در مدت بیست سال قبائل سمت مغرب

ایرانرا مسخر کرده با خود همعهد نمود و بر خلاف بابل مهیا ساخته پس فی الفور بقصد وی علم را بر پا داشت * و در قول الهامی مطابق فوق فرموده که کمان و نیزه را بچنگ می آورند و بر اسب سوار شده و غیره * و موافق این قول پس درعساکر کی خسرو سواره و نیزه دار و کمانکش بسیار بودند و ببابل رسیده کی خسرو با جمعیت امیران و دوستان خود در دور دیوار قلعه گردش نموده و جای هجوم را نیافته پس تمامی لشکر خودرا موافق قول الهامی در دور شهر مذکور مهیا گردانید * و چون در کل قلعه جای حمله آور نیافته که دیوارهای چنین محکم و بلندرا فتح نماید پس خندق در دور شهر کنده و برجها بنا ساخته که بابل محاصره گردید و دیگر لشکر بدوازده حصه منقسم شده که هر یك ماه بماه با نوبت در تمامی سال پاسبانی میکشیدند و هر چند کی خسرو این حکم را داد لیکن کی خسرو [بی انکه از فرمایشات خداوند لشکرها مطلع باشد] اطاعت کرد که در قول مقدس فرموده بود که هیچ یك از اهل بابل فرار نکند و باز فرموده که پهلوانان بابل از جنگ نمودن دست کشیده در مقامهای مشید می نشینند و جبروت ایشان زائل گردیده مثل زنان شدند و غیره * و بابل که بمرتبهٔ پتك تمامی زمین بود که قبائل و ممالك را زده و شکسته پهلوانانش تا به بلاد دور خوف قدرت و قوت شهر مذکوررا رسانده و طوائف را اسیر کشیده بودند لیکن موافق قول خدای اسرائیل ترسناك گشته مادامی که قبائل در دور دیوار قلعهٔ خود مهیا بودند پس جرأت نکردند که بیرون شهر ریخته بلشکر دشمنان حمله آورند بلکه همه گی دروازه هارا بسته و چون آذوقهٔ بیست ساله داشتند پس خودشان را بعیش و عشرت انداختند و بدین طریق دو سال ایام محاصره طول کشیده تا اینکه کی خسرو خیلی متفکر گشته اخرالامر تدبیری را دیده که رود فراترا از میان شهر برگرداند که لشکر از جای رودخانه داخل شهر شوند و لیکن این عمل خیلی مشکل بود چون رود فرات بسیار پهن و عمیق بوده و دیگر

لازم آمد که اهل بابل از این مصلحت حیله آمیز مطلع نشوند پس خندقیرا که بجهة محاصره در دور شهر حفر شده بود از برای آب فرات مهیا گردانید که در ساعت معین رودرا از میان شهر بدوران جاری سازد وقشونهای خودرا از بالا و پایین شهر از راه رودخانه داخل گرداند و چون شب این هجوم از برای اهل بابل عیدی بود که در اعتماد و غفلت خودشان دروازه های حصار کنار فراترا باز گذاشته بودند عساکر کی خسرو از جای رودخانه بکوچه و محلات ریختند * و در قول الهامی در بارهٔ بابل فرموده که ای بابل از برایت دام گستردم و گرفتار شدی [بلی] در حالتی که آگاه نبودی یافت شده مأخوذ شدی زیرا که بخداوند مجادله نمودی و ایضاً خداوند میفرماید که بایشان وقت گرم شدنشان ضیافتی را می چینم و ایشان را مست می گردانم تا که جست وخیز نموده بخواب دائمی که از آن بیدار نخواهند شد بخوابند * و کی خسرو از طریق تدبیر برای عمل آوردن قصد خود عید بزرگ آنهارا که هر سال یك بار میشد آن شب را اختیار کرد و عساکر خودرا دل آور نمود که داخل شهر گردیدند چونکه همان شب در میان قلعه عشرت عموم غالب آمده و بسیاری بخواب مستی افتاده بودند و اوضاع شهر بالکل مغشوش بوده پس در این حالت عساکر کی خسرو بی امتناع احدی داخل شهر شدند بعضی را مقتول ساخته و دیگران را گریزاندند پس با عشرت کننده گان مخلوط گشته از راه نزدیك بسرعت تمام رو بقصر آوردند و پیش از آنکه پیکی خبر گرفتن شهررا بپادشاه رسانیده باشد وارد گشتند و خود قصر قلعهٔ بزرگ و خیلی مضبوط بود و پاسبانان که در پیش دروازه های قصر معین شده بودند با روشنائی مشعل شعله ور مشغول شرب بودند چون ایرانیان با شدت بر ایشان هجوم آورده پس قیل و قال بلندی که نه از راه عیش و شادی بود بگوش اهل قصر رسید و روشنائی مشاعل عمل قتل و هلاکت را نمایان کرد بی آنکه سببش را بیان کند پس پادشاه بابل که گمان دشمن را در میان شهر نداشت

حکم داد که علّت حمله‌را مشخّص کنند پس موافق قول الهامیء قدیم اهل قصر دروازه‌هارا گشودند که عساکر ایرانیان هوسناك بتعجیل داخل گشتند و پادشاه‌را با امیران و بزرگان خود کشتند که دولت بابل از ممالك ایران گردید * و دیگر در قول الهامي فرموده که همه‌گیء مقتولانش در میانش خواهند افتاد * و اهل بابل بقصد جنگ بیرون نرفته بلکه از سر حصارهاي اعلاي خودشان دشمن‌را طعن زده و خطررا از بیرون سهل شمرده پس در اندرون قلعهء خود از چیزي نه ترسیده تا آنکه در خود شهر مقتول گشتند * و ایضاً در باب شهر مذکور فرموده بر خداوند و قدّوس اسرائیل تکبّر نموده است * * و باین سبب جوانانش درچهارسوهایش خواهند افتاد و تماميء مردان جنگیش در آن روز منقطع خواهند شد * و موافق این آیات پس کی خسرو افواج سواره‌را در تماميء کوچه‌ها فرستاده و حکم داد که تماميء آنهارا که در کوچه یافت میشدند بکشند و دیگر فرموده که ندا کردند که کلّ آنهائي که در خانه‌ها بودند در اندرون بمانند و هر کرا در بیرون یافته باشند بقتل رسانند پس این آیه وقوع یافته یعني که هر کرا کسي که یافت مي‌شود سراخ کرده خواهد شد و علاوه بر این فرموده ترا با مردان مانند ملخ مملوّ خواهم ساخت * و موافق این قول پس لشکر کي خسرو چون ملخ کثیر داخل بابل گردیدند پس بعد از فتح شهر پادشاه مذکور قشونهاي سوارهء خودرا از حضور اهل بابل بطریق مشق گذرانیده و بعد از آن تماميء عساکرش‌را نیز در بابل برسم نظام گردانید بقدر یک صد و بیست هزار سواره و مؤازيء دو هزار عرّادهء جنگ و شش صد هزار نفر سپاه حاضر بودند * و کي خسرو چون بابل ناگاهانه و از راه حیله مسخّر کرده پس في‌الفور خزائن پادشاه‌را تصرّف کرد چنانچه با دقّت در قول الهاميء نبوي فرموده که خزینهاي ظلمت و دفینهاي مسطور بتو مي‌دهم تا که بداني من که ترا باسمت مي‌خوانم خداوند و خداي اسرائیلم * و ایضاً * خداوند در حقّ مسیح کردهء خود قورش (که عبادت از خسرو

باشد) چنین مي‌فرماید چونکه من اورا بقصد اینکه طوائف از حضورش مغلوب شوند بدست راستش گرفتم پس کمرگاه ملوك‌را حلّ کرده درهاي دو مصراعي‌را پیش رویش مفتوح خواهم کرد که دروازه‌ها بسته نگردند * و موافق این قول پس کی خسرو قبائل بسیاررا از سمت هند تا بسرحد دور مصر مطیع فرمان خود ساخته پس در بارهء وي باز پیش فرموده * من اورا بصدق بظهور آورده تماميء راههایش‌را راست مي‌گردانم او شهر مرا بنا خواهد کرد و اسیرانم‌را نه بقیمت و نه بمزد آزاد خواهم نمود گفتهء خداوند لشکرها همین است * و بدرستي موافق این قول کي خسرو بابل‌را فتح نموده اسیران بني اسرائیل‌را بي فدیه و بها آزاد کرد و چنانچه عزرا از الهام خدا در ابتداي کتابش مرقوم ساخته است مطابق ذیل فرماني‌را صادر گردانید یعني * درسال اوّل سلطنت کورش ملك فارس بخصوص تکمیل کلام خداوند از دهان یرمیاه خداوند روح کورش ملك فارس‌را برانگیزانید تا آنکه در تماميء ممالك خود فرماني صادر کرده بدین مضمون در کتاب نوشته شود (۲) که کورش ملك فارس چنین میفرماید که خداوند خداي آسمانها تماميء ممالك زمینرا بمن داده است و او مرا مأمور ساخته که بجهة او خانه‌ءرا به اورشلیم که در یهوداه است بنا نمایم (۳) از شما در تماميء قوم او کیست که خدایش با او باشد تا بر اورشلیم که در یهوداه است برآید و براي خداوند خداي اسرائیل آنچنان خدائي که در اورشلیم است خانهء بنا نمائید (۴) و هر کسی که از تماميء مکانهائي که در آن ساکن بوده باقي میماند مردمان آن مکانها اورا بنقره و طلا و امتعه و دواب اعانت نمایند سواي هدیهائی که به ارادت داده میشود بجهة خانهء خدا که در اورشلیم است * پس موافق فرمایش مذکور جمعیّت بسیار از یهودیان از بابل رها شده و باورشلیم رفته بناي هیکل و شهر خودشان‌را نمودند * و فتح نخستین بابل چنین بوده است و الهامات نبوي در باب آن کیفیّات بدین طریق وقوع ورزید * و در بارهء شهر مذکور

باز فرموده که هیچ کس از وي عبثاً بر نخواهد گشت و بدان که دیوارهاي قلعهٔ بابل بلاشبهه بلندترین و قائمترین حصارها بوده که بني آدم بنا کرده باشد و چندین عظیم و مستحکم بنا شده بود که گرفتنش همه اوقات محال و غیر ممکن و هر گاه مردمان اعتبار و اعتماد بقلعه توانستند بکنند پس حصار بابل همان بوده است که ظاهراً تا ابدالآباد ایستاده و هرگز مسخر نمیگردید و لیکن چنانچه مذکور شده کي خسرو وي‌را فتح نموده امّا حصارش‌را خراب نکرد بلکه با استواري و بزرگوارئ خود بجانشینش تسلیم گردانید * و مدّتي گذشته پس در سلطنت دارا اهل بابل طغیان ورزیده و تدارك محاصره‌را دیدند پس با تماميء قدرت و قوّت ایرانیان باز در ارادهٔ جنگ عزیمت کردند و چون عزم تمام داشتند که هرگز شهررا تسلیم نکنند پس بنا بر این که قحطي بر ایشان غالب نیآید پس این مصلحت بي‌رحم‌را دیدند که همهٔ زنانرا مگر مادر و یکي دیگر که بیشتر محبوب باشد در هر خانه بجهة پختن نان نگاه بدارند پس بغیر از این دو نفر تماميء مؤنث دیگررا جمع کرده خفه نمودند و این احوالات موافق قول الهامي افتاده که در بارهٔ بابل فرموده که * * این دو یعنی بي اولادي و بیوه‌گی بناگهان در یك روز بتو مستولی خواهند شد و باوجود کثرت سحرهایت و افراط زیادتيء جادوگریهایت بشدت تمام بر تو استیلا خواهند یافت زیرا که بشارت خود تکیه نموده گفتي که مرا کسي نخواهد دید حکمت تو و علم تو ترا گمراه نموده است که در دل خود گفتی که منم و غیر از من دیگري نیست * و عساکر ایران باز بقصد بابل برآمده و وي‌را محاصره ساخته لیکن در مدّت بیست ماه شهر مذکوررا با زور و حیله مسخر نساخته تا اینکه یکي از امیران دارا خودرا مجروح کرده و گوش و بینیش‌را بریده پس بدروازهٔ بابل گریخته و از ظلم پادشاه خود شکایت نمود که اهل بابل اورا بتوي شهر آوردند و بجهة

زخمهاي مزبور بوي اعتماد کرده و منصب باو داده پس امیر مسطور با قسون شهر بیرون ریخته افواج چند از ایرانیان کشته که اخرالامر اهل شهر اورا امیر حصار ساختند پس باین واقعات عساکر دارا هجوم آورده امیر مزبور فی‌الفور که باب دروازه‌را گشود پس لشکر ایران داخل شدند و بجهة حیلهٔ مذکور شهر مزبور مفتوح گردید * عبثاً برنگشتند * و اسکندر ذوالقرنین بابل‌را بار سیمین مسخر ساخت چون حاکمش از طرف دولت ایران شهررا بي جنگ به اسکندر تسلیم نمود که آن جناب با لشکر خود بطریق نظام داخل شد که بار دیگر موافق قول الهامي شهر مزبور از مردمان نظام و جنگي پر گردید * و بعد از آن ایام پس انتگنس و دمتریوس و انتیوکس بزرگ که پادشاهان یوناني باشند در پيء یکدیگر بابل‌را مسخر کردند و دولت ایران نیز بعد از آن ويرا گرفت و فی‌الواقع هر که آن شهررا قصد نمود عبثاً بر نگشت * ودر خراب شدن بابل پس هر مرتبهٔ ویرانه‌گیش قولي از الهامات‌را بوقوع رسانید که کي خسرو شهر مذکوررا اوّلاً فتح نموده و او از منصب دارالسّلطنه بودن بدرجهٔ خراج دهي افتاد و موافق این احوال در قول الهاميء نبوي فرموده که اي دختر باکرهٔ بابل فرود آمده بر خاك بنشین و اي دختر کلدانیان بر زمین بنشین که سریر نیست * و اهل بابل چنانچه مذکور شده با دارا یاغي گشته پس آن پادشاه شهررا گرفته نصف سر دیوار قلعه‌را پایین انداخت و دروازه‌هارا خراب کرد بنا بر این که اهل بابل دیگر طغیان نورزند * و جانشین دارا در سمت یونان شکست خورده پس در وقت مراجعت بت‌خانها و خزائن بابل غارت کرده که محض بتهاي طلایش بمبلغ چهل کرور تومان مي‌ارزید و آن قول وقوع یافت یعني بیل بابلي‌را باز دیده نموده آنچه بلعیده است از دهانش بیرون خواهم کشید (بلي) بتهاي محکوك بابل‌را بازدید خواهم نمود * و اسکندر ذوالقرنین قصد کرد که بابل‌را با بزرگواري و جلال پیشینش آباد گرداند تا اینکه دارالسّلطنهٔ عموم زمین باشد و لیکن در حالتی که بت‌خانهٔ بیل‌را

تعمیر میکرد و بندهاي کنار فراتْ نیز تعمیرکاري مینمود پس این فتح کننده‌ٔ ممالك در ابتداي اعمالِ بابِلْ و در حالتِ ارتفاعِ مدارجِ قدرت و در کهولتِ سنِ خود رحلت نمود و قولِ دیگر وقوع یافت یعني که جهتِ دردش روغنِ بلسان‌را بگیرید محتمل است که شفا یابد * و بعد از ایامِ اِسْکَنْدَرْ پس بابِلْ و بلادش از جهةِ ظالمان و غارت کننده‌گانِ متّصل زمان بزمان خراب شد که فی‌الواقع این قول وقوع یافت یعني * این انتقامِ خداوند است از آن انتقام بگیرید بنهجي که عمل نموده است بآن عمل نمائید * واي بر ایشان زیرا که روزِ ایشان و زمانِ بازدیدِ ایشان آمده است * آوازِ فراریان و فارغ شده‌گانِ از زمینِ بابِلْ مسموع است که تا انتقامِ خداوند خداي ما و انتقامِ هیکلش‌را در صِیُونْ اخبار نمایند * و بدرستی واقعات تفصیلاً موافقِ آیاتِ مذکوره اتّفاق افتاده و دیگر شهرهاي چند خصوصاً سِلُوکِیَّهْ در آن سمت بنا گشته پس شهرِ بزرگِ مسطور در مدتِ طولاني متروك گردید و آخرالامر این قول وقوع یافت یعني * من [که خداوندم] بپادشاهِ بابِلْ و بقومش و بولایتِ کَلْدانِیانْ مکافاتِ گناهِ ایشان‌را خواهم آورد و آنرا بخرابي‌هاي دائمی مبدّل خواهم ساخت * و موافقِ این اقوال پس زمینِ کَلْدانِیانْ دائماً ویرانْ گردیده چون زمانهاي بسیار تالان و غارت شده پس فضیلتِ کَلْدانِیانْ اخرالامر ناپدید گشته و زمینِ ایشان چنانکه الحال مانده است ویرانه شد و مسافري که از آن بلاد در تاریخِ نه صد و هشتاد و دویم هجري عبور کرده نقل نموده که در آن ایّام زمین آن قدر خشك و شوره‌زار بود که زراعت نمیتوان کرد و تمامي‌ٔ مسافرانِ این ایّام آن بلادرا بهمین طریق بیان میکنند * و موافقِ قولِ الهامی پس زمینِ بابِلْ جاروب کرده و خالي شده تا زمینِ خشكْ صحرا و بیابان گشته است پس از یک جانب نزدِ خرابهاي شهرِ آوْپِسْ محال از هر طرف بیابانِ ریك‌زار و بی‌حاصل مینماید مگر اینجا و آنجا قدري خار و گیاهِ درشت روئیده و از جانبِ دیگرِ بابِلْ ما بینِ بَصْرَه و بَغْدادْ

در هر دو کنارِ دِجْلَه صحراي بي‌حاصل واقع شده و عدمِ زراعت صورتِ بي‌حاصلي و سوخته‌گي و وحشي بودنِ این بلادرا مینماید پس این احوالات بر عکسِ حالاتِ قدیمش آمده که در آن بلادِ وسیع و مسطّح بغیر از قلیلي از گلّه‌هاي شتران و درختانِ چندِ کوچك چیزي منظور نشده بلکه تمامي‌ٔ این محال یك صحراي بزرگ شده که از بَغْدادْ تا به حِلَّه رسیده و لیکن از جهةِ کثرتِ قنوات که پیشترها آن زمین‌را آب میداد هرچند الحال خشك و بي‌مصرف گشته معلوم است که در زمانِ پیشین آن بلاد عکسِ حالتِ الان بوده است و کثرتِ تلّها که پارچهاي خشت دارند از هر طرف بنظر مي‌آیند پس اینها علامتي از ساکنانِ قدیم میباشد لیکن در این ایّام بغیر از قبیله‌ٔ عَرَبْ ساکني ندارد بلکه بیابانِ بي‌راه در نظر می‌نماید * و فراواني‌ٔ زمینِ مذکور بالمرّه تمام شده چنانچه به جاروبِ هلاکت جاروب گشته و تمامي‌ٔ زمین در حوالي‌ٔ بابِلْ یكْ صحراي ویران و غم‌انگیز شده که جای قابلِ سکنی در این مسافتِ طولاني بنظر نیآمده و موافقِ قولِ الهامي زمینِ بابِلْ بي‌ساکن و ویران شده لیکن اَعرابْ از آن بلاد عبور کرده و هر کرا در آن بیابان ملاقات میکنند اورا دشمن دانسته میجنگند و جانورانِ وحشي الان در زمینِ کَلْدانِیانْ ساکن گردیده اند ولیکن از اینها هرچند شیر باشد مسافر نمیترسد چنانچه از اَعرابِ وحشي این بیابان میترسد چون بسیار از اوقات از جهةِ قبائلِ مذکور از آن بلاد بالمرّه تردّد قطع میشود * و نقلها که در خصوصِ فراواني‌ٔ زمینِ بابِلْ مرقوم شده که بعضی از اوقات خرمن تا بدویست و یا سیصد مقابلِ تخم میشد پس این احوالات عکسِ حالتِ الاني مي‌باشد و گواهي میدهد بویرانه‌گي‌ٔ عجیب که بر این بلاد واقع شده است و از قنوات و نهرها که آن زمین‌را آب داده الحال بغیر از علامتِ کنارش چیزي نمانده است و یك مسافر که پیاده از آن سمت عبور مینمود پس در یك روز از چهل نهرِ قدیم و خشك میگذشت و او نقل کرده که خاكِ آن بلاد گلِ سخت به ریك

آمیخته است که وقت ظهر از تابش آفتاب خیلي گرم میگردد و مقامي
در آنجا منجّمان اوّلاً کسوف و خسوف‌را استخراج کردند و گردش ستاره‌گان سیّاره‌را بحساب آوردند حالا متوطّنین آن بلاد چنانچه اهل کشتي با قبله نما کشتي‌را براه برند آنها هم با ستاره‌گان راه خودشان‌را در صحراي کلدیّه میپایند و در مکاني که پیشترها زراعت بمرتبهٔ کمال میرسید یعني چنانکه مرقوم گشته محصولات غلّه اکثر اوقات دویست مقابل تخم میداد پس الان همان بلاد بیابان وسیع و بي زراعت گشته و موافق قول مقدّس في الواقع * از بابل کارنده و داس‌گیر در زمان دروا استیصال نمودند * و جائي که انبارها وخزائن فراوان بوده وسال بسال تازه و زیاد میگردید پس پاروب‌کننده‌گان ایشان‌را پاروب کرده اند و غارت‌کننده‌گان ایشان‌را غارت نموده اند تا آنکه زمین‌را خالي گردانیده و نیز در جائي که بازرگران در سایه درخت بلند خرما زمین‌هارا از کثرت نهرها شادآب میکردند پس الان مسافر گردش‌کننده چیزي‌را مگر خار بیابان نمي‌بیند و از حرارت آفتاب و زمین پناهي نمي یابد و در بلادي که از شهر تا بشهر تردّد خیلی بسیار بوده است الان همان مکان خاموش و متروک گشته و چنانچه فرموده شهرهاي کلدیّه ویران گردیده به جایهائي که‌کسي در آنجا سکني نداشته و نه بني آدم از آنجا عبور میکند مبدّل شدند * و در باب خراب شدن بابل بزرگ چنانچه در قول الهامي اعلام گردید و مرتبه بمرتبه واقع شد بدانکه تخمیناً ابتداي تاریخ مسیحي حصّهٔ کوچک از شهر مسطور مسکون مانده و اکثرش لم‌یزرع گشته بود پس از آن ایّام آبادیش کم کم شده چنانچه شهر سلوکیّه ترقّي نموده که در صد سالهٔ دویمین تاریخ مزبور از شهر بابل بغیر از دیوارهایش چیزي نماند پس بمرور ایّام بیاباني گردید و در صد سالهٔ چهارمین تاریخ مسیحي دیوارهاي قلعه‌اش تعمیر شده و جانوران وحشي در میانش انداخته بودند پس بابل براي پادشاهان ایران شکارگاهي گردید * و بطریق مذکور پس نام و بقیّهٔ بابل

منقرض شده از آن ایّام در مدّت زمانهاي بسیار در تواریخ چیزي مرقوم نشده که چه طور دیوارهاي آن شهرها رو بخرابي آورده پس بابل مدّت طولاني در دست تصرّف خلفاي عرب بوده و شهادت بسیار واقع شده که هر کیفیت ویران شدنش موافق قول الهامي افتاده چون تاریخ نویسان قدیم در خصوص محاصره و مسخّر کردن شهر مزبور بوساطت کي خسرو گواهی اشکار داده که قول الهامي‌را تصدیق میکند پس همچنین مسافران این ایّام وقوع یافتن قول مقدّس‌را در خصوص ویرانه‌گئ دائمئ بابل شهادت داده اند چنانچه از خود محلّ بابل بطریق کامل آشکار شده و وقوع یافتن هر قول الهامي نسبت به آن شهر پر هویدا گشته که في الحقیقة آن تحقیقات جاي ایراد‌را نگذاشته و دیگر دلیل آوردن در این خصوص ضرور نیست * و هرچند ویران شدن بابل باوجود آن بزرگواري در عقل انساني محال مینمود لیکن في الواقع حالات الانیش در قول الهامي پیش اعلام گشته و در این باب از کثرت پیش گویات الهامات معلوم است که بعضي‌را در این جمله بیان توان نمود * بداني که بابل موافق اقوال مذکور بالکلّ ویران گشته بلکه تلّهاي خرابها دیده و بروي زمین منقرض شده و تا بمرتبهٔ قبر پایین آورده و پایمال و بي‌ساکن گردیده و بنیادهایش افتاده و دیوارهایش بالمرّة شکسته و پایین انداخته و عمارات و قصرهاي اعلي‌ترینش از سنگها فرو غلطیده پس این شهر زرّین تمام گشته که فرش و لحافش مانند مردهٔ کرم باشد و دیگر موافق قول الهامي * * اعراب در آنجا خیمه نخواهد زد و شبانان در آنجا نخواهند خوابانید نهایت گربه‌هاي دشتي در آنجا خواهند خوابید و خانه‌هاي ایشان از بوم میشوم پر خواهند بود و در آنجا بچه‌گان شترمرغ ساکن و غولان در آنجا رقص‌کنان خواهند شد * * و دیگر فرموده که * آن‌را میراث خارپشتها و تالاب‌ها میسازم بلکه خداوند لشکرها میفرماید که آن‌را به جاروب هلاکت خواهم روفت * * و هرکسي که از بابل گذر مینماید متحیّر شده نظر بهمه‌گئ

صدماتش صغیر خواهد زد * و در قول الهامي فرموده که بابل بتوده‌ها و یا به تل‌ها [مبدّل] خواهد گردید و موافق این قول في الواقع بابل که پیشترها جلال و شوکت ممالک بوده الان بزرگترین خرابهاي دنیا میباشد و توده‌هاي بزرگ از خرابهٔ بت‌خانه‌ها و قصرها و هر قسم عمارات در هر طرف آن مکان بنظر آمده که بعضي این توده‌ها چنین بزرگ شده که بکوه‌هاي کوچک شباهت دارند پس عماراتي که بنده‌گان ساخته و پادشاهان از جهة آن معموریّت مغروري مینمودند پس الان آن توده‌هاي خرابهاي بي ترکیب گردیده بلکه تمامئ روی آن مکان از علامات معموریّت پوشیده شده که در بعضي جا خشت دیوارها تازه بنظر مي‌آمد و در جاي دیگر محض توده‌هاي خرابها افتاده و بسیار بي‌ترکیب و بي‌قاعده مانده که کسي از حالت اوّلین عمارات چیزي‌را نتواند بیابد و سلسلهٔ توده‌ها و یا تلّها از شمال رو بجنوب کشیده و سلسلهٔ تلّهاي دیگر از طرف مشرق رو بمغرب طول داشته و این سلسلهٔ خرابها از جهة ترکیب و صورت و کثرت از سلسلهٔ بلندئ نهرهاي خشک شناخته میشود که اکثر این تلّهاي خرابها البتّه باقي ماندهٔ عمارات بوده که اوّلاً آن معموریّت بطریق کوچها افتاده برسم زاویهٔ راست ترتیب داشته و بزرگترین سلسله‌هاي مذکور دو دو برابر یک دیگر افتاده اند و جاي عبور بزاویهٔ راست داشته بطریقي که بي‌شک این سلسله‌هاي تلّها گاهي سلسله‌هاي خانه‌ها بودند که في الواقع ترکیب کوچهاي قدیم بابل خصوصاً کوچه‌هائي که رو بدروازه افتاده چنین بوده اند و الان سلسله‌هاي خرابهایش بدین طریق مینماید و دیگر کثرت تلّها و توده‌هاي خرابها در آن ویرانه‌گئ عموم واقع شده اند * و از بت‌خانهٔ بیل که بت بزرگ بابل باشد و دو قصر شاهانه تا بتخانهاي کوچک محلّات پس کلّ این عمارات تلّها گشته که بغیر از بزرگئ تل که بعضی مانند کوه و دیگران خیلي کوچک مینماید فرق دیگر نداشته و موافق قول مقدّس پس بابل افتاده با دقّت معني بالمرّه تا بمرتبه افتاده

که آناني که ویرا دیده اند بعضي از اوقات ندانسته اند که آیا فلان سلسلهٔ تلّها خرابهاي خانها و یا کنار نهري بوده است و یا اینکه جاي تردّد کثرت ساکنان‌را از جاي مجراي آب بشناسند پس في الحقیقة بابل افتاده بلکه تا به روي زمین منقطع گشته و بنیادهایش خراب شده و شهر مذکور تلّها تا بمرتبهٔ قبر گردیده است * و دیگر فرموده * چیزي از او نگذارید * و موافق این قول بغیر از کثرت تلّها چیزي از بابل نمانده بلکه تمامئ بزرگواریش رفته و کلّ خزائنش غارت شده پس شوکت و فضیلتش بالکلّ ناپدید گشته بمرتبهٔ که چون چیزي دیگر نمانده خشت و آجران‌را هم نگذاشته اند بلکه زمانهاي طولاني بابل از براي معموریّت شهرهاي دیگر معدني شد که هر کس خواسته از آن برده حتّي یک نفر مسافر نقل کرده که تلّهاي بزرگ‌را در نزد قصر آن قدر کنده اند که خاکش بسیار نرم شده که گویا تمامئ اسباب معموریّتش‌را بیرون آورده اند و دیگر چیزي نمانده بغیر از تلّی بلند که خاکش با پارچهاي خشت و ظروف گل و شیشه و صدف آمیخته که این زیره‌ها براي فقیرترین انسان مصرفي نداشته پس قول مقدّس وقوع یافته که او یعني بابل برداشته خواهد شد که چیزي از وي نمانده و یک نفر مسافر تخمیناً پنجاه سال قبل از این از مقام بابل عبور کرده بي آنکه فهمیده باشد از جاي آن شهر مشهور گذشته بود و دیگر در قول مقدّس فرموده که * بابل تالاب‌ها خواهد شد * و مادامي که فاعلان از جهة خشت مقام بابل‌را تلّها میسازند پس گودهارا هم میکنند که فرات سیلاب نموده آنهارا پر کند که بعضي از آن آبها دائمي مانده و اعراب بجهة گمان گنج گودهاي عمیق کنده اند و بسیار گودالهاي آن مکان از جهة آبهاي ایستاده پوشیده میباشد * و در باب بابل دیگر فرموده که * ابداً مسکون نشده قرن بقرن آباد نخواهد شد * في الواقع مدّت چند صد سال شهر مذکور ویران مانده پس در این ایّام مسافري گفته که ممکن نیست که کسی این احوالات‌را تماشا نماید مگر اینکه بیاد آورد که چه طور با دقّت تمام الهامات غیبیٔ

اشعیاه و یرمیاه پیغمبر وقوع یافته است که * بابل هرگز آباد نخواهد شد و دیگر که عرب در آنجا خیمه نخواهد زد بلکه ویرانیء ابدي خواهد گردید * و عثمانیان و بني اسرائیل و اعراب همهٔ بابل‌را حقیر میشمارند و في الواقع این دار السلطنت بي‌ساکن گشته دیگر آباد نشد بلکه بالکل ویران خواهد ماند * و مادامي که در باب عمون پیش اعلام شده چنانکه مذکور است که * طویلهٔ شتران و جاي خوابیدن گله‌ها شده * و در بارهٔ سمت فلسطي از الهام پروردگار اعلام گشته که * جاي خانهاي شبانان و چرانیدن گلها گردیده * و اما ویرانه‌گي بنهایت تمام بر بابل رسیده حتي عرب صحرا در آنجا خیمه نزده و شباني آغلي‌را نساخته بلکه گردش کنان آن بلاد از بیم جانور وحشي و غول از بود و باش شب در میان خرابه‌هاي مذکور مخوف بوده و هرچند یك نفر مسافر شش نفر عرب سلاح پوش همراه داشته لیکن اینها نگذاشتند که او تا بوقت شب در آنجا بماند باوجود اینکه ماه روشنائي داشت چون از غول و دیو ترسیدند * پس بدرستي آن قول وقوع یافته یعني که در آنجا اعراب خیمه نخواهد زد و شبانان در آنجا نخواهند خوابانید * و اما در آنجا گربهاي دشتي خواهند خوابید و خانهاي ایشان، از بوم میشوم پر خواهد بود و در آنجا بچهاي شترمرغ ساکن و غولان در آنجا رقص‌کنان خواهند شد * و موافق این اقوال پس در بعضي جاي آن خرابها غارهاي جانوران وحشي شده که از آن جمله خارپشت و شب پره و بوم و غیره در آنجا سکنی گرفته اند و سوراخ غار که بر بالاي ایشان پیشتر اوطاقهاي شاهانه بوده الان پناه‌گاه شغالان و جانوران درندهٔ دیگر میباشند و در دهن این غارها استخوان و لاشهٔ حیوانات بسیار بوده و بوي گندیده که از اکثر این غارها بیرون مي‌اید مسافررا میترساند که داخل غار شوند چون شیر و کفتار و شغال و جانوران دیگر در مغارها و خرابها بسیار شده في الواقع موافق قول الهامي حیوانات وحشي و خانهاي ویرانهٔ بابل غریو مینمایند * و دیگر در قول

مقدس فرموده * دریا بر بابل برآمده به کثرت امواجش مستور شده است * و موافق این پس بند کنار مغرب فرات که پیشترها بلند ساخته بودند الان علامتي نداشته بلکه رودخوانه از آن طرف بي‌امتناع سیلاب کرده که خود خرابها با بند مذکور بالمره محو گشته که آن محل الان لجن گردیده و از هیچ طریق نشاني و یا علامتي از معموریت قدیم ندارد و مسافري گفته بعضي جا از مقام بابل آبهاي ایستاده و لجنها بوده و دیگر که مدت مدیدي بعد از سیلاب کردن فرات حصهٔ بزرگ از این هامون مانند لجن شده و مسافر دیگر گفته که در سیلاب فرات پس بسیاري از خرابهاي بابل سیلاب ممتنع العبور گشته چون گودها بعضي لجن و در بعضي آب ایستاده پس مادامي که بابل بدین طریق از جهة کثرت موجها مستور شده و آبها بروي برآمده پس برعکس این حالت خرابهاي بلند خشك مانده و چون اکثر فصول سال فرات سیلاب نمي نماید پس نیز في الواقع بابل بیاباني و زمین خشك وصحراي ویرانه میباشد که موافق قول الهامي * بار دیگر مسکون نشده بلکه بالمره ویران خواهد ماند * و در باب بیل که بت بزرگ بابل باشد پس در قول الهامي فرموده که * معبود بیل نام خمیده و بیل بابلي‌را بازدیده نموده آنچه بلعیده است از دهانش بیرون خواهم کشید و طوائف بار دیگر بآن روانه نخواهند شد * و بدانکه بت‌خانهٔ بیل عمارات خیلي بزرگ بوده که گویا اولا نمرود بنا ساخته و الان بلندترین خرابات بابل بوده که اعراب اورا برج نمرود میخوانند و هرچند عمارت مذکور بت خانهٔ بزرگوارترین دنیا بوده الحال تل ویراني که بر سرش خرابهٔ خشتکاري و سوخته شده هست که گویا بجهة برق احتراق یافته است و باین احوالات قول الهامي موافق آمده چون در این خصوص فرموده که * * دستم‌را بر تو دراز خواهم نمود و ترا از صخره‌ها غلطانیده بکوه سوخته مبدل خواهم ساخت * و بسر تل مزبور پارچهاي بزرگ و بي‌ترکیب از خشتکاريء بي نظام برهم



Engd by W.H. Lizars

BIRS NIMROOD

Northern face.

(۴) نقش برج نمرود در زمین بابل

Engraved by permission from a print in the Travels of Sir Robert Ker Porter

افتاده سخت و شیشه نما گردیده که بعضي این پارچها تخمیناً سه زرع و نیم بلندي و هفت زرع گردي داشته و چون این خشتکاریها بحال خود مانده پس گویا از آتش بلکه بجهة برق سوخته باشد * و دیگر فرموده که * از تو سنگ زاویه و سنگ بنیان نخواهند گرفتت زیرا که خداوند میفرماید که ویرانيهاي ابدي خواهي شد * و مادامي که آجر دیوار قلعه و عمارات شهر مذکور از جهة معموریت دیگر برداشته شده لیکن خشتکاريء مذکور مانده چون این قدر بهم سخت چسپیده که مگر بشکستگي جدا نمیشود و دیگر سنگ بنیان عمارات مذکوره در زیر این تل خرابها پنهان گردیده است و در قول مقدس فرموده که * بابل از آنجا باید برداشته شود * في الواقع در اکثر مکانش چیزي نمانده و اما در خصوص کوه سوخته که خرابهء چندین عظیم میباشد که شهري از آن میتوان بنا کرد لیکن از آن ویرانهء بزرگ مردمان سنگیرا بجهة بنیاد و یا گوشه بر نمي دارند و پارچهاي عظیم خشتکاري که بجهة آتش شدیدترین تا بحد گداختهگی سوخته پس این پارچها برسر خرابهء بتخانهء بیل که بروي دست قدرت خداوند دراز شده الحال با ترکیب دیگر نتوان ساخت و یا اینکه با عمل دست انسان معمور گردد * و برج بلند بابل که بعد از آن بتخانه گردیده یعني همان برج که پراکندهگيء مردمرا مشاهده کرده است خودش تا بطبقهء آخرین بني آدم علامت دائمے از تکبري و ابلهيء انسان و نیز نسبت بقضاي الهي مصدق قول الهامي شده چونکه بزرگترین عمارات بابل الان خرابهء عظیم و بي مصرف شده که قول خداوند در بارهء بیل بنهایت تمام وقوع یافته است * و ایضا در قول نبوت الهامے فرموده که * مرودک شکسته شده * و بدانکه مرودک اسمي و یا لقبيء مخصوص پادشاهان و سروران بابل بوده چون در قول مقدس دو باره نام مذکور مرقوم گشته یعنی در ایام اشعیاه پیغمبر مرودک بلدان ابن بلدان پادشاه بابل بوده و دیگر در ایام یرمیاه پیغمبر پادشاهي اویل مرودک نام در

بابل سلطنت مینمود و چون در قول الهامی مرودك همراه بیل و یا بت‌خانهٔ بیل مذکور شده و دیگر چون بلاهای ایشان بیك دیگر شباهت دارند که یکی خم وخراب و دیگری پاره پاره شده پس از طریق عقل میتوان تصور کرد که مرودک اسم عمارت مشهور دیگر در بابل بوده است و چون این اسم لقب بپادشاه شده خصوصاً اویل مرودک که در ایام یرمیاه نبی در آنجا سلطنت نموده پس گاهی باشد که آن پیغمبر بوساطت نام مذکور اشاره بقصر شاهانه میدهد * و بت‌خانهٔ مذکور عقوبت‌را دیده که گاهی جای عبادت دروغ و فاسق بوده که قبائل‌را مفسد و پریشان گردانیده بود پس گویا در مرتبهٔ دویم قصر ظالمان که بنی اسرائیل‌را ظلم کرده نفرین‌را یافته و ظاهراً خرابهٔ عظیم که اعراب اورا موجلبه میخوانند ویرانه‌گیٔ قصر شاهانهٔ بزرگ بابل میباشد * و بدانکه پادشاهان بابل که قصر شاهانهٔ خیلی بزرگ و مضبوطرا داشتند که بزرگ‌تر ایشان سه باب دیوار قلعه در اطراف داشته و در میان ایشان جای وسیع بوده و وقتی که دیمتریوس پادشاه مسطور غفلتاً بابل‌را گرفته پس یکی از قصرین مزبوره‌را ناگهان فتح نمود و قشونش‌را بیرون نموده پس هفت هزار نفر لشکر خودرا در همان قصر گذاشته و لیکن قصر دیگررا نتواتست مسخر نماید پس از این احوالات که سیصد سال بعد از تاریخ الهام قول مذکور باشد عظمت و مضبوطیٔ آن قصرین بسا آشکار و ظاهر میشود و از سختیٔ معموریت این قصرین اعتبار توان کرد که مدت زمانهای طولانی بماند و لیکن هرگز عمارتی نبود که بزرگواری و جلال قدیمش با ویرانه‌گیٔ الانش بیشتر بر عکس یك دیگر باشد ا آنکه خرابهٔ مذکور سرای مجلل و معظم بابل بوده و علامات از دیوارهای اطرافش الحال مانده و با احوالات دیگر ظاهراً تل مذکور خرابهٔ آن قصر شده و لیکن پاره پاره شده زیروزبر گردید که گرد اطراف خرابهٔ مزبور تخمیناً نصف میل و بلندیش تخمیناً چهل زرع باشد و لیکن تل ویرانه گشته است که هیچ کدام از

حصه‌هایش دیگر نتوان شناخت بلکه مکان اوطاقهای شاهانه‌اش کمین‌گاه جانوران وحشی و حیوانات هولناك شده که در آن ویرانه غریو زده و دیگر اژدرها و حشرات زهردار در خرابات مذکور بسیار اند و تل مذکور بجهة هوا و بادش پشته پشته شده و در بعضی جا که چند سیلاب باران یگی گردیده پس گودهای عمیق در تل کنده که فی‌الواقع موافق قول الهی بعالم غیب و به اطراف سیاه‌چال سرنگون گردیده است * و باز در قول الهامی فرموده که دیوارهای عریض بابل بالمرة شکست خواهند شد * و دیوارهای مذکور چنانچه مورخان قدیم نقل کرده اند آن قدر عریض بوده که شش عدد عراده‌را در یك صف در پهلوی یگدیگر بر سر دیوار توانستند راند و یا اینکه یك عدد عراده که چهار اسب داشته بر روی سر آن دیوار توانست گردش کرده و برگردد و این قلعهٔ عظیم یك هزار سال و بیشتر بعد از اعلام قول مذکور مانده و مدت مدیدی بعد از اظهار قضایای الهی در خصوص هلاکت ایشان * پس آن دیوارها درمیان هفت عجیبات دنیا شمرده شده پس محو شدن قلعهٔ عظیم مزبور بنهایت تمام غریب نموده و مینماید و هرچند علامات از دیوار مسطور تا به ایام سیصد هجری بلکه بیشتر مانده بود الان بالمرة تمام گشته که گویا خشت معموراتش‌را بجهة بنای شهرهای دیگر برده باشند تا اینکه فی‌الواقع موافق قول الهامی این دیوارهای عریض و مضبوط بالکل شکست و تمام گردیده است * و دیگر فرموده که * بابل محل حیرت شده که هرکس از او عبور کند حیران خواهد شد * و بدرستی ممکن نیست کسی تفکر کرده و ملاحظه نموده که بابل پیشتر چه بوده بی آنکه اشفته‌گی باو عارض شود و باین مضمون دو نفر مسافر احوال باطنیٔ خودشانرا اظهار نموده اند که یکی ایشان گفته که در وقت داخل شدنم بجای دروازهٔ بابل پس وهمی که بشرح و بیان نیاید بمن عارض گشته و دیگری گفته که در ملاحظهٔ عظمت و ویرانه‌گیٔ آن خرابها هیبتی بر دلش غالب آمد *

و پتك تمامیٔ زمین چونکه مقطوع و منکسر است و در میان طوائف بابل چگونه ویران گردیده است چون فی‌الواقع قصرهای وی بتلهای شکسته مبدل گشته و کوچهای معموراتش سلسله‌های طولانیٔ تلها گردیده تخت دارالسلطنهٔ روی زمین بر خاك پایمال شده تبدیل کلی یافته است پس آواز جمعیتش مانند خاموشیٔ قبر ساکت شده و انبارها و خزائن بی انتهایش بالمرة ناپدید گشته و زندانهای اسیرانش نابود گردیده و سلطنت و جلال و شوکت بی نظیرش بمغارهای جانوران هولناك و حشرات سم‌دار مبدل شده و خراباتش خشک و لجن گردیده و کثرت بت و بت‌خانه‌اش بالمرة غارت و خراب گردیده پس آیا هر قصد خداوند بر خلاف بابل فی‌الواقع معمول نگشته وچون در خصوص مقدمات مسطور بیانات این قدر آشکار بوده پس کدام یك از بنی آدم رد سؤال جناب باریرا تواند نمود که در قول الهامیٔ نبوی فرموده * * این‌را کیست که از ایام قدیم آشکار نمود و از ازل بیان کرده است آیا من که خداوندم نبوده است که سوای من خدای غیری نیست * بلی آخررا از ابتادا و چیزهائی که از ایام قدیم واقع نشده اعلام نموده میگویم که تدبیر من اثبات خواهد شد و تمامیٔ مشیت خودرا بجا خواهم آورد * و فی‌الحقیقة تواریخ بنی آدم مقدمات دیگررا مانند کیفیات بزرگواریٔ قدیم و ویرانه‌گیٔ الانیٔ بابل بیان و مرقوم نساخته که در باب حقیت اقوال الهامی حجت و برهان شود پس ظالمان و منافقان ترسیده تفکر و توبه کرده انصافرا نمایند و ایمان بیاورند *

باب دهم

در حوادثاتِ شهرِ صوّر

بدان که دارُالسّلطنهٔ صوّر که بزرگترین شهر از شهرهاي بلادِ فِنِیْکیّه بود در کنارِ مشرقِ بحرِ اَبْیض که سمتِ مغربِ شام باشد وضع داشته گویا از براي دنیا بندر و بازارِ قدیم بوده است و جمعیّتهاي بسیاررا از براي سکنايِ بولایتهاي دیگر و دوّر میفرستاد و شهرِ مذکور وسط و بندرِ تجارت بوده و کشتيراني خیلي زیاد داشت و صنائع و علومرا پرورش میداد پس گویا اهلِ صوّر از تمامئ اهلِ زمین ساعی و زیرکتر بودند در زمان بزرگواري و استعلایَش پس صوّر از تمامئ شهرهاي قبائلِ خود سبقت یافته و مملکتِ کَرْتَج که گاهي حریف و دشمنِ دولتِ رُوّم قدیم بوده از جمعیّتِ اهلِ صوّر بهم میرسید و چون این بندرِ قبائلِ زمین بمرتبهٔ بزرگواري و قدرتِ خود رسید که یك صد و بیست و پنج سال بلکه بیشتر قبل از هلاکتِ شهرِ قدیم صوّر باشد پس در آن ایّام اشْعَیاهِ پیغمبر ویرانهگئ مقرّرِ ويّرا پیش فرموده و بدانکه شهرِ قدیمَش که برکنارِ دریا افتاده با دستِ قدرتِ بُخْتُ النَّصر پادشاه بابْل خراب شد و اهلَش صوّرِ تازهرا در نزدِ آن مقام در جزیرهٔ بنا ساختند و چون هر دو شهر همان نام و حصّهٔ همان مکانرا داشتند و از همان قبائل بنا شده پس اعلامِ قولِ الهامی بقضایاي هر دو مشتمل ميشود و تکبّر و شرارتِ اهلِ صوّر و شادئ ایشان در بارهٔ بلاهاي بني اِسْرائیْل و بي رحميرا که نمودند و پریشانانِ قبائلِ مذکوررا مثلِ بندهگان میفروختند پس این احوالات سببِ ظهورِ عقوباتِ شهرِ مذکور شده یعني جهاتِ وقوع و مکاشفاتِ قولِ الهامی در بابِ قضایاي صوّر که دید و در قولِ الهامي تمامئ کیفیّاتِ صوّررا پیش

فرموده و حِزْقیْلِ پیغمبر عقوبتِ شهرِ مزبوررا پیشتر اعلام ساخته و حقیقتِ احوالاترا با جزئیّات پیش گفته تا آنکه همین شهر که پیشترها مقبولیّتِ کامل داشته مکاني گردیده که در آنجا صیّادان دامهاي خودشانرا گسترده اند یعني ایّامی که سنگ و چوبِ عماراتِ عالیهٔ آن در میانِ امواجِ دریا انداخته شد و خاك و غبارَش هم از محلّش گویا روبیده شده بود و در آنجا تاجران بمرتبهٔ سروران بدولتِ خودشان فخر و غرور میکردند و طلا و نقرهٔ خودرا جمع مينمودند و مقدّماتِ غریبه که حِزْقیْلِ نبي و پیغمبرانِ دیگر در بارهٔ صوّر پیش فرموده اند هرچند بعضي از مردان بي تفتیش آن کلماترا از راهِ بلند پروازی خیال شمرده اند فيالْواقع عینِ حقیقت بوده است و دیگر قولِ مقدّس با دقّتِ تمام احوالاتِ آن شهررا اظهار ساخته و عکسِ حالتِ قدیمئ آنرا با حالتِ الانی نمایان کرده پس اقوالِ الهامي در خصوصِ مسخّر شدن و ویرانهگئ شهرِ مزبور بیشتر و اشکارتر بوده از آنکه تاریخ نویسان در بارهٔ احوالاتِ آن شهر نوشته اند قبل از ایّامي که اِسْکَنْدَرِ ذوالْقرنین ويّرا محاصره و مسخّر نمود و پیغمبرِ مسطور از آیهٔ اوّل تا پنجمِ فصلِ ۲۵ نبوّتَش مرقوم ۱ ساخته که * * کلامِ خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که اي فرزندِ آدم از آنجائي که صوّر برضدِ اورشَلِیْم به خَهخَه گفته است آنکه درهاي اقوام بود شکست یافته است بمن گردش میکرد و چونکه خراب است من مملوّ خواهم گردید (۳) بنابراین خداوند خدا چنین میفرماید که اي صوّر اینك من بر ضدِ تو ام و طوائفِ عظیميرا چناني که دریا تلاطمَشرا زیاد میکند بر تو هجوم آور خواهم ساخت (۴) که ایشان حصارهاي صوّررا خراب و برجهایَشرا سرنگون خواهند کرد و من خاکَشرا از آن خواهم رفت و آنرا بصخرهٔ مصفّي تبدیل خواهم نمود (۵) و در میانِ دریا محلّ گستردنِ دامها خواهد شد زیرا خداوند خدا میفرماید که من فرموده ام و از براي طوائف بجهة یغما خواهد بود * وموافقِ قولِ مذکور پس نخستین از قبائلِ بسیار که

بمخالفت صور بر آمدند کلدانیان یعني اهل بابل در سلطنت بخت‌النصر بودند و بي آنکه احوالات و یا نتیجهٔ آن محاصره مکتوب گشته پس در تواریخ همین مرقوم شده که محاصرهٔ مسطور سیزده سال طول کشیده و این زمان طولاني با اقوال دیگر حزقیل نبي موافقت دارد که در آیهٔ ۱۸ فصل ۲۹ نبوتش فرموده که * * نبوکدنصر یعني بخت‌النصر پادشاه بابل لشکر خودرا بر ضد صور مرتکب خدمت شدید گردانیده است که هر سر طاس و هر کتف پست‌کنده شده است مع هذا بسبب صور خصوص خدمتي که بر ضدش نموده بود نه خودش و نه لشکرش به اجري رسیدند * و پیش بینئ پیغمبر هرچند بتأخیر بیفتد لیکن بي نقص و قصور واقع میشود بلکه بطریق روشن از براي زمانهاي آینده و کیفیات شهر مذکور هویدا میگردد چه آلان نیز وقت نرسیده که کلام خداوند در بارهٔ صور بانجام برسد بلکه حالت اعلي و ادنئ قضایاي آن شهررا قول الهامي معلوم ساخته است و ذوالقرنین با طوائف یونان مدت دویست و هفتاد سال بعد از فتح بخت‌النصر بمخالفت شهر مذکور بر آمده و در بارهٔ وي اقوال الهامي‌را بوقوع آورد چنانچه دو نفر تاریخ نویس اریان و کرطیوس نام شهادت معتبر داده اند چون ایشان حکایت اسکندر و محاصرهٔ صور ثبت کرده اند بنحوي که هردتس و زنوفون تاریخ نویسان یونان احوالات کي خسرو و گرفتن بابل‌را مرقوم ساخته اند و از مقدماتي که در تواریخ مرقوم گشته پس محاصره و مسخر شدن صور غریب می‌باشد چون ذوالقرنین غضبناك شد که محض یک شهر بسبقت فتح و ظفر او مانع شود و بجهة قتل رسیدن بعضي ازسربازهایش به خشم آمده و از شهرت و جلال خود ترسید پس هرچند لشکرش از فتح شهر ناامید بودند لیکن بقصد فتح محاصره نموده و بنا بر این که شهر تازهٔ صور بر روي جزیره افتاده و از خود زمین نیم میل مسافت و دیوار قلعه‌اش تخمیناً چهل زرع بلندي‌را داشته پس تدبیر ذوالقرنین در باب شهر مذکور بدین طریق قرار

گرفت که بندي از زمین تا بجزیره بکشند و در این خصوص خرابه‌هاي صور قدیم بکار آمده و لیکن چون اهل شهر حصهٔ بند مذکوره‌را که از چوب بود سوختند و طوفان دریا که اتفاق افتاد باقئ آن بندرا خراب و مستغرق کرده پس جد و جهد تازه و بسیار اوضاع بجهة معموریت بند مزبور باز ضرور شد آخرالامر اسکندر بندرا تمام ساخته پس شهر مذکوررا گرفته بالمره خراب گردانید و قول الهامیٔ مذکور چنانچه در فصل ۲۶ حزقیل از آیهٔ ۴ و غیره مرقوم است وقوع یافت یعني * * ایشان حصارهاي صوررا خراب و برجهایش‌را سرنگون خواهند کرد و من خاکش‌را از آن خواهم رفت و آنرا بصخرهٔ مصفي تبدیل خواهم نمود (۱۲) و دولتت‌را یغما و امتعهٔ تجارتت‌را غارت خواهند نمود و دیوارهایت‌را سرنگون و خانه‌هاي مرغوبت‌را منهدم خواهند کرد و سنگهایت و درختهایت و غبارت‌را در میان آبها خواهند گذاشت (۲۱) و من ترا محل ترس ناکي گردانیده نیست خواهي شد خداوند خدا میفرماید اگرچه تجسس کرده شوي مع هذا دیگر هرگز یافت نخواهی شد * و بدرستي خرابه‌هاي صور قدیم بجهة بند مذکور بدریا ریخته آلان خود مکانش معلوم نیست[1] و اسکندر شهر مذکوررا گرفته حکم داد که آتش زده سوختند و پانزده هزار نفر از اهل صور بجهة کشتي خلاصي یافتند و بغیر از آناني که بي رحم مقتول شدند پس سي هزار نفر از ایشان در بنده‌گی بفروش رسیدند و هرکدام از این مقدمات صد سالهاي قبل از این واقعات در قول الهامي اعلام گردیده مثلاً (در آیهٔ ۴ فصل ۹ زکریاه است که) * اینك خداوند وي‌را اخراج نموده دولتش‌را بدریا خواهد انداخت و خود او بآتش سوخته خواهد شد و باز (در آیهٔ ۱۸ فصل ۲۸ حزقیل) * * پس از میانت آتشي‌را بیرون میآورم که ترا خواهد سوخت و ترا بر روي زمین در نظر تمامئ بیننده‌گانت بخاکستر خواهم انداخت و دیگر از آیهٔ ۶ فصل ۲۳ اشعیاه * اي ساکنان جزیره به ترشیش بگذرید و واویلا نمائید و هم (در آیهٔ ۸ فصل ۲۸ حزقیل است) که *

ترا بچاه فرود خواهم آورد که بمرگ کشته‌شده‌گان قلب دریا خواهي مرد * و ایضاً در خصوص شهر بزرگترین تجارت که در آن ایّام در دنیا بود یعني صور که تاجرهایش بمرتبهٔ سروران و سوداگرانش بمنزلهٔ نجباي زمین بوده اند پس در باب وي در آیهٔ ۱۴ فصل ۲۶ همان نبوّت از راه تأکید باز مرقوم است که * من ترا بصخرهٔ مصفّي مبدّل گردانیده مقام گستردن دامها خواهي شد و بار دیگر تعمیر کرده نخواهي شد زیرا خداوند خدا میفرماید منکه خداوندم فرموده ام و امّا صور هرچند از اهل پیشینش محروم شد لیکن این شهر در مدّت قلیل باز آباد گشته و بسیار تجارت نیز بهمرسانید و در ایّام تواریخ مسیحي جمعیّتش بسیار و بهره‌مند بوده اند در زمان حواریان در شهر مذکور بسیاري از تابعان حضرت عیسي بوده و هیکل خوشنما و کلیسیاهاي کثیر در همان شهر معمور کرده بودند آنگاه کشیش بزرگ صور مرتبهٔ اوّل‌را در زیر حکومت خلیفهٔ اورشلیم داشته پس تجارت منفعت آن شهر موافق قول الهامی در راه خداوند هدیّه گردید و در صد سالهٔ هفتم از تاریخ مسیحي که صد سالهٔ اوّلین هجرت باشد پس لشکر اعراب صوررا گرفتند و تخمیناً پانصد سال بعد از آن واقعات عساکر فرنگستان بجهة اورشلیم در آن بلاد جنگیده شهر مذکور فتح نمودند و در آن ایّام بندر بزرگ تجارت بوده است و بعد از آن کیفیّات طائفهٔ مملوك که در مصر سلطنت مي‌راندند آنرا مدّتي تصرّف نموده پس الان زمان سیصد سال مي‌باشد که عثمانیان بروي مسلّط شده‌اند و امّا بسیار شهرها و ولایات که بجهة بي‌رحمي و ظلم عثمانیان ویران گشته صور نیز خلاصي‌را نیافت بلکه ویرانه‌گیٔ آن بلاد بدین طریق در قول الهامي اعلام شده دو هزار سال قبل از آنکه سلطنت طائفهٔ مذکور وجود داشته و باوجود اینکه در این زمان مکان مزبور مدّت قلیل از تعدّیٔ ایشان رهاي یافته و کمي آباد شده لیکن چنانچه مسافران گواهي داده اند پس تا جزئیّات قول الهامي در بارهٔ شهر مسطور وقوع یافته

است و یك نفر مسافر در این باب گفته که در این مقام چیزي شبیه به جلال و بزرگواریٔ قدیم شهر مزبور مطلقا پیدا نیست بلکه بغیر از دیوارهاي شکسته و ستونها و طاقهاي خراب چیزي دیگر بنظر نیآمده و ساکنان الانش چند نفر فقراي پریشان مي‌باشد که در طاقها ساکن شده اکثراً بواسطهٔ صیّادي زنده‌گاني مي‌کند و گویا پروردگار در آنجا بطریق گواهي ایشانرا نگاه داشته که چه طور حقّ‌تعالي قول خودرا در بارهٔ صور واقع گردانیده است و مسافر دیگر گفته که بندرگاه صور الحال خیلی کوچک و بجهة ریك و خاشاك آن قدر معدوم شده که زورق صیّادان با مشکلي داخل مي‌شود تا دامهاي خودشان‌را بر بالاي سنگها و خرابه‌ها بخشکانند و ولنیٔ منافق مذکور بعد از آنکه برزکواریٔ صور و هلاکتش‌را نقل کرده پس گفته که تبدیل احوال و یا بي‌رحمی یونانیان و اعراب و عثمانیان الهامات غیبي‌را در بارهٔ شهر مذکور واقع گردانیده و در عوض تجارت قدیم و بزرگیش پس الان صور دهي پریشان شده که بغیر از فروختن چند جوال غلّه و پنبه تجارت دیگررا ندارد و بغیر از یك نفر سوداگر یونان که بطریق مشکل از براي اهل خانهٔ خود گذران‌را یافته پس تاجر دیگر در آنجا نیست تخمیناً موازئ پنجاه و یا شصت خانوار مسکین در آنجا مي‌باشد بواسطهٔ محصولات زمین کوچك خودشان و صیّادي قلیل گذران مي‌نمایند و مسافر دیگر احوالات صوررا چنین بیان کرده که سنگي براي خشکانیدن دامهاي صیّادان شده است و بدانکه تفاوت ندارد که به چه سبب و به چه واسطه اقوال الهامئ مذکور وقوع یافته چون باعث آن احوالات چنانچه خود مقدّمات هر دو از عقل انسان بعید میباشد شك نیست که آن اقوال بي کم و زیاد وقوع یافته پس قول الهامي صادق و محقّق میباشد و هرچند انسان باین فرمایشات توجّه نکرده لیکن هیچ فکر و فراست آنهارا نتون ردّ نمود *

بابِ یازدهم

در حوادثاتِ زمین و قبیله مِصرْ

بدان که ولایتِ مِصرّ از قدیم‌ترین و قوي‌ترین ممالکِ قدیم بوده و تا بحال مسافران بتماشاي علاماتِ بزرگواري و قدرتَش بآنجا رو آورده میروند و هیچ قبیله خواه از ایّامِ قدیم و یا تازه مانندِ اهلِ مِصرّ چنین عماراتِ عالي و مستحکم‌را نساخته اند و نشاني از دولتهاي قدیمِ دیگر درمیانِ ویرانه‌گيِ شهرهاي ایشان با اشکال یافت میشود پس معموراتِ کنبدهاي هرمان که مانندِ کوه می‌نماید بنا شدنِ آن بلا تاریخ بوده الان باوجودِ گردشِ فصولِ بي شمار در حالتِ خود مانده اند * و سلسلهٔ سلاطینِ مِصرّ از هر سلسلهٔ دیگر که مرقوم گشته قدیم شده اند و هیچ مملکتي چنین سلسلهٔ طولانيِ پادشاهانرا نداشته است و علم و حکمتِ اهلِ مِصرّ بمرتبهٔ ضربِ المَثل رسیده و شهرها و جمعیّتِ بلادِ مذکور بنهایتِ تمام کثیر بوده اند زراعت و محصولاتَش بمرتبهٔ رسیده که مِصرّ به انبارِ دنیا ملقّب گردیده * و ولایتِ مسطور گاهي بچند ممالك منقسم شده که بسیار از اوقات بچند ممالكِ قربِ خود دستِ قدرت‌را یافته اند و امّا باوجودِ آنکه پیغمبرانِ بني اِسْرائیلْ بزرگواري و جلالِ مِصرّرا تمام دانسته لیکن پروا نمیکردند از فرمودنِ اینکه مملکتِ مزبور مسکین خواهد شد و هرگز خودشرا بارِ دیگر بر بالاي قبائل فصل نخواهد دید و در این باب پس واقع شدنِ هر قولِ الهامي با دقّتِ تمام از بهترین دلائل و براهین میباشد مشروط بر اینکه کلِّ فرمایشِ مقدّس از الهامِ الهي بوده باشد * و مملکتِ مذکور باعثِ ظهورِ بسیاري از اقوالِ الهامي شده که در ایّامِ قدیم وقوع یافته و تا بهمین روز نیز ولایتِ مزبور هر نشان و علامتي‌را

دارد که اقوالِ الهامی در بارهٔ احوالاتَش اعلام فرموده بوده مثلاً حِزْقیلِ پیغمبر (در آیه‌هاي ١۴ و ١۵ِ فصلِ ٢۴ِ نبوّتَش فرموده که) * * مملکتِ پستي خواهد بود (١۵) از سائرِ ممالك پستر خواهد شد و بارِ دیگر بر طوائف برتري نخواهد نمود چونکه ایشانرا کوچک مینمایم تا آنکه دیگر بطوائف مسلّط نگردند * و دیگر (مطابقِ ذیل از آیهٔ ٦ و غیره در فصلِ ٣٠) مسطور است که * * جاهِ قوّتَش فرود خواهد آمد (٧) و در میانِ زمینهاي ویران شده ویران خواهند گردید و در میانِ شهرهاي خراب شده شهرهایَش [خراب] خواهند بود (١٢) و رودبارهارا خشك گردانیده زمین‌را بدستِ مفسدان خواهم فروخت و منکه خداوندَم میفرمایم که زمین و پرِیش‌را بواسطهٔ اجنبیان ویران خواهم نمود (١٣) خداوند خدا چنین میفرماید که بتهارا نابود خواهم گردانید و صنم‌هارا از نوفّ استیصال خواهم نمود که بارِ دیگر از زمینِ مِصرّ سلطاني نباشد و خوفرا در زمینِ مِصرّ خواهم انداخت * (وهمچنین در آیهٔ ١۵ِ فصلِ ٣٢ِ همان پیغمبر است که) * * زمینِ مِصرّرا بحدّي ویران میگردانم که زمین از مملوّیَش تهي خواهد گردید و زماني که همه‌گيِ ساکنانِ در آنرا مضروب میسازم خواهند دانست که خداوند مَنَم * و بدانکه ولایتِ مِصرّ تخمیناً سیصد و پنجاه سال قبل از تاریخِ مسیحی بالْکلّ بدولتِ اِیرانْ مطیع گشته و بعد از آن ذوالْقرنین اورا مسخّر نموده پس مدّتِ دویست و نود وچهار سال در زیرِ سلطنتِ سلسلهٔ پادشاهانِ پتّولِمي نام که از اهلِ یونانْ بوده تا تخمیناً سي سال قبل از تاریخِ حضرتِ مسیح ولایتِ مزبور از توّابعِ دولتِ رومْ گردید پس مدّتِ طولاني بدولتِ مذکور مطیع شده اوّلاً بخودِ پاي‌تختِ رومْ و مِنْ بعد بحکمرانانِ کُنْسْتَنْطِنْپِلْ یعني اِسْلامْبولْ اطاعت کردند تا آخرالْامر در سالِ بیست و یکمِ هجرت لشکرِ اسلام بر ويّ غالب آمده و سلاطین از قبائلِ عربّ در آنجا سلطنت راندند تا آنکه سالِ ششصد وچهل و هشتِ هجري طائفهٔ مملوكْ سلاطینِ عربّ‌را معزول ساخته خودشان به

مصر تسلط یافتند و اصل طائفهٔ مزبور از بنده‌گان بیگانه که اکثر ایشان از بلاد گرجستان بودند پس حکومت ایشان از سلطنت هر ولایت بیشتر غریب و بی‌نظیر شده چون هر حاکم که در پیٔ دیگري بمرتبهٔ تسلط تمام میرسید از سلك بیگانه‌گان و بنده‌گان بوده و هیچ پسر پادشاه پیشین و یا از متوطنان مصر جانشین پادشاه گذشته نگشته بلکه از میان گروه بنده‌گان و بیگانگان حاکم و پادشاه تازه اختیار میگردند و در تاریخ نه صد و بیست و سیوم هجري پس دولت عثمانیان بر طائفهٔ مملوك غالب آمده و لیکن طائفهٔ مذکور پر معزول نشدند و هر پاشا که از طرف خواندکار در مصر حکومت رانده ظالم و بیگانه بوده است و در تمامئ این زمانها هر طغیان و جد و جهدرا که اهل مصر بجهة خلاصیٔ ولایت خودشان کرده اند و یا براي اینکه حاکم از متوطنان آن زمین باشد عبث شده و بسیار از اوقات کساني که این مبالغه‌را نموده اند هلاك گشته اند و چون احوالات مصر در تواریخ دنیا چندین مشهور بوده که ایراد در آن خصوص نتوان گرفت و لیکن این مصنف حقیر وصف کردن قضایاي آن زمین و حکایت حکومتشرا وا گذاشته بشهادت و گواهیٔ آناني که هیچ منافقی هم آن نقل‌را خلاف و مشتبه ندانسته مثلاً در باب مصر گبون و ولنیٔ مذکور بدین مضمون گواهي داده اند و ولني گفته دو هزار و سیصد سال قبل از این ایام پس متصرفان ولایت مذکور معزول شده پس زمینهاي حاصل خیز آن ولایت‌را قبائل ایران و یونان و روم و عرب و گرجي و عثماني غارت نمودند و طائفهٔ مملوك که بطریق بنده‌گان بجهة قشون خریده شده بودند پس این طائفه بعد از زمان قلیل سلطنت‌را از دست سلاطین آن ولایت ربوده از میان خودشان حاکم و پادشاه‌را اختیار کردند و اگرچه قرار یافتن ایشان در سلطنت مقدمهٔ غریب بوده لیکن ماندن ایشان در حالت سلطنت عجیب‌ترمي‌نمود چون طائفهٔ مزبوره جمعیت خودشان‌را بجهة بنده‌گان تازه بر قرار میداشتند و در

باب ظلم و نظام قواعد مقرر ساخته بودند حتي هر چیز که مسافر ملاحظه و یا استماع می‌نماید این احوال مي‌فهماند که این ولایت زمین بنده‌گان و ظالمان میباشد * و گبون نیز مرقوم ساخته که قواعد دولتي از این بیشتر ناحق و بیهوده نمي شود که اهالئ ولایت خودشان‌را در زیر سلطنت و ظلم گروه بیگانه‌گان و بنده‌گان انداخته باشند و لیکن حالت مصر در مدت پانصد سال و بیشتر همین شده و سلاطین بزرگوار ایشان از گروهان تاتار و چرکس بوده و بیست و چهار نفر حاکم که در بلوکات مصر حکومت میرانند پس جانشین ایشان پسران خودشان نبوده بلکه از بنده‌گان ایشان مي‌شدند * وحکایات ولني و گبون در این باب همین است پس پیغمبران قدیم این حالات‌را پیشتر بدین مضمون اعلام نمودند که * خداوند چنین میفرماید که زمین مطابق فوق پریش‌را بواسطهٔ اجنبیان ویران خواهم نمود * * که بار دیگر از زمین مصر سلطاني نباشد و ایضاً مملکت پستي خواهد بود بلکه از سائر ممالك پستر خواهد شد * و بعد از گذشتن دو هزار و چهار صد سال از تاریخ قول مذکور پس مسافر منافق ولنیٔ مزبور احوالات ولایت مذکور را دیده و بدین مضمون بیان کرده یعني که در ولایت مصر گروه نجیبان و ملایان و تاجران و صاحبان ملك بغیر از ظالمان نمي باشند بلکه در هر جا مسافر صورت آشفتگي و طمع و ظلم و ذلت در ساکنان مصر مي‌بیند و ناداني تمام که ساکنان آن ولایت داشتند پس آن جهل نگذاشته که سبب پریشانیٔ خودشان‌را فهمیده چاره بیابند و جاهلیت در هر مرتبهٔ ساکنان آن زمین قرار گرفته و بهر علم خواه از اخلاق و خواه از صنائع خیلي تأثیر نموده و صحبت مجلسهاي ایشان چیزي نبوده مگر در خصوص مغشوشي و حقارت دولت و جریمها و چوب‌کاری و قتل و دیگر در آنجا مقصرهم بطریق ظلم بقتل میرسد * و مسافران دیگر گناهان فاسد آن قوم‌را بیان کرده که گویا اخلاق ایشان بالکلیه فاسد میباشد و در باب ویرانه‌گیٔ ولایت مزبور پس بدان که

خانه‌هاي محقر در میانِ خرابه‌هاي بتخانه‌ها و قصرها بوده و دیگر ولایتِ مصر در مابینِ ولایتِ عثماني و عرب افتاده که با دقت و صداقت قولِ الهامي در بارهٔ ویرانگیش وقوع یافته که زمینِ مصر در میانِ زمین‌هاي ویران و شهرهایش‌را درمیانِ شهرهاي خراب شدهٔ خراب خواهند ماند * وظلم و خرج و غارتِ مکرر که مدتِ طولاني در آنجا عادت شده است و پیشکش و رشوهٔ زیاد که قبل از این ایام هر پاشاي عثماني بجهةِ حکومتِ مصر میداد پس طمعِ کلي که در آنجا نموده باعثِ آن گشته که موافقِ قولِ الهامي آن مملکت خالی باشد از آنچه اول پر بود و دیگر این احوالات‌را آشکار نموده چه طور زمینِ مزبور بجهةِ دستِ بیگانه‌گان ویران شده و به چه نوع بدستِ شریران فروخته شده است * و آیا در بارهٔ مصر از اقوالِ الهامي کلماتِ دیگر بیشتر آشکار و واضح و یا اینکه مقدماتِ عجیب‌تر ویا نسبت بعقلِ انسان دور و غیرِ ممکن‌تر مي‌تواند شد از آنکه در بابِ مصر واقع گشته چون سلسلهٔ طولانيِ پادشاهانِ مملکتِ مسطور در زمانهاي نخستینِ دنیا ابتدا شده و هنگامي که این سلسله هنوز بهم نشکسته عاقبتش از الهام اعلام گردید و سعيِ بیهوده که منافقان پیشترها کرده اند که از سلسلهٔ مرقومِ سلاطینِ مصر و طولِ سلطنتِ ایشان ثابت نمایند که آن دولت از طوفانِ حضرتِ نوح قدیم‌تر بوده پس این خیالِ منافقانِ مسطور هرچند اعتماد نداشت لیکن طریقِ عجیبِ اقوالِ الهامي‌را در بابِ ولایتِ مزبور پر هویدا مینماید و هرچند گذارشِ دو هزار سال که در آن مدت مملکتِ مصر همیشه از اوقات حاکم از اهلِ خود داشت پس بعقلِ انسان ناممکن مینماید که احوالاتِ اعلامِ الهامي وقوع یافته باشد و لیکن مقدماتِ این دو هزار سالِ گذشته آن اقوال‌را پر تصدیق میکند و هرچند مملکتِ مزبور بسیار از اوقات بر ولایتِ یهودیه و بر قبائلِ قربِ دیگر ظلم کرده لیکن پیغمبرانِ بني اسرائیل پیش اعلام نمودند که عصاي سلطنتش رفع خواهد

شد و دیگر فرموده که آن مملکت که پادشاهان و سلاطینش بسیار بوده اند پس بارِ دیگر سلطاني از اهلِ خود نخواهد داشت و بواسطهٔ اجنبیان ویران خواهد گردید و انبیاي مذکور دیگر فرموده اند که مصر مملکتِ پستي بلکه پسترینِ ممالك می‌شود و خودش ویران در میانِ ویرانه‌گي افتاده و بارِ دیگر بر طوائف برتري نخواهد نمود پس پیغمبران بنده‌گي و مسکیني و حقیريِ آن ولایت‌را پیشتر فرموده اند هرچند مسکینیتِ زمانِ گذشته و حالِ او به بزرگواري و معموريِ قدیمش بیشتر شباهت ندارد از آنکه خانه‌هاي مسکینِ وي بعماراتِ هرمان داشته باشد و چون این اقوالِ الهامي بدین طریق وقوع یافته پس دلیل و برهان شده که آن کلمات از الهامِ خداوندِ عالم مي‌باشد * و اقوالِ الهامي در بابِ نینویه و بابل و صور و مصر روي هم ملاحظه گردد پس از مقدماتِ بي ایراد آیا قضایاي شهرها و ممالكِ مزبور آن نتیجه‌را نمیدهد که زمینِ بني اسرائیل و بلادِ اطرافِ ایشان حقیقتِ اقوالِ الهامي‌را در بارهٔ خودشان تصدیق و مدلل نمود و دیگر که آن کلماتِ مقدس چون بجهةِ مقدمات واقع شدنِ آن الهامات محقق و مستحکم شده پس آیا این احوالات نیز گواه و برهان بحقیتِ دینِ مسیحي نمیشود و هرچند ویرانه‌گيِ مذکور از دستِ انسان بوده و بجهةِ دشمنانِ دینِ مسیحي بعمل آمده پس هرگاه یك کلامِ الهامي در آن باب اعلام نمی گشت کیفیاتِ ممالكِ مذکور بهمین طریق واقع میگردید پس خودِ همین فرمایشات از الهامِ خدا مي‌باشد * و خراب شدنِ دولتهاي مذکور این الهاماترا با دقتِ تمام تصدیق کرده و بطریقِ برهان و اعجاز در بابِ الهامِ کتابِ مقدس دلیلِ قاطع میگردد پس از چه بخت وطالع بوده که بعضي از داناترین منافقان بجهةِ اثباتِ کفرِ خود همین مقدمات‌را اختیار کردند و هرگاه با دلِ صاف آن احوالات‌را ملاحظه نموده باشند پس در همان خرابها واقع شدنِ اقوالِ الهامي‌را مي یافتند پس بضدِ آنکه دلیل از خرابهاي مذکور بخلافِ

حقیت دین مسیحی اقامه نمایند خرابهای مزبور هر قدر زیاد میباشد پس برهان قاطع در بارهٔ اقوال مقدس قائمتر میگردد پس در باب اقوال الهامی که گویا قلعهٔ دین باشد علم منافقت‌را نتوان نصب نمود * و هر واقعهٔ که ولنبیٔ مذکور مرقوم ساخته بر خلاف خیال کفر خود آمده که از زبان خود ملزم گردیده پس آیا حیلهٔ بزرگتر و یا آشکارتر می توان شد از آنکه اقوال نبویٔ مسطوررا بر کنار گذاشته پس از همان مقدمات دلیلی‌را بخلاف حقیت دین مسیحی ساخته که جهة واقع شدن قول الهامی می‌باشد و آیا برهان قاطع در باب الهام بیشتر هویدا و آشکار تواند شد از آنکه این الهامات کیفیات مذکوررا بظهور رسانیده است *

باب دوازدهم
در حوادثات اهل عربستان

بدان که هرچند احوالات عرب در خصوص بسیار واقعات غریب بوده از کیفیت بنی اسرائیل خیلی تفاوت دارند مع هذا آنها در قول نبوی آشکارا و مختصراً هویدا گردیده چون در بارهٔ اسمعیل ابن ابراهیم الخلیل در آیهٔ ۱۲ فصل ۱۶ سفر تکوین یعنی کتاب اول تورات موسی پیش فرموده که او مرد وحشی خواهد بود که دست او بضد هر کس و دست هر کس بضد او باشد و در حضور تمامیٔ برادرانش ساکن خواهد بود و باز (از آیهٔ ۲۰ فصل ۱۷ همان سفر است که) * * اورا برکت داده ام و اورا بارور گردانیده بغایت زیاد خواهم نمود و دوازده سرور تولید خواهد نمود و اورا امت عظیمی خواهم نمود * و در قول مذکور پس احوالات اسمعیل با کیفیات اولادش یکسان

شده که همهٔ ایشان همان اخلاق‌را داشته اند و شهادت تواریخ و گواهی که دست بدست رسیده و فخر دائمی‌را که اعراب کرده و زبان ایشان و رسم ختنه که از جد خودشان یعنی از حضرت ابراهیم الخلیل میراث مانده پس تمامیٔ این مقدمات قول مقدس‌را تصدیق کرده که فی الواقع آن قبائل اولاد اسمعیل میباشند و واقع شدن قول مذکور معلوم است و گبون تاریخ‌نویس مزبور نیز هرچند سعی کرده که حق آن قول‌را رد نماید لیکن آخر الامر اقرار کرده که باوجود اینکه بعضی از قبائل عرب در زیر دست سلطنت قوم دیگر گاهی افتاده باشند لیکن کل عرب هرگز مغلوب نشده اند و دیگر که قدرت لشکرهای سسسطرس پادشاه ذوالقدر قدیم مصر و کی خسرو پادشاه مجلل ایران و پمپی و تراجن که یکی سردار مظفر و دیگری امپراطور بزرگ اهل روم بوده پس لشکر اینها تمامیٔ قبائل عرب‌را نتوانستند مغلوب سازند * و باوجود آنکه بعضی از طوائف عرب بزیر سلطنت دیگر افتاده لیکن قول مقدس در باب آزاده‌گیٔ ایشان حق شده بحدی که در ایام قدیم و تازه در بارهٔ استقلال عرب مثال گردیده حالت آزادی که قبائل مزبور الحال دارند دلیل شده که آن قوم هرگز بالمره مغلوب نگشته اند چنانچه قومهای دیگر که در اطراف ایشان گاهی مسخر شده اند بلکه طوائف عرب همیشه از اوقات موافق قول الهامی در حضور برادران خودشان سکنی ورزیده اند و واقعاً موافق قول مزبور قومی وحشی شده دست ایشان بضد هر کس و دست هر کس بضد ایشان می‌باشد * و در این باب معلوم می شود که اعراب از سائر طوائف و قبائل بنی آدم سلاح‌پوش و جنگ‌جویند پس عمل ایشان غارت کردن است و حقیقتاً عادت عهد بستن بدولتهای دیگر ندارند هرچند بسیار وقتها از بعضی دولتهای قرب خودشان خرج در عوض غارت گرفته اند و باعث اخلاق و عادات قبائل عرب از رسم و طبیعت ولایت خودشان نبوده چون مدت سیصد سال در سلطنت خلفای اسلام ممالک بسیاررا گرفتند که خیلی

اختلاف با وطنِ خودشان داشته بلکه اکثر اقلیمِ معتدل‌را تصرّف نمودند و دولتِ ایشان از سرحدّ هندوستان تا بکنارِ بحرِ مغرب که دریای اَتلَنطِق باشد طول کشید و از ممالکِ دولتِ رُوم قدیم بزرگتر شد هرچند رُومیان صاحبانِ دنیا نامیده شدند و مدّتِ زمانِ سلطنتِ اَعراب با چندین احوالات کافی بود که آن مدّتِ طولانی اختلافِ قوم دیگررا تبدیل دهد و لیکن عَرَب در همان اخلاقِ خود باقی ماندند و امّا خواه در بلادِ بابِل و بغداد و خواه در وادیهای اِسپَنیول و خواه در کوه و دشتِ عَرَبستان پس اولادِ اِسمَعیل همیشه از اوقات همان اخلاق‌را داشتند که در قولِ مقدّس نسبت بایشان پیش فرموده بود و در هر انقلابِ حالاتِ ایشان بی‌تغییر ماند که دستِ ایشان بضدِّ هر کس و دستِ هر کس بضدِّ ایشان دائماً شده است *

باب سیزدهم
در حوادثاتِ اهلِ اَفرِکَه که عبارت از اولادِ حام پسرِ نوح باشد

چون قضایای بنی اِسرائیل و اَعراب در مدّتِ زمانهای بسیار الهامات‌را که در بارهٔ خودشان اعلام شده بالکلّیه تصدیق نموده پس مقدماتِ این زمان نیز نسبت به الهاماتِ نبوی در بابِ اولادِ حضرتِ نوح گواهی میدهد و طعنی که حام نسبت به پدرِ خود حضرتِ نوح زد و احترامی که یافث و سام نسبت بآن حضرت کردند پس این احوالات باعثِ الهامی در بابِ قضایای اولادِ ایشان شد بی آنکه سببِ آن واقعات بوده باشد و امّا باعث

آن الهام هرچه باشد پس بدانکه حقّیتِ قولِ الهامی‌را با واقع شدنش باید آزمود و در آن احوال پس حضرتِ نوح (در آیهٔ ۲۵ فصلِ ۹ تکوین تا بیست و هفتمش) فرموده که * کِنَعن ملعون باشد و نزدِ برادرانش بندهٔ بنده‌گان باشد (۲۶) و هم گفت خداوند خدای سام مبارک باشد و کِنَعن بندهٔ او باشد (۲۷) خدا یافث‌را توسیع دهد و در چادرهای سام بنشیند و کِنَعن اورا بنده باشد * و اقوالِ مقدّس که از طریقِ تواریخ باشد چون حقیقتِ ساکن شدنِ هریك از اولادِ حضرتِ نوح موافقِ طبقات و احوالاتِ خودشان بیان فرموده پس تا بهمین روز واسطه و قانون از برای آزمایشِ قولِ مذکور شده که آیا در بارهٔ ساکنانِ بلدهای مختلفِ زمین که بجهتِ اولادِ سام و حام و یافث آباد گردید موافق آمده است و یا نه و اولادِ یافث ممالکِ فرنکستان و حصّهٔ از سمتِ شمالِ آسیه‌را آباد کرده و اولادِ حام در ولایتِ اَفرِکَه و در حصّهٔ از مابینِ جنوب و مغربِ سمتِ آسیه ساکن گشته پس اولادِ سام در بقیّهٔ ممالکِ آسیه سکنی ورزیده که طرفِ مشرق باشد پس هرچند قبائلِ مختلفِ هر یکی از پسرانِ نوح بطوائفِ پسرانِ دیگرش آمیخته شده و کلِّ ایشان گردش و انقلاباتِ دولتِ بسیاررا دیده اند و لیکن ساکنانِ آن سه حصّهٔ بزرگِ جهان اکثراً جدا مانده چنانچه هر حصّهٔ زمینِ مذکور بجهتِ یکی از پسرانِ حضرتِ نوح آباد و متصرّفِ فیه گردیده * و هرچند گروهان از اولادِ یافث و سام بسیار از اوقات بحالتِ بنده‌گی افتاده اند و لیکن مثلِ اولادِ حام آن قدر حقیر و مظلوم نشدند و باوجودِ اینکه در ایّامِ قدیم بعضی از قبائلِ اولادِ حام مانندِ اهلِ مصر و صور و قرتَج بسلطنت رسیدند لیکن در این ایّام نیز بسیاری از اهلِ اَفرِکَه بطریقِ بنده در دستِ تصرّفِ اولادِ یافث و سام میباشند که فی‌الوقع قولِ حضرتِ نوح در بارهٔ حام وقوع یافته است * و در قولِ مذکور فرموده * خدا یافث‌را توسیع خواهد داد و در خیمه‌های سام سکونت خواهد ورزید و الحال علاقه که ساکنانِ فرنگستان به ساکنانِ آسیه

یعني نسبتي که اولادِ یافِث به اولادِ سام دارند چیست آیا فِي الواقع نتوان گفت که اولادِ یافِث در خیمه‌هاي اولادِ سام سکونت ورزیده اند و یا اینکه در کلّ ممالکِ فرنگستان جاي نمانده که اولادِ سام در آن سکنيٰ داشته باشند پس این حالت از کجا بهم رسیده مگر از الهامِ پروردگار که علم و حکمتِ وي در بابِ کلِّ شيّ غیرِ محدود میباشد * و اقوالِ الهامي هرچه‌را پیش اعلام نموده لیکن هیچ گناه و معصیت‌را حلال نکرده چون غضب و عصیانِ انسان صدقِ خدارا بعمل نیآورده هرچند پروردگار گناهرا نیز باعثِ حمد و سپاسِ خود گردانیده و واقع شدنِ قولِ مذکورِ حضرتِ نوح حجّت نیست که یکي بدیگري انصافاً حقِّ بنده‌گي داشته باشد چون پروردگار کلّ انسان‌را از همان خاك آفریده و هرگاه عدالت و انصاف و ایمان عموم گردد پس تمامیء بني آدم بمنزلهء برادر با هم دیگر محبّت خواهند ورزید *

باب چهاردهم

در ظهورِ حضرتِ عیسيء مسیح و منتشر شدنِ دینِ وي بر رويِ کلّ عالم

در بیانِ قولِ الهام در بارهء حضرتِ مسیح و دینِ آن جناب بدانکه از مخصوصاتِ غریبهء مذهبِ قدیمِ بني اسرائیل یکي این است که هرچند مذهبِ مذکور از کلِّ مذاهبِ زمین استعلارا کرده و عبادتِ خداي واحدِ حيّ و حق‌را بانفراده واجب نمود مع هذا در آن دین اقرار شده که خودش چیزي نبوده مگر تدارك و وساطت بجهتِ وحيء ربّاني و دینِ حق که از او اوليٰ‌تر و کامل‌تر میباشد * پس ظاهراً مذهبِ مذکور از براي قومِ مخصوص

محدود بوده و نسبت به بسیاريء قواعدِ خود بولایتِ یهودیّه متعلّق گردیده و رسمِ سلوکش ناکامل مانده و دیگر تکلیفاتِ آن زیاد و سنگین چنانکه در آیه‌هاي ۲۴ و ۲۵ فصلِ ۲۰ حِزقیل مرقوم است یعني ایشان * * احکامِ مرا بجا نیآورده قانونهایم‌را تحقیر نمودند و روزهاي سبتم‌را ملوّث ساختند وچشمانِ ایشان در پیرويء اصنامِ پدرانِ ایشان نگران بودند (۲۵) بنابراین من نیز قضایائي که ناپسند بود و احکامي که با آنها زنده نتوانستند بمانند بایشان دادم * و ایضاً از آیهٔ ۱۰ فصلِ ۱۵ اعمالِ حواریان بدین مضمون نگارش یافته است که * پس حال چرا خدارا تجربه مي‌نمائید که طوقي بر گردنِ شاگردان گذارید که نه پدرانِ ما و نه خودِ ما متحمّل توانستیم شد * پس مذهبِ مذکور چنانکه مخصوص و ناکامل و براي زماني محدود شده و پر از وعده‌ها نسبت باحکام و قواعدِ آینده و بهتر که از جهةِ ایشان دینِ مذکور تدارك دیده پس ظاهراً از براي ولادت و تیاريء مذهبِ دیگر آراسته بود * و در سفرِ تکوین از توریتِ موسيٰ در آیهٔ ۱۸ فصلِ بیست و دویمش پروردگار به ابراهیمِ خلیل فرموده که * تمامیء امّت‌هاي زمین از ذریّهٔ تو [که مسیح باشد] برکت خواهند یافت و لیکن دینِ مذکور هرچند بر روي این وعده چنانچه بنا شده نتوانست از خود آن فرمایش‌را وفا نماید و امّا مذهبِ مذکور بآن مطلب معاون شده یعني امدادِ تدبیررا بدینِ آینده نموده و هرچند از خود این تدبیررا بجا نیآورده لیکن آمدنِ رستگار کنندهء موافقِ مطلبِ قولِ الهام اعتقادِ عموم درمیانِ یهودیان بوده و از ابتدا تا انتهاي قولِ کتابِ مقدّسِ ایشان که عهدِ عتیق باشد همین مطلب مرقوم است یعني وارد شدنِ جنابي بجهةِ سلامتي و رستگاريء انسان آن الهامات نشان داده است * و قولِ الهام در مقدّمهء اوّل از قضاي ربّاني نسبت بوالدینِ انسان که حضرتِ آدم و حوّا باشد چنین نموده چون پیش از آنکه از بهشت اخراج شدند پرتوي از نورِ امیدواري از جهةِ وعدهء الهي دورِ ایشانرا

رخشاینده که رستگار کنندهٔ مظفّر لیکن رنج‌دار خواهد آمد * و همین وعدهٔ ربّاني در صورتِ آشکارتر بحضرتِ اِبراهیم الهام شده و حضرتِ یعقوب هم بوساطتِ الهام نسبت برستگار کنندهٔ آینده با طریقِ هویدا نشان داده و حضرتِ موسي که شارع و واعظِ قانونِ بني اِسرائیل بود پس او در قولِ نبوّت در آیهٔ ۱۵ از فصلِ ۱۸ توریةِ مثنّي فرموده که در زمانِ آینده پروردگار واضعِ قانونِ دیگررا بر میخیزاند یعني * خداوند خدایت از میانِ شما از برادرانت پیغمبري‌را مثلِ من معبوث میگرداند اورا بشنوید * و دیگر پروردگار بآن حضرت بمصداقِ آیهٔ ۱۸ همان فصل فرموده که * از براي ایشان پیغمبري‌را مثلِ تو از میانِ برادرانِ ایشان معبوث خواهم کرد و کلامِ خودرا بدهانش خواهم گذاشت تا هر آنچه که باو امر میفرمایم بایشان برساند * و مادامي که این کلماتِ غیبیّهٔ پیشین و امین در توریةِ حضرتِ موسي جا یافته که اراده و تدبیرِ خداوند در بارهٔ مذهبِ بني اِسرائیل بسا معلوم گشته یعني که مِن بعد مذهبِ دیگر بجاي او خواهد آمد پس پیغمبرانِ دیگر همان قصد و مقدّمه‌را آشکار ساخته صفات و مرتبه و ملکوتِ رستگارکننده‌را پیش فرموده اند که قدر و اخلاق و منصبش کلّاً مخصوصِ خودش بوده و بدین مضمون بسیاري از اقوالِ انبیا گواهي داده مثلاً زکریّاه در آیهٔ ۹ فصلِ نهم نبوّتش فرموده * پادشاهت مي‌آید * و ایضاً اِشعیاه در آیهٔ ۱۱ فصلِ ۲۶ نبوّتش میفرماید که * نجاتت مي‌آید و ایضاً در آیهٔ ۲ فصلِ ۵۹ نبوّتش مخلّص به شهرِ صیون مي‌آید * و ایضاً در آیهٔ ۲۶ مزمورِ ۱۱۸ مزامیر مرقوم است * مبارك باد کسي که باسم خداوند میآید * پس قولها مانندِ این از ابتدا تا انتهاي کتّبِ بیغمبران اتّفاق افتاده و بي‌شك و شبهه حکمِ وعدهٔ آمدنِ رستگارکنندهٔ دارند * و هرگاه کلِّ گواهئ دیگر معدوم گشته باشد قولِ کلامِ غیبئ حضرتِ دانیالِ نبي کفایت مي‌نماید به اثباتِ اینکه آمدنِ حضرتِ مسیح در کتّبِ عهدِ عتیق پیشتر اعلام شده بود و حقیقتاً همین مقدّمه به اعتقادِ

بني اِسرائیل در هر زمان ثابت شد و بر عقلِ ایشان چنین نقش و تأثیر نموده است که باوجودِ مفارقت و پراکنده‌گئ ملّتِ یهود بهر سمتِ دنیا و مأیوس شدنِ ایشان در مدتِ این هزار و هشت صد سال بعد از زمانِ وعده‌اش مع هذا انتظاري که از ورودِ آن جناب تا باین زمان حکمِ قیدِ وصل‌کنندهٔ‌را دارد که هیچ بُعدِ مسافت آن‌را نگسیخته و هیچ صاحبِ قدرتِ دنیوي نتواندش برهم زد و چون عهدِ عتیق یعني کتّبِ پیغمبران مشتمل است بر اخبارِ غیبي که نسبت برستگارکنندهٔ که بایست بظهور آید دارد لهذا سواي جوابِ صافي باین سؤال یعني آیا هر آنچه که کتّبِ مذکوره در حقِّ آن رستگارکننده ذکر نموده بود در احوال و اعمالِ عیسي مسیح بانفراده تکمیل یافته است یا نه دلیل و حجّتِ دیگر ضرور نیست پس بدانکه در این باب از علماء مسیحي اشخاصِ بسیاري در مقامِ احتجاج برآمده دلائلِ قاطعِ بیشمار باین معني آوردند که اخبارِ غیبِ مذکوره در حضرتِ عیسي وفاي کامل یافته و نیز اقوالِ یهودیان و سائرِ مخالفان‌را بالکّل ردّ نمودند امّا تا آنکه کلام طول نکشد صلاح در این است که از بیناتي که نسبت بزمانِ ظهور کردنِ آن جناب و جاي تولّد و اهلِ بیت و نسبش و احوال و اخلاق و معجزات و رنج‌ها و قتل شدنش و طبیعت و خاصیتِ علوم و احکامش و مراد و نتائجِ آمدنش و عظمتِ ملکوتش مختصري‌را انتخاب نمائیم وبس غرض اینکه آشکارترین اقوالِ انبیا بتنها در این باب ذکر کرده شوند * و نسبت بزمانِ ظهورِ حضرتِ عیسي مسیح اوّل فقرهٔ که ارادهٔ ذکر نمودنش داریم آن پیش خبري است که حضرتِ یعقوب در آیهٔ ۱۰ فصل ۴۹ سفرِ تکوین در بارهٔ پسرش یهوداه داده است یعني * عصاي سلطنت از یهوداه و فرمانفرمائي از میانِ پایهایش نهضت نخواهد نمود تا وقتي که شیلوه بیآید که باو امّتها جمع خواهند شد * و تاریخِ آمدنِ شیلوه یعني المسیح چنانکه باین قولِ الهامي مقرّر شده پس از زماني که اولادِ یهوداه قومِ متّحد مانده بیشتر نشده

يعني از ايّامي كه قومِ مذكور پادشاهي داشته و موافقِ شرع و قواعدِ خود حكم داده شوند حكمرانِ ايشان از برادرانِ خود مي‌باشد * و قولِ مَلاكيِ نبي قرارِ ديگر نسبت بطولِ آن زمان و ظهور كردنِ جنابِ مذكور در آيهٔ اوّلِ فصلِ سيومِ نبوّتش داده يعني * اينك رسولِ خودرا خواهم فرستاد و او در برابرم راه‌را آماده خواهد ساخت و خداوندي كه متفحّص ايد يعني رسولِ عهدي كه از او مبتهج ايد بناگهاني بهيكلش خواهد آمد خداوندِ لشكرها ميفرمايد كه اينك ميآيد * و در خصوصِ آمدنِ حضرتِ مسيحِ موعود هيچ كلماتِ ديگر بيشتر از اين بيان نشده چون از قولِ مذكور هويدا گشته كه در هيكل و قبل از خراب شدنش وارد شده و بدان كه مَلاكيِ نبي آخرينِ پيغمبران بوده كه با قول و غيبگوئيِ او بينائي و نبوّت ختم گرديده يعني قانون و كلماتِ عهدِ عتيق كامل و تمام گشته و هرچند قبل از ايّامِ نبيِ مزبور پيغمبرانِ بسيار بوده اند ليكن بعد از او هيچ نبي در ميانِ قومِ بني اسرائيل تا به ايّامِ حضرتِ يحيي كه تقريباً چهار صد سال باشد مبعوث نگشته امّا كليِ ملّتِ يهود خواه قديم و خواه تازه منتظرِ رسولي شده كه در پيشِ روي خداوند قبل از ظهورش راهِ ويرا آماده بگرداند * و در بابِ ظهورِ حضرتِ مسيح پيش از خراب شدنِ هيكلِ ثاني پس قولِ حَگّيِ پيغمبر بنهايت آشكار شده كه در آيهٔ هفتم تا به آيهٔ نهمِ فصلِ دويمِ كتابش فرموده * * مرغوبِ تماميِ طوائف خواهد آمد و خداوندِ لشكرها ميفرمايد كه اين خانه‌را مملوّ از جلال خواهم كرد (۸) خداوندِ لشكرها ميفرمايد كه نقره از آنِ من است و طلا از آنِ من است (۹) خداوندِ لشكرها ميفرمايد كه عزّتِ اين خانهٔ آخرين از عزّتِ خانهٔ اوّلين اعظم خواهد بود و خداوندِ لشكرها ميفرمايد كه در اين زمين سلامتي‌را خواهم بخشيد * و قولِ مذكور در ميانِ هيكلِ سليمان و هيكلِ ثاني تفاوت‌را گذاشته كه فرموده بزرگواريِ هيكلِ مؤخّر از طلا و نقره افضل تر بوده و اين فرمايش نيز يعني مرغوبِ تماميِ طوائف عبارت بحضرتِ مسيح باشد و ديگر

بركاتِ سلامت كه با ظهورش همراه آمده پس تماميِ اين تحقيقات دلالت كرده باينكه جنابِ مذكور كه اميدِ بني اسرائيل بوده در خصوصِ او كلِّ پيغمبران گواهي داده اند پس ظهورش در هيكلِ ثاني بيشتر جلال آورده از آنكه هيكلِ اوّل داشته پس رستگاركنندهٔ موافقِ قولِ الهاميِ عهدِ عتيق ظهور نموده هنگامي كه مملكتِ يهوداه بقرارِ خود مانده بود پيش از آنكه هيكلِ ثاني خراب گرديد * و امّا وقتِ ظهورش از اين هم بيشتر بدقّت موقّت شده چون دانيالِ پيغمبر به ملكوتِ حضرتِ مسيح پيشتر خبر داده كه در زمانِ سلطنتِ دولتِ چهارم كه مراد از مملكتِ رومِ قديم باشد و ديگر عددِ سالها پيش از آمدنش آشكارا دلالت نموده كه خدا بآن حضرت بطوري كه در آيهٔ بيست و چهارم و بيست و پنجمِ فصلِ نهمِ كتابِ دانيال مرقوم است فرموده كه * براي قومت و شهرِ مقدّست هفتاد هفته تعيين شده است جهةِ انجاميدنِ عصيان و باتمام رسانيدنِ گناه و كفّاره نمودنِ خطا و آوردنِ عدالتِ دائمي و تكميل نمودنِ رؤيا و نبوّت و مسح نمودنِ قدسِ قدّوسين (۲۵) پس بدان و درك نما كه از صدورِ فرمان جهةِ مرمّت و بنا كردنِ اورشليم تا مسيحِ سرور هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود * و حساب كردن بقانونِ هفتهٔ سالها در ميانِ بني اسرائيل متداول معمول شده كه هفتاد هفته موافقِ اين حساب چهار صد و نود سال شده پس دانيالِ نبي در قولِ مذكور تاريخِ حضرتِ مسيح‌را مدلّل ساخته است * و تماميِ اقوالِ مذكوره بزمانِ ظهورِ حضرتِ عيسي انجاميده كه در آن ايّام پادشاهي بر يهوديان موافقِ شرع و قواعدِ خودشان در ولايتِ آنها سلطنت كرده و صاحبانِ ديوان از قومِ خود در ميانِ ايشان حكومت رانده كه پيش از آن هنگام قبائلِ ديگر از بني اسرائيل متفرّق و با قبيلهٔ يهوداه متّحد گرديدند و قبيلهٔ مزبور در ولايت و سلطنتِ خود تنها ماندند در صورتي كه عصاي سلطنتِ آخرين ايشان‌را هنوز نشكسته و در حيني كه هر سنگي از سنگهاي

هيكل در جاي خود مانده كه از بزرگواريش اهل روم تعجّب نموده پس در بارهٔ آن عمارت مجلّل احتمال بوده كه زمانهاي بسيار خواهد ايستاد * و امّا در مدّت قليل كلّ اين شهادت نسبت بظهور حضرت مسيح باتمام رسيده و گذشته چون تخميناً ايّامي كه حضرت مذكور بسنّ دوازدهم رسيده پس اَركلاؤس پادشاه يهوديان از سلطنت معزول و از ولايت اخراج شده از جانب اهل روم كپونيوس رومي حاكم تعيين گرديده كه مملكت يهوديّه كه حصّهٔ آخرين از بزرگواريء بني اسرائيل باشد محالّي از ولايت صوريّه يعني شام گرديد * و بدين طريق عصاي سلطنت از دست قبيلهٔ يهوداه زده شده و تاج از سر ايشان افتاده و جلال خودشان رفته پس در مدّت قليل بعد از رحلت حضرت مسيح بآسمان از هيكل ايشان سنگي بر سنگ نماند و امّت ايشان بالكلّ خراب و تماماً شكسته شد كه از آن ايّام تا بحال به آفاق دنيا متفرّق گشتند پس هر نشان و علامت در باب ظهور حضرت مذكور در زمان قليل بعد از رحلت حضرت عيسي بالمرّه رفع و محو گشته البتّه اقوال الهاميء مسطور در بارهٔ اين جناب اعلام و وفا گرديد * و بيشتر فرمايشات پيغمبران در بارهٔ نسب و اهل بيت و جاي تولّد حضرت مسيح مانند اقوال در باب ظهور شدنش بدقّت بوده چون فرموده كه آن جناب از بني اسرائيل و از قبيلهٔ يهوداه و از سلسلهٔ حضرت داؤد و از قريهٔ بيت لحم بايد باشد و در اين خصوص اشعياه پيغمبر در ابتداي فصل يازدهمش فرموده كه * (۱) نهالي از تنهٔ يشّي برآمده شاخهٔ از ريشه‌هايش قدّ خواهد كشيد (۲) و روح خداوند كه روح حكمت و فطانت و روح مشورت و جبروت و روح علم و خشيت از خداوند است بر آن خواهد آراميد * و از تماميء اين باب معلوم است كه اين قول الهامي برستگاركنندهٔ انسان دلالت داده چون باب مذكور احوالات ملكوت حضرت مسيح‌را نقل كرده و همين مقدّمه در جاي بسيار از اقوال پيغمبران اعلام شده مثلاً در آيهٔ شانزدهم از فصل هفتم شموئيل

دويمين نگارش يافته است كه خانهٔ تو و مملكت تو در حضور تو ابداً پاي‌دار خواهد شد * و ايضاً در آيهٔ سيوم و چهارم مزمور هشتاد و نهم مذكور است كه * با برگزيدهٔ خود عهدي‌را بستم و با بندهٔ خود داؤد سوگند ياد نمودم كه ذريّهٔ ترا ابداً پايدار و مسند ترا پشت به پشت بر قرار خواهم داشت * و ايضاً (در آيه‌هاي ۵ و ۶ فصل ۲۳ كتاب يرمياه) * خداوند ميفرمايد كه اينك روزها مي آيد كه از براي داؤد شاخهٔ عادلي‌را بر ميخيزانم كه ملوكانه سلطنت خواهد نمود و بكام رسيده در زمين انصاف و راستي‌را بجا خواهد آورد * * و اسمي كه بر آن ناميده ميشود اينست كه يهواه صدقينو يعني خداوند صدق ما * و جاي تولّد حضرت مسيح بدين طريق (در كتاب ميكاه از فصل پنجم و آيهٔ دويم) آشكاراً پيش فرموده يعني * تو اي بيت لحم افراتاه اگرچه در ميان هزارهاي يهوداه كوچكي ليكن از برايم شخصي كه در اسرائيل سلطنت خواهد نمود كه خروجهايش از قديم و ايّام پيشين بوده است از تو بيرون خواهد آمد * و يا چنانچه اين كلمه در زبان عبراني معني داشته آن جناب در آنجا تولّد خواهد يافت و تماميء اين كلمات الهامي در حضرت عيسي مسيح وفا يافته چون اين جناب از آن ولايت و قبيله و اهل بيت و از خاندان و نسب داؤد شده و در بيت لحم تولّد يافته پس از براي اين واقعات در شهادت آناني كه انجيل‌را مرقوم ساخته اند دليل و برهاني بوده و دو فهرست مفصّل در خصوص نسل و نسب حضرت مسيح كه سلسله‌هاي طبيعي و شرعش باشد بهمين تحقيقات گواهي داده كه موافق عادت يهوديان دو فهرست مزبور با دقّت محفوظ شده و دشمنان جناب مذكور اين احوالاترا انكار نكرده و نيز بعضي از اوّل تاريخ نويسان مسيحي نشان داده اند بفهرست و حساب كه بفرمايش قيصر امپراطور روم در ايّام ولادت حضرت عيسي نوشته بود * و طوري كه پروردگار اين كلمات الهامي‌را بوفا آورده حالت تعجّب شد چون بعضي از اين اقوال ظاهراً مختلف نموده مثلاً مكان ولادت

حضرت مسیح از مسکن والدینش دور افتاده و محلّی که در آنجا مبعوث گردیده از مکان تولّدش نیز دور بوده و بدین طریق قول الهامیٔ دیگر در خصوص او وفا یافته که خدا (در آیه‌هاي اوّل و دویم از فصل نهم اشعیاه) فرموده * زمین زبولون و ارض نفتالي‌را در راه سمت دریا بکنار اردن در جلیل قبائل قومي که در ظلمت روانه شده اند نور عظیم‌را خواهند دید و ساکنان زمین سایهٔ مرگ بر ایشان نوري ساطع خواهد شد * و بدین طریق زمان ظهور کردن حضرت عیسي مسیح و قوم و قبیله و اهل بیت و جاي ولادتش که قریهٔ نه چندان بزرگ بود آشکاراً پیش فرموده شده بودند و از تکمیل یافتن کلّ علامات مذکوره در آن جناب آیا مبرهن نیست که خود مسیح موعودي اوست * و دیگر کیفیّات زنده‌گاني و صفتهاي اخلاقش با دقّت پیش‌تر اعلام گردیدند و بی شهرتي و ذلیلي و فقیري که در صورت ظاهرش نمایان شدند باین طریق نگارش یافتند یعني اشعیاه پیغمبر (در آیهٔ دویم فصل پنجاه و سیوم کتابش) فرموده که * در حضور [خداوند] مثل نهالي میروید و مثل ریشهٔ در زمین خشك شده وي‌را نه منظري و نه زیباي است وقتي که باو مینگریم نمایشي ندارد که باو رغبت داشته باشیم * و ایضاً (در آیهٔ هفتم فصل چهل و نهم آن کتاب) خداوند خلاص‌کنندهٔ اسرائیل و قدّوس وي بکسي که محقّر نفوس و مکروه طوائف و بندهٔ سلاطین است چنین میفرماید که پادشاهان تا ترا دیده بر خواهند خاست و سروران نیز * * سجده خواهند نمود * و في‌الحقیقه در چنین حالت حضرت مسیح ظهور نموده چنانچه تمامیٔ احوالات و تواریخ زنده‌گئ آن جناب جمله‌گي گواهي داده حتّي یهودیان در مغرورئ قلب خود چون انتظار پادشاه دنیوي‌را کشیده و از اقوال مذکوره غافل بودند پس از حدیث خودشان فریفته شده سنگ لغزش ده‌را یافتند در فقره‌هائي که اگر کتاب مقدّس خودرا درست تفتیش می‌نمودند شهادت در بارهٔ حضرت مسیح پیدا مي‌کردند لیکن گفتند آیا این پسر نجّار

و پسر مریم نیست پس در بارهٔ وي لغزش می یافتند * و سوار شدنش بنوع ظفر بي‌غرور براى دخول اورشلیم و خیانت داده شدنش بموجب سي عدد نقره و تازیانه و مشت و تف زدنش و میخ زدن دست و پایهاي وي و شرب آخرین از سرکه و مرّکه باو داده شد و تقسیم نمودن رختهایش و قرعه انداختن براي پیراهنش و نوع مرگ و دفنش و قیام شدن آن جناب بی آنکه تفسّخ دیده باشد پس کلّ این احوالات چونکه صریحاً پیشتر اعلام گشته و محض در حضرت مسیح با جزئیّات وقوع و وفا یافته پس سوال اینکه در بارهٔ کدام بنا کنندهٔ مذهب دیگر قولي و مقدّمهٔ مانند اینها مي‌توان آورد * و هرچند پیغمبران بني اسرائیل صورت و حالت ظاهرئ حضرت مسیح‌را چنین نموده که گویا جلال دنیوي متعلّق به آن حضرت نشده لیکن اخلاق و صفتش در قول الهام غیبی چنین وصف و بیان گشته که البتّه آن حضرت از بني آدم مرتبهٔ افضل باید داشت مثلاً اشعیاه در فصل یازدهم و آیهٔ پنجم نبوّتش فرموده * کمربند کمرش عدالت و وفا نطاق میانش خواهد بود و ایضاً (در آیهٔ ۹ فصل ۵۳) * * ظلم ننموده حیله در دهنش نبود * و ایضاً روح خداوند که روح حکمت و فطانت و روح مشورت و جبروت و روح علم و خشیّت که از خداوند است بر آن خواهد آرامید * و ایضاً (در آیهٔ ۴ فصل ۵۰) فرموده که * خداوند خدا بمن زبان فصحارا داده است تا آنکه با خسته شده‌گان بهنگام سخن گفتن عارف باشم * * و ایضاً (در آیهٔ ۱۱ فصل ۴۰) گلّهٔ خودرا مثل شبان خواهد چرانید برّه‌هارا به بازویش جمع نموده به بغلش خواهد گرفت * * و ایضاً (در آیهٔ ۳ فصل ۴۲) نئ شکاف شده‌را نخواهد شکست و فتیلهٔ بي‌نوررا منطفي نخواهد ساخت * * و ایضاً زکریاه (در آیهٔ ۹ فصل ۹) فرموده که * * اینك پادشاه تو به تو مي‌آید او عادل و رهاننده و متواضع و بر حمار * * سوار است و ایضاً اشعیاه (در آیه‌هاي اوّل و دویم فصل ۴۲) میفرماید که * اینك بندهٔ من که اورا تکیه

میدهم و برگزیدهٔ من که جانم از او راضی است روح خودرا بر او می افکنم تا از برای طوائف حکم‌را صادر سازد (۲) فریاد نکرده و آواز خودرا بلند ننموده آن‌را در کوچه‌ها مسموع نخواهد کرد * و ایضًا (در آیهٔ ۷ فصل ۵۳) مظلوم و رنج کشیده دهان خودرا نکشوده مانند برهٔ که بمقتل آورده شود و مثل گوسفندی که در برابر پشم برنده‌اش بی زبان است دهان خودرا باز نکرد * و ایضاً (در آیهٔ ٦ فصل ۵۰) پشت خودرا بضاربان و چانهٔ خودرا بموکنان دادم و روی خودرا از سرزنش و خیو نپوشانیدم * و ایضاً (در آیهٔ ۵ و ۷ فصل ۵۰) * خداوند خدا گوشم‌را کشود و من عاصی نشده باز پس نگشتم (۷) چونکه خداوند خدا مرا اعانت می‌نماید بنابراین شرمنده نخواهم شد باین خصوص روی خودرا مثل سنگ خارا کرده ام زیرا که میدانم که خجل نخواهم گردید * و در باب حضرت مسیح پس پیغمبران چه قدر فضیلت و نیک خلقی‌را پیش‌تر اعلام گردانید که بآن جناب وبس مخصوص بوده مانند حکمت و علوم و ملایمت رفتار و حلم و صاف‌دلیٔ کامل و اخلاص و طهارت قلب و روح و صداقت و مهربانی و مرحمت و فروتنیٔ نفس طبیعت صلح جوی و صبر و تحمل تمام و شجاعت و دل‌آوریٔ بلا مغلوب و شکیبائی و اعتماد مقرر و توکل تمام نسبت بخدا داشته پس کل صفات که در اقوال الهام غیبی پیش اعلام گشته بهیچ کدام از بنی آدم مگر بحضرت مسیح وبس مناسبت ندارد * و بعضی از پیغمبران کاذب ادعا نموده اند باینکه وحیٔ ربانی برای ایشان آمده که فسق و فجور خودرا حلال کرده اند اما حضرت عیسی (در انجیل یوحنا فصل دهم و آیهٔ ۳۷) فرموده * اگر من کارهای پدر خودرا بجا نمی آرم مرا باور نکنید * و ایضاً (در آیهٔ ۳۹ فصل ۵) کتابهای مقدس‌را تفتیش کنید * * که اینها هستند که در حق من شهادت میدهند * وفی الحقیقه انبیای عهد عتیقی نه تنها بظهور مسیح گواهی دادند بلکه علاوه بر آن فرمودند که صفات اخلاقش از انسانیت بهتر و افضل شده زندگی و رفتارش غریبه و بی

مثل و معجزنما خواهند بود و چون تمامیٔ اعمالش اخلاق رستگارکنندهٔ موعودرا بظهور آورده و در این باب شهادت ظاهری و باطنی موافقت کرده اند پس آیا پرظاهر نیست که اعمال مذکوره بطور عجبانه شهادت بصداقت آن جناب داده حقیقت بودنش همان فرزند یگانهٔ خدارا که داود در مزمور دویم در باره‌اش ذکر مینماید اثبات نموده اند * و در بارهٔ برکات و معجزات حضرت مسیح پس اشعیاه پیغمبر (در آیهٔ ۵ و ٦ فصل ۳۵ کتابش) پیش فرموده که * آنگاه چشمان کوران مفتوح و گوشهای کران باز خواهد شد (٦) آن زمان لنگ مثل غزال برخواهد جهید و زبان گنگ ترنم خواهد نمود * و تاریخ احوالات حضرت مسیح بیان نموده است که چنین اعمال رحمت از قدرتش مکرراً صادر شدند چون بفرمودهٔ او کوران بینا گشته و لنگان راه رفته و کران استماع نموده و لالان تکلم کردند * و رحلت حضرت مسیح مانند زندگی و احوالات عمرش بی‌نظیر شده و دیگر چنانکه قول الهام انبیا در خصوص رنجهایش بصدق و راستی وصف و بیان‌کننده بودند همچنان نسبت به نیک‌خلقی و فضیلت آن جناب بیان‌کننده هستند * و برهٔ برگزیدهٔ عید فصح که سال بسال در کل خاندان بنی اسرائیل ذبح میشد و خونش‌را بر در پاشیده و استخوانش نمی شکستند پس این بره از رنج و قتل حضرت مسیح علامت بوده و نیز تقریب نمودن ابراهیم خلیل پسر خود اسحق‌را از برای قربانیٔ سوختنی و نصب شدن ماری که حضرت موسی (بطوری که در فصل ۲۱ کتاب اعداد از آیهٔ ٦ تا ۹ مذکور است) از برنج ساخته بود در میان بنی اسرائیل در بیابان که خلق مار زده باو نگریسته شفا می‌یافتند و دیگر بسیار از قواعد شرع بنی اسرائیل نشان به رحلت حضرت مسیح داده و علاوه بر این بسیار فرمایشات انبیا دلیل به رنج وسیاست حضرت مسیح میدهند که از آن جمله زکریاه نبی در بارهٔ جناب مذکور (در فصل سیزدهم و آیهٔ هفتم نبوتش) مرقوم ساخته که * خداوند

لشکرها میفرماید که ای شمشیر بر ضد شبان من و شخص مقرب من بیدار شو شبان‌را بزن تا آنکه گوسفندان پراکنده گردند * * و ایضاً (در فصل دوازدهم و آیهٔ دهمش) فرموده که * بر خاندان داود و ساکنان اورشلیم روح توفیق و تضرع‌هارا خواهم ریخت و بر من که ایشان سوراخ کردند خواهند نگریست و از برایش نوحه‌گری * * خواهند نمود * و اما اشعیاه پیغمبر که با فصاحت تمام جلال ملکوت آیندهٔ آن جناب‌را وصف و بیان مینماید با صحت تاریخ‌نویس احوالات آن زحمت‌کش پیش فرموده یعنی ذلت و رنجها و امتحان و سکرات‌را که پیش از فتح‌هایش رستگارکنندهٔ عالم بایست بکشد و مورخان احوالات حضرت مسیح گویا حرف بحرف پیش فرمودهٔ وی شرح و اثبات نموده اند مثلاً اشعیاه (در آیهٔ ۳ فصل ۵۳ کتابش) در بارهٔ وی میفرماید که او خوار و در میان آدمیان مردود * * میشود * و در مقابل این (در آیهٔ ۱۱ فصل اول انجیل یوحنا) مرقوم گشته که * بسوی خاصان خویش آمد و ایشان نه پذیرفتندش * * و ایضاً در آیهٔ ۲۰ فصل ۸ انجیل متی مکتوب است که * * جای سر نهادن نداشت * و ایضاً (در آیهٔ ۱۴ فصل ۱۶ انجیل لوقا * * اورا تمسخر نمودند * * و دیگر در آیهٔ ۳ فصل ۵۳ اشعیاه پیش فرموده که * * صاحب غمها و شناسندهٔ درد بود * * و باز در آیهٔ ۳۵ فصل ۱۱ انجیل یوحنا مذکور شد که حضرت عیسی نزد قبر لعازر بگریست * و در آیهٔ ۳۷ فصل ۲۳ انجیل متی مرقوم است که ای اورشلیم اورشلیم که کشندهٔ پیغمبران و سنگسارکنندهٔ آنان که بتو فرستاده شده اند میباشی چند بار خواسته ام که فرزندان ترا چنانچه مرغ جوجه‌های خودرا در زیر بال خویش جمع مینماید جمع نمایم و ابا نمودید و دیگر از بی وفائی و بی رحمیٔ مردمان الم‌را دیده و از بار منافقت گناه‌کاران متحمل گردیده و این کلمات بنحوی که در آیهٔ ۳۹ فصل ۲۶ متی مذکور است از لب‌هایش جاری شده که * ای پدر من اگر ممکن باشد این جام از من بگذرد لیکن نه چنانچه خواهش من است بلکه چنانچه خواهش تواست * و ایضاً

در آیهٔ ۴۶ فصل ۲۷ در انجیل متی مکتوب است که * الهی الهی از بهرچه مرا وا گذاشتهٔ * و ایضاً در آیهٔ ۳ فصل ۵۳ اشعیاه است که * مثل کسی که از او روگردان میشوند و حقیر شده که اورا بحساب نیاوردیم * و مقابلش در آیهٔ ۵۶ فصل ۲۶ متی این باشد که * کل شاگردانش اورا وا گذاشته گریختند * و دیگر (بطوری که در آیهٔ ۴ فصل ۱۸ انجیل یوحنا نگارش یافته است) یهودیان در باب آزاد کردن یک محبوسی موافق عادت‌شان در عید فصح به پیلاطس حاکم رومی فریاد کنان گفتند * نه اینرا [که عیسی باشد] بلکه برعباس‌را رها ده و حال اینکه برعباس مزبور مرد راه‌بر و قاتل بود * و دیگر در آیهٔ ۳۶ فصل ۲۳ لوقا است) * که سپاهیان نیز اورا استهزا نمودند * و باز (در آیهٔ ۲۹ فصل ۲۷ متی است که * * پیش روی وی زانو زده استهزا کنان گفتند سلام ای پادشاه یهود و فهرست رنجهایش مختصراً (در آیهٔ ۴ تا ۱۰ فصل ۵۳ اشعیاه) بدرستی که رنجهای مارا برداشته و غمهای مارا کشیده است اما ما اورا بطوری بحساب آوردیم که از خدا کوفته و مضروب و مبتلا است (۸) * * حین قطع شدنش از زمین زنده‌گان بسبب عصیان قوم من صدمه باو واقع شد * و بدرستی در عین عمرش مصلوب گردید و دیگر در آیهٔ ۹ فصل مذکور نگارش یافته است که * اگرچه مزار اورا با شریران تعیین نموده بودند اما بعد از مردنش با متمولان بود * * والبته قبر آن جناب با شریران تعیین شده یعنی با دو نفر دزد که او همراه ایشان مصلوب گردیده بود اما یوسف از شهر ارمثیه مردی غنی آمده و جنازهٔ حضرت عیسی‌را خواهش نموده پس اورا در قبر نوی خویش مدفون ساخت * و نیز (در آیهٔ دهمش) مکتوبست که با گناهکاران محسوب شد * و بدرستی یهودیان برعباس دزد مذکوررا از آن جناب بیشتر اندیشیده تا آخراً حضرت مذکور در میان دو نفر دزد مصلوب گشته و یهودیان (موافق مضمون آیهٔ ۳۰ فصل ۱۸ انجیل یوحنا) به پیلاطس حاکم آن بلاد گفتند که * اگر این کس بدکار نمی بود اورا بتو تسلیم نمی کردیم

و دیگر اِشَعیاه در آیهٔ ۱۴ فصلِ ۵۲ نبوتَش فرموده که * نظر بضعیف بودنِ سیمایش
از سائر کسان و نحیف گردیدنِ زیبائیش از بني آدم پس وغیره * * و بدونِ
اینکه در انجیل با دقت بیان شده لیکن این قولِ الهامي بنهایتِ تمام وفا
یافته چون عرقِ خونبار و تأثیراتِ تاجِ خار و تُف و سیلي و ضرب زدنَش
رو و زیبائیءِ ویرا قبیح ساخته چنانکه در انواعِ فقره‌هاي انجیل مرقوم است
و علاوه بر این از جهتِ تازیانه و میخها که بر دست و پایش زده شده و پهلویش
که با نیزه مجروح و سوراخ کردند آري از جهتِ کلِ این عذاب‌ها صورتِ حضرتِ
عیسي از صورتِ بني آدم بیشتر زیان پزیرفته بر هم گردید * پس تمامیءِ این
احوالات در قولِ الهامِ غیبي اعلام گشته وهم بعلم و شریعتِ انجیل منسوب
شده مثلاً (در فصلِ ۵۳ اِشَعیاه در آیهٔ سیزدهمش) فرموده اند که * جنابِ مذکور
عالي و سرافراز و بسیار رفیع خواهد گشت وایضاً (در آیهٔ اوّل و ۲ همان فصل
مسطور است) * کیست که به خبرِ ما ایمان آورده است و برکیست که بازوي
خداوند کشف گردیده است (۲) زیرا که در حضورش مثلِ نهالي میروید و
مثلِ ریشهٔ در زمینِ خشك شده ویرا نه منظري و نه زیبائي است وقتي که
باو مي‌نگریم نمایشي ندارد که باو رغبت داشته باشیم * و در این آیات
حالتِ مسکینيءِ حضرتِ مسیح مذکور شده که از همان سبب یهودیان باو
ایمان نیاوردند و دیگر اِشَعیاه (در آیهٔ ۵ فصلِ ۵۳) فرموده است که * بسببِ
معصیتهاي ما مجروح وبجهتِ گناهانِ ما کوفته شد عقوبتِ سلامتيءِ ما بر او
بود و از آسیبهاي وي شفا بما رسیده است که در انجیل (از آیهٔ ۲۴ فصلِ ۲
رسالهٔ اوّلِ پطرسِ حواري) مقابل دارد یعني * او گناهانِ مارا بر بدنِ خود بر
دار متحمل شد تا که ازگناهان عریان گشته در راستي زنده گردیم و بسببِ
ضربِ او شفا یافتیم * و ایضاً (در آیهٔ ۶ فصلِ ۵۳ اِشَعیاه نوشته که) * همه‌گيءِ
ماها مثلِ گوسفندان آواره گردیدیم [آري] برگردیدیم هرکس براهِ خود و خداوند
گناهانِ تمامیءِ ماهارا باو راست آورد که این قول درانجیل (از آیهٔ ۲۵ فصلِ

۲ رسالهٔ اوّلِ پطرس) نظیر دارد که در آن بدین مضمون مرقوم است که *
شما بودید چون گوسفندانِ گمراه لیکن الحال بسوي شبان و ناظرِ نفوسِ
خود برگردیدید و ایضاً (در آیهٔ ۹ فصلِ ۵۳ اِشَعیاه است که) * * ظلم
ننموده حیله در دهانَش نبوده و ایضاً (در آیهٔ ۱۰ همان فصل مرقوم است
که) خداوند بکوفتنِ و رنجانیدنَش راضي شد * که نظیرِ این قول از انجیل
(در آیهٔ ۲۲ فصلِ ۵ رسالهٔ ۲ پولُس باهلِ قرنتُس) این بوده یعني * [خدا] آنکسی
که گناهرا نشناخت در راهِ ما کفارهٔ گناه قرار داد * و تمامیءِ این اقوالِ
انبیا بحضرتِ مسیح مناسبت داشته چون ذلیلي و فضیلت و از یهودیان
انکار شدن و نیز فروتني و رنج و سکرات و مردانه‌گي و محبتِ آن جنابرا
بالکل وصف و بیان نموده که درین حالتِ تنگنائي دهانِ خودرا مگر بجهتِ
التماس از براي گناهکاران نگشود * و این احوالات ظاهر مي‌سازد که چگونه
بجهتِ تقدیراتِ خدا جنابِ معصومِ مذکور رنج و عذاب‌را دید و نیز بعبادتِ
کامل حتي مرگ تعیین شد لیکن خداوند ظاهراً بندهٔ صادقش‌را ترک کرده
هرچند آن حضرت که بنهایتِ تمام بي‌گناه و معصوم بود از براي گناهکاران
عقوبت را برده و قومهاي بسیاررا از جهتِ قربانِ کفارهٔ خود طاهر گردانید
و ایشان‌را بعلتِ حکمت و دانشِ خود تصدیق نمود و (موافقِ قولِ الهامي
در آیهٔ ۱۱ فصلِ ۵۳ اِشَعیاه) ثمرِ رنجِ جانِ خودرا دیده راضي شد * خلاصه
پروردگار وعدهٔ خودرا در آیهٔ ۱۲ همان فصل وفا نموده * بزرگان‌را بآن جناب
قسمت داد که تا عظمارا بجاي یغما تقسیم نماید سبب اینکه جانِ خودرا
بمرگ تسلیم نموده با گناهکاران محسوب شد و هم گناهِ بسیاران‌را برداشته
از براي عاصیان شفاعت نمود * * و قولِ الهامِ غیبيءِ مذکور عدم اعتقادِ
یهودیان‌را گواهی بر خلافِ ایشان گردانیده و نیز بدناميءِ صلیب‌را بحجتِ
دینِ مسیحي مبدل ساخته وهم صورتِ مختصررا از مذهبِ حق و اعجازش
تحریر نموده اند چون چنین مرقوم شده و چنین لائق بوده که حضرتِ

مسیح موافق قول مقدّس معقوب شود و همچنین حواري (بمضمون آیهٔ ۴۳ فصل ۱۰ اعمال حواریان) گواهي داده یعني * همه‌گيء پیغمبران بر او شهادت دادند که هر کس که بر وي ایمان آورد آمرزش گناهش‌را باسم وي خواهد یافت * و یهودیان هنوز همان اقوال نبوي‌را نگاه داشته و محافظت کرده اند و نیز بهر سمت زمین مشهور گردانیده اند و با وجود اینکه آن اقوال بخلاف اعتقاد خودشان آمده و چنین آشکارا گواهي‌را داده در بارهٔ رستگارکنندهٔ که اوّل عقوبت‌را دیده من بعد افضل گردیده پس این احوالات در بارهٔ دین مسیحي حجّت و برهان میگردد * و از احوالات گذشته پس معلوم شده که اقوال انبیا آشکارا و صریح بکیفیّات و رنجهاي حضرت مسیح شهادت میدهد و چون یهودیان بقدیمیّت و صحّت اقوال انبیا گواهي کرده اند و حواریان و تاریخ‌نویسان بت‌پرست در باب همین تحقیقات شاهد شده اند پس در بارهٔ وقوع یافتن کل این اقوال انبیا دلیل و حجّت کامل و تمام گردیده است * و امّا همان قول مقدّس اخلاق صاحب انجیل‌را تنها نموده بلکه صفات خود انجیلرا هم بیان ساخته و علاوه براین عظمت ملکوتشرا وصف و بیان نموده مثلاً خداوند (در آیهٔ ۱۸ و ۱۹ فصل ۱۸ توریهٔ مثنّي) فرموده * از براي ایشان پیغمبریرا مثل تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد و کلام خودرا بدهانش خواهم گذاشت تا هر آنچه که باوامر میفرمایم بایشان برساند و واقع میشود شخصی که کلمات مرا که او باسم من بگوید نشنود من از او تفتیش میکنم * و ایضاً اشعیاه پیغمبر در آیهٔ ۶ و ۷ فصل نهمش فرموده که * * از براي ما ولدي زائیده و براي ما پسري عطا کرده شده است که سلطنت در دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و واعظ و خداي کبیر و والد جاوید و سرور سلامت خوانده خواهد شد (۷) ازدیاد سلطنت و سلامتیش‌را برتخت داؤد و در مملکتش انجامي نی تا آنکه آن‌را بعدالت و صداقت از حال تا به ابد ثابت و بر قرار نماید و غیرت خداوند لشکرها این‌را بجا خواهد آورد * و ایضاً (در آیهٔ

اوّل و سیوم و چهارم فصل یازدهمش) مذکور است که * نهالي از تنهٔ یشّي برآمده (۳) و او * موافق منظور نظرش حکم و مطابق مسموع گوشهایش تنبیه نخواهد فرمود بلکه ذلیلان‌را بعدالت حکم و براي مسکینان زمین براستي تنبیه خواهد نمود * و ایضاً (در آیهٔ ٦ فصل ۴۲) فرموده * منکه خداوندم ترا بصدق خواندم دست ترا گرفته ترا نگاه خواهم داشت و ترا بجاي عهد قوم و نور طوائف * * و براي گشودن چشماي کور خواهم داد * و ایضاً (در آیهٔ ۳ و ۴ فصل ۵۵) فرموده * گوش خودتان‌را فرا داشته به من بیائید و بمن گوش دهید و جان شما زنده مانده من عهد جاویدرا که به رحمتهاي وعده کرده شدهٔ به داؤد مشتمل است با شما خواهم بست (۴) اینکه من اورا بجهة امّتها شاهد بلکه بجهة امّتها پیشوا و فرمانفرما خواهم گردانید * و ایضاً (در آیهٔ ۲۳ و ۲۵ فصل ۳۴ حزقیّل) فرموده * بر ایشان شبان یگانهٔ نصب خواهم نمود که ایشان‌را خواهد چرانید * * (۲۵) و عهد سلامتي‌را با ایشان خواهم بست * * و ایضاً (در آیهٔ ۲۲ تا ۲۵ فصل ۳۷ همان کتاب است که) * ایشان‌را در زمین در کوه‌هاي اسرائیل یك امّت گردانیده از براي همه‌گيء ایشان یك ملك سلطنت خواهد نمود و بار دیگر دو امّت نبوده بدو مملکت بار دیگر تقسیم نخواهند شد (۲۳) و بار دیگر از اصنام خود و مکروهات خود و همه‌گيء معصیتهاي خود ملوّث نخواهند شد و من ایشان‌را از تماميء مسکنهایشان که در آنها گناه ورزیدند خلاصی خواهم داد و ایشان‌را طاهر نموده ایشان از براي من قوم و من از براي ایشان خدا خواهم بود (۲۴) و بندهٔ من داؤد پادشاه ایشان خواهد بود و براي همه‌گيء ایشان شبان یگانه خواهد شد که ایشان در احکام من رفتار نموده فرائضم‌را منظور داشته آنهارا بجا خواهند آورد (۲۵) و در زمیني که ببندهٔ خود یعقوب دادم که در آن پدران ایشان ساکن بودند سکونت خواهند نمود و در آن ایشان و پسران ایشان و پسران پسران ایشان تا به ابد ساکن خواهند بود و بنده‌ام داؤد دائماً

سلطان ایشان خواهد بود * و دیگر (از آیهٔ ۳۱ تا ۳۴ فصل ۳۱ یرمیاه مسطور است که) * اینك خداوند میفرماید که روزها مي آیند که من با خاندان اسرائیل و خاندان یهوداه عهد تازهٔرا خواهم بست (۳۲) نه مثل عهدي که با پدران ایشان بروزی که ایشان‌را جهة بیرون آوردن ایشان از زمین مصر دست گرفته بستم که ایشان عهد مرا شکستند و خداوند میفرماید که از براي ایشان بجاي شوهر بودم (۳۳) اما خداوند میفرماید عهدي که بعد از آن ایام بخاندان اسرائیل مي‌بندم این است که شریعت خودرا به درون ایشان نهاده آن‌را در قلب ایشان خواهم نوشت و از براي ایشان خدا بوده ایشان نیز بمن قوم خواهند بود (۳۴) و بار دیگر کسي به همسایه‌اش و شخصی به برادرش تعلیم داده نخواهند گفت که بخداوند اعتراف نما زیرا خداوند میفرماید که همه‌گئ ایشان از کهین و مهین بمن اعتراف خواهند نمود هنگامي که عصیان ایشان‌را عفو نموده گناه ایشان‌را بار دیگر ذکر ننمایم * و در اقوال مذکوره مکاشفات آینده و کامل از تقدیرات خدا در بارهٔ دین با دقت پیش‌تر اعلام شده و نیز مکرر پیش فرموده که این برکات موعود باید از سرحد مملکت بني اسرائیل تا بآفاق برسد مثلاً (در آیهٔ ۶ فصل ۴۹ کتاب اشعیاه) خداوند در شأن حضرت مسیح فرموده * سهل است که تو بندهٔ من بوده اسباط یعقوب‌را بر پا داري و محفوظ شده‌گان اسرائیل‌را برگرداني پس ترا نور طوائف میگردانم تا آنکه الي کرانهاي زمین نجات دهندهٔ من باشي و مادامي که بسیاري از اقوال انبیا در بارهٔ جلال و عظمت ملکوت و سلطنت حضرت مسیح وصف و بیان شده همچنین قول مذکور با دقت صفات و برکات انجیل‌را با تفصیل تاؤیل نموده و نیز شرطهارا که براي رستگارئ انسان مقرر شده آشکارا فرموده در همین اقوال انبیا که چندین صد سال قبل از ظهور آن جناب الهام گردید * و در انجیل که بزبان یوناني یوانگلیؤن باشد و ترجمهٔ آن مژدهٔ خیر باشد حضرت مسیح خلق‌را مخاطب ساخته

تا آنکه آناني که خسته و متحمل باره‌هاي سنگین شده نزد او آیند پس براي روح خودشان استراحت‌را یافته * و آن جناب رسول سلامت بوده و چنانکه خود فرموده از این جهة آمده که خودش‌را براي کفارت گناهان جهان قربان و فدا نماید و دیگر که تکلفات خدارا بانسان هویدا کند و جناب مذکور انجیل توفیق خدارا آشکار و جاري گردانید و هنوز کلماتش مشتمل بصلح میان حق تعالي و انسان است پس حکمش حکم محبت شده و کل واجبات شریعتش همین تأثیرات داشته که انسان‌را براي سعادت جاویداني مهیا گردانیده * مثلاً (در آیهٔ ۹ فصل ۹ زکریاه) فرموده که * اي دختر صیون بسیار شاد باش و اي دختر اورشلیم گلبانگ بکش اینك پادشاهت بتو مي‌آید * و ایضاً (در آیهٔ ۷ فصل ۵۲ اشعیاه) فرموده که * بر کوه‌ها پایهاي مبشري که خبر سلامتي میدهد [آري] مبشر نیکوئي‌ها و خبر دهندهٔ نجات که بصیون میگوید که خدایت سلطنت مینماید [پایهایش] چه خوشنما است * و ایضاً (در آیهٔ اول ۶۱ اشعیاه) فرموده که * روح خداوند خدا بر من است چونکه خداوند مرا مسح کرده است تا آنکه به ستم‌رسیده‌گان مژدهٔ خیر بدهم و مرا فرستاده است که تا شکسته‌دلان‌را به کرده آزادي به اسیران و کشودن محبس بزندانیان ندا نمایم و سال پسندیدهٔ خداوندرا منادي کنم و چون حضرت عیسي گاهي در کنیسهٔ یهودیان این کلمات‌را از شریعت و قول الهامي خوانده پس (به نحوي که در آیهٔ ۲۱ فصل ۴ انجیل لوقا مسطور است) فرمود که * * امروز این کتاب تکمیل یافته است در گوشهاي شما * و آن جناب معلم و رسول صدق و سلامت بوده و محض تنها در او قول مذکور وفا و وقوع توانست یافت و پیغمبران چند همان اخلاق و صفات ملکوتش‌را نشان داده اند و از آن جمله دانیال (در آیهٔ ۲۴ فصل ۹ نبوتش) فرموده که * براي قومت و شهر مقدست هفتاد هفته تعیین شده است جهة انجامیدن عصیان و اتمام رسانیدن گناه و کفاره نمودن خطا و آوردن عدالت

دائمی و تکمیل نمودن رؤیا و نبوّت و جهة مسح نمودن قدس قدّوسین * و دیگر زکریاه نبي (در ابتداي فصل ١٣ نبوتش فرموده که * در آن روز براي خاندان داود و ساکنان اورشلیم جهة [تطهیر] گناه و نجاست چشمهٔ کشاده خواهد بود * و باز (در آیهٔ ٧ فصل ٥٥ اشعیاه است که) * شریر راه خودرا و مرد فاسق افکار خودرا ترک کرده بخداوند بازگشت نماید که ويرا رحمت خواهد فرمود و بخداي ما که زیاده بخشنده است * و ایضاً حضرت مسیح براي همین مسیح مبعوث شده که تمامیٔ ماتمیانرا تسلّي دهد و براي آناني که در صیون غم خوردند تعیین شده بود که ایشانرا بجاي خاکستر عزّت و در جاي ماتم روغن شادماني و بدل روح کدر خلعت مدح بدهد و در انجیل سلامت این برکات موعود وقوع و وفا یافته که آنچه بسیاري از پیغمبران و عالمان مشتاق دیدن آن بوده و ندیده اند پس ما در این زمان آن احوالاترا مشاهده کردیم و اقرار شده که دین مسیحی در بعضي از اوقات از جهة فسق و فجور مردمان متغیّر و متبدّل گشته لیکن این احوالات هم در قول الهامي پیش‌تر اعلام گردیده و نیز تعصّب و غیرت باطل مکرمت دین حقرا آلوده و تاریك گردانیده که حیله و ظلم و خون‌ریزي جمال کامل ایمانرا پوشیده امّا خود دین حضرت عیسي چنانچه محقّق و مطهّر از قول آن جناب و از کلمات حواریانش بنا گشته پس صفات و تأثیرات این دین چنین بوده که بر روي زمین باعث سعادت عموم باشد چون اخلاق صادق و آداب وخصلتهاي نیك‌را مستحکم و واجب گردانید و حالت انسانرا بهتر نموده و طبیعتشرا کامل ساخته چون این شریعت صادق و نسبت برفتار و سلوك انسان قانون کامل شد و تأثیر دین مذکور آیین بت‌پرستي‌را تمام ساخته پس عبادت خداي واحدرا بکلّ انسان تعلیم داده و واجب کرد بر هر کسي که ایمان آرد پس باو وعدهاي بسیار نموده و طریق کفّارت براي گناه بیان کرده و براي حلیم دلان مژدهٔ خیر شد پس دل شکسته‌را بسته و بجاي ماتم روغن شادماني‌را

آورده و بدل روح کدر خلعت مدح میدهد یعنی تسلّئ تمام داده که هرچند انسان بکلّ مشقّت دنیا متحمّل شده شاد میگرداند * و بجهة اثبات کلّ این اقوال الهامي بشهادت یهودیان و یا بگواهئ مسیحیان اوّلین و یا بهیچ شاهد دیگر احتیاجي نبوده چون وقوع یافتن قول مذکور از واقعات آزمایش شده و نیز علوم و قواعد انجیل بنهایت تمام موافق اقوال غیبئ مقدّس در این باب میباشد * وهرگاه یکي از مذاهب ناپاك و حقیر و فاسد و بي‌رحم که در دنیا برپا شده هنگامي که این قول غیبي الهام گردیده پس باچنین مذاهب اگر دین مسیحیرا مقابله نمائیم افضلیّت انجیل في‌الفور هویدا میشود چون در آن ایّام بت‌ها پرستیده میشد و شرارت ایشان انسانیّت‌را رسوا و پلید گردانیده و دیگر بت‌پرستی عموم بوده و هر جا که غالب آمده پس خلق عزّت بلندتر از حقارت سجده کردن بچوب و سنگ تراشیده ندانستند و بعضي از اوقات بحیوانات هم عبادت میکردند * و در هر مکان قربان‌هارا مذبوح ساخته و خیلي از اوقات انسان نیز نزد مذبح بتّان ذبح و قتل مي‌شدند هنگامي که طریق کفّارت براي گناه غیر معلوم بود و الحال به بسیار ممالك زمین نگریسته که بآنجا نور ایمان نرسیده پس در آن ولایت از قواعد مذهب باطل و اعمال فاسد تماشاهاي کراهت آور بسیار بنظر مي‌آید و قول الهامي نظر بفضیلت دین مسیحي تفتیش شده پس انکار نتوان کرد که اقوال انبیا نسبت بمرتبه و برکات دین انجیل که سلامت‌گوي باشد کلاً محقّق گردیده وقوع یافته است * و امّا در تحقیق کردن اقوال غیبئ قدیم و مقدّس که آیا وقوع یافته و یا نه پس نسبت بشهادت حق کسي نخواسته که منافق بقدر ذرّهٔ از وسواس و شبههٔ خود ترك کند در خصوص چیزي که موافق عقل میتوان شك نمود چون بسیار از اقوال الهامي هست که بحقیقت آنها هر فردي از افراد مسیحي شاهد بوده و نیز بوقوع یافتن آن قول منافقان گواهي داده اند مانند این احوالات که انجیل از اورشلیم صادر شده پس

اکثر یهودیان اورا انکار کرده و دیگر که اوّلاً قدرت انسانی و دنیوی دین مذکوررا ممانعت و ظلم نموده پس من بعد بت‌پرستی در پیش آن دین شکست یافت و اینکه پادشاهان باو مطیع گردیده و اورا مدد نمودند پس همین دین زمانهای بسیار مانده و در خیلی از ممالك متمّر شده پس این مقدمات و تحقیقات که آشکارا پیشتر اعلام گشته بدقّت وفا و وقوع یافته اند * وموافق این احوالات پس در قول الهامیء اشعیاه (در آیهء ۳ فصل ۲) مرقوم شد که * شریعت از صیون و کلام خداوند از اورشلیم بیرون خواهد آمد * و ایضاً (در آیهء ۱۴ فصل ۸ اشعیاه) فرموده که * او بجای مقام مقدّس خواهد بود امّا از برای هر دو خاندان اسرائیل سنگ لغزش ده و صخرهء صدمه رسان و از برای ساکنان اورشلیم تله و دام خواهد بود و ایضاً * (در آیهء دویم مزمور دویم) مرقوم است که * پادشاهان زمین برخاستند و سروران بخلاف خداوند و بخلاف مسیحش با هم دیگر همعهد شدند * و بهمین طریق حضرت مسیح بارها پیش خبر داده از ظلمی که تابعانش خواهند دید و از عاقبت خیر دین انجیل باوجود خصومت مخالفانش * و ایضاً در قول الهام غیبی (در آیهء ۱۷ و ۱۸ فصل ۲ اشعیاه) مرقوم است که * * در آن روز خداوند بانفراده متعالی خواهد بود و بتان‌را بالکل برطرف خواهد کرد * و ایضاً (در آیهء ۲۵ فصل ۳۶ حزقیل) خداوند میفرماید که * * شمارا از تمامیء نجاسات خودتان و همه‌گیء اصنام خودتان طاهر خواهم گردانید * و ایضاً (در آیهء دویم فصل سیزدهم زکریاه) مکتوب است که * اسامیء اصنام‌را از روی زمین قطع خواهم کرد که بار دیگر بخاطر آورده نخواهند شد * * و ایضاً (در آیهء ۷ فصل ۴۹ اشعیاه مرقوم است که * * خداوند بکسی که * * بندهء سلاطین است میفرماید که پادشاهان تا ترا دیده برخواهند خاست و سروران نیز سجده خواهند نمود * و ایضاً (در آیهٔ ۳ فصل ۶۰ همان پیغمبر) مکتوب است که * قبائل بنور تو و ملوک به ضیاء طلوع تو گردش خواهند کرد * و (در آیهء ۲۳ فصل

۴۹) مذکور است که * ملوکان مربّی‌ات و ملکه‌هایشان دایه‌ات خواهند شد * و ایضاً در آیهء دویم فصل شصت و دویم همان پیغمبر فرموده است که * طوائف صداقت ترا خواهند دید * و ایضاً (در آیهء ۵ فصل ۵۵ اشعیاه) خداوند فرموده است قومی که مرا نشناخته باسم من خوانده خواهد شد * و ایضاً (در آیهء ۱۰ فصل ۱۱) مکتوب است که * در آن روز ریشهء یشّی بجای علم قومها خواهد ایستاد و آن‌را طوائف تجسّس خواهند نمود * * و ایضاً (در آیهء سیوم فصل پنجاه و پنجم) مسطور است که * من عهد جاویدرا با شما خواهم بست * و ایضا (در آیهء ۵ همان فصل) * اینک قومی که ندانستهء دعوت خواهی کرد و خلقی که بتو عارف نبودند بتو خواهند دوید * * و هنگامی که اقوال الهامیء مذکوره اعلام گشته بود هرچند در تمامیء عالم از آن ملکوت روحانیء آینده اثری مطلقا وجود نداشت مع هذا آشکارا از راه نبوّت خبر دادند که دین مطهر الهی که در آن عصر بولایت کوچک یهودیه محدود شد آخراً بتمامیء قبائل تا به آفاق دنیا خواهد رسید * و این تحقیقات بسیار مشهور گشته که دین و مذهب که تقوی و تقدّس و محبّت‌را نسبت بخدا واجب گردانیده یعنی دینی که انسان‌را از هر رسوم گران و از هر قانون بی‌رحم خلاصی بخشیده و دیگر برکات بهترین‌را آورده پس برخاستن دین مذکور در ولایت یهودیه آشکار میباشد در میان قومی که از هر قبیله بطمع‌کاری ضرب‌المثل و صاحب غرض بودند و علاوه بر این دین مزبور هرچند اوّلاً ظلمی‌را دیده و یهودیان اورا انکار کردند لیکن در میان قبائل بسیار متمّر و مشهور شده و هم آنانی‌را رسیده که از مقام اصل آن مذهب مساکن خیلی دور داشتند و دیگر همه‌گی‌را تکلیف نموده که آمده با برکاتش بهره‌مند گردیدند چونکه در میان طوائف و حالات انسان تفاوت نمیگذارد * و یکی از شعرای لاطین که از اهل قدیم روم و ایتلی باشد در ایام ابتدای دین مسیحی زنده‌گانی کرده پس او گفته که اهل انگلیستان وحشی بوده و نزدیك

میشد که از تمامیء دنیا منقسم و بیرون شوند و لیکن هرچند مملکت مزبور از ولایت یهودیه بسیار دورتر افتاده از مسافتی که میان او و روم باشد امّا شریعتی که از اورشلیم در آمده بوساطت صفات و تأثیراتش لقب وحشی‌را از نام بریتن یعنی انگلیس برداشت پس در این جزیرهء دور قول الهام غیبی ظهور و وفا یافته که البتّه ملکوت حضرت مسیح یعنی معرفت انجیل تا بجای دورترین دنیا رسیده و در این زمان از یك جزیرهٔ دور دست تا بدیگری نگریسته و از بحر شمال تا به بحر جنوب و از یک طرف دنیا تا بطرف دیگر ملاحظه کرده اینك در ولایات بسیار بت‌پرستی تمام گردیده عادات بی‌رحمی و ستمکاری محو شده اند و اگر سوال کرده شود که چگونه محو گردیدند جواب اینکه از تأثیر خبر انجیل بوده است * و بدان که این احوالات هنگامی بوده که هیچ نور الهی در دنیا نبود مگر کمی و آن هم محض بولایت یهودیه درخشیده پس در چنین حین که کل قبائل در اطراف ولایت مذکور نسبت بمعرفت دین در ظلمت تمام و در ادیان باطل و در بت‌پرستی ذلیل و گرفتار شده بودند و در حالتی که مردمان از برای خودشان بتها از چیزهای پوچ ساخته یعنی در ایامی که مردمان بعد از وفات از اهل آسمان شمرده میشدند جهتی که در بارهء ظلم و گناه از دیگران بیشتر مشهور بودند و بر خلق تعدی‌را زیاد کرده و دیگر در وقتی که عادات فاسدترین بجای عبادت دین میکردند و چون داناترین قبائل زمین که طائفهء یونان باشد بخدای نا معلوم و ناشناخته مذبح‌را بنا ساخته و بعدد بت‌های خودشان حد نگذاشته ایامی که یکی از عارف‌ترین عالمان بت‌پرست و بهترین ادیبان ایشان که افلاطون باشد در خصوص یافتن حق بوساطت قدرت انسانی ناچار شد پس خواهش نموده که قول و رسمی از الهام الهی صادر گردد و چون محض الهام هادیء امین و یقین میباشد و علاوه بر این در زمانی که بنده از آزاد خیلی بیشتر بوده و در هنگامی که

از ظلم دنیوی و از بنده‌گیء روحانی هیچ امید رستگاری نمانده پس درچنین ایام قول الهام غیبی در زمین بنی اسرائیل آواز و خبر نمود نسبت بروز روشن‌ترکه باید بردنیا طلوع کند که آن بتحقیق نوری بوده که درجای ظلمت درخشیده چون ظهور حضرت مسیح وعده و تعیین گردیده بود و نیز ملکوت و سلطنت روحانیء آن جناب بدین طریق در اقوال انبیا پیشتر اعلام و معین گشته مثلاً (در آیهٔ ١٧ فصل ٢۴ سفر اعداد) فرموده که * اورا خواهم دید امّا حال نی اورا مشاهده خواهم کرد امّا نزدیك نی * و ایضاً (در آیهٔ ١٧ مزمور ٧٢ است که) اسم او ابداً بماند و اسمش مثل آفتاب باقی بماند در او مردمان برکت خواهند یافت و تمامیء قبائل اورا خجسته خواهند گفت و از آیهٔ ٨ همان مزمور * از دریا تا بدریا و از نهر تا به اقصای زمین سلطنت خواهد نمود و ایضاً (در آیهٔ ٨ مزمور ٢) * در بارهء آن جناب خداوند میفرماید * از من سؤال نما که طوائف‌را میراث تو و کرانهای زمین‌را ملك تو خواهم کرد و ایضاً (در آیهٔ ٢٧ مزمور ٢٢) تمامیء کرانهای زمین ذکر نموده بخداوند رجوع خواهند نمود و همه‌گیء دودمانهای قبائل در حضور تو سجده خواهند کرد * و ایضاً (در آیهٔ ٦ فصل ۴٩ اشعیاه) مرقوم است که * * ترا نور طوائف میگردانم تا آنکه الی کرانهای زمین نجات من باشی * و ایضاً در آیهٔ ٥ فصل ۴٠ همان کتاب است که * جلال خداوند جلوه‌گر میگردد که تمامیء بشر جمیعاً خواهند دید زیرا که دهان خداوند چنین فرموده است * و ایضاً (در آیهٔ ۴ فصل ۴٢ اشعیاه) غفلت نکرده تعجیل نخواهد نمود تا آنکه حکم‌را بر زمین قرار دهد و جزائر منتظر شریعتش باشند * وایضاً (در آیهٔ ٧ فصل ٢٥) در این کوه رو پوشی که بر تمامیء قومها پوشیده است و ستری که بر تمامیء قبائل گسترده است بر خواهد چید * و ایضاً (در آیهٔ اوّل فصل ٦٥) بکسانی که مرا طلب ننمودند جواب دادم و بآنانی که مرا جستجو نکردند حاضر شدم و بقومی که باسم من خوانده نشدند گفتم که اینك من اینك من * و ایضاً

(در آيهٔ ٢ فصلِ ٢ اشَعْيَاه) فرموده كه در ايّامِ آخرين واقع ميشود كه كوهِ خانهٔ خداوند بسرِ كوهها بر قرار و بر تلّها رفيع‌تر خواهد شد و تمامئ طوائف بسوي آن روان خواهند شد * و ايضاً (در آيهٔ ١٠ فصلِ اوّلِ هوشيع) مرقوم است كه * * در مقامي كه بايشان گفته شد كه شما قومِ من نيستيد بايشان گفته خواهد شد كه پسرانِ خداي حيّ ايد * و ايضاً (در آيهٔ ٥ فصلِ ٦٠ اشعياه است) كه * * اموالِ دريا بتو بر ميگردند و خيلِ قبائل بتو مي‌آيند * و ايضاً (در آيهٔ اوّل تا سيوم و پنجم فصلِ ٥٤ همان كتاب است) كه * اي عقيمهٔ نازائيده ترنّم نما و * * گلبانگ زده شادمان باش زيرا كه * * پسرانِ متروكه از اولادِ منكوحه زياده اند يعني مطلب آن باشد كه از قبائلِ زمين بيشتر از يهوديانْ ايمان خواهند آورد * و ايضاً فرموده (٢) مكانِ خيمه‌اتَ را وسيع گردان و بي دريغ پرده‌هاي مسكنهايت را بگستران طنابهايت را دراز كن (٣) زيرا كه بطرفِ جنوب و شمال خروج نموده ذرّيّهٔ تو وارثِ قبائل خواهند شد * * (٥) چونكه آفريننده‌اتَ كه اسمَش خداوند لشكرها است بمنزلهٔ شوهرِ تست * * بخداي تمامئ زمين مسمّي است * و ايضاً (در آيهٔ اوّلِ فصلِ ٣٥) فرموده اند * بيابان و زمينِ خشك شادمان و صحرا مسرور شده مثلِ گل شكوفه خواهد نمود * و تمامئ اين اقوالِ الهامي بزرگوارئ ملكوتِ حضرتِ مسيح دلالت نموده و هرچند هويدا و گذير شده ليكن آنچه مذكور گشته حصّهٔ كوچكْ از مجموعِ آن اقوالِ انبيا در خصوصِ همان مژده‌ها بوده پس لازم گرديده نه اينكه تفكّر و تفتيش نمائيم كه چه قسمت از آنها مانده كه وقوع يابد بلكه بايد هم ملاحظه كرد چه قدر از قولِ مذكور بفعل انجاميده در حالتي كه نسبت بآن كيفيّات هيچ گمان و خيالِ انسان نمي‌رسيد چون تمامئ حكمتِ انسان از فكرِ چنين احوالات كوتاه و عاجز مانده و كلِّ اقوالِ الهامئ مذكور زمانهاي بسيار ملهَم شده پيش از ايّامِ بنا شدنِ ديني كه ترقّئ آنرا با تفصيل وصف نموده اند و هرگاه حالاتِ

اين وقت‌را از هركدام ولايت باشد كه در آنجا انجيل بعصمت و پاكيزگي اقرار و برقرار گرديده است پس هرگاه اين حالات‌را با حالَش در هنگامي كه خورشيدِ صداقت اوّل بر او طلوع نمود مقابله نمائيم پس معلوم ميشود كه روشنائي در مقامِ ظلمت درخشيده است و ديگر صفاتِ ناشناسي و بي رحمي از حضورِ علم و ايمان در ميروند * و بر خلافِ هر گمانِ انساني و باوجودِ مقاومتِ حكمت و قدرتِ دنيوي پس انجيلِ حضرتِ عيسي كه نخستين بوساطتِ چند نفر صيّاد از ولايتِ جليل كه حواريان باشد در آفاق منتشر و مثمر شده پس در بسيارئ زمين هر بت‌خانه‌را از بنياد كَنده و هر مذبحِ ناپاك‌را زير و زبر ساخته و از هر سرائي و خانهٔ كوچك كه بآنجا رسيده هر بت را بيرون انداخته است و ديگر اهالئ ممالكِ دانا و اديب اورا تعظيم و اطاعت نموده اند و باوجودِ اينكه ظلم و آزرده‌گي‌را ديده پس بر مقاومتِ قوي‌ترين و شديدترين و حمله‌هاي آشكار و حيله‌هاي مخفي بر دشمنانَش غالب آمده و علاوه برين دينِ مذكور با تمامئ هواي نفوسِ بد جنگيده يعني نفوسي كه انسانرا بضدّ و ردِّ ويّ برانگيخته پس الان بعد از يك هزار و هشت صد سال هر اقوالِ غيبي و قديم‌را نسبت به خودش ثابت نموده تا بهمين ساعت فرمايشِ بناكنندهٔ خودرا تحقيق كرده كه (موافقِ آيهٔ ١٨ فصلِ ١٦ مَتّي) فرمود درهاي جهنّم بر ويّ يعني كليسيا استوار نخواهد بود * وچه طور از ازل ميتوان خيال كرد كه چنين دين در تمامئ صفتهايَش باين طريق تصوّر شده باشد پس بنا گرديده و مقاومت‌را ديده و مقرّر شده و در كلِّ دنيا منتشر و مثمر گرديده و با چنين كثرتِ قبائل قبول گشته و آخرالامر از سروران و پادشاهان حمايت‌را داشته و قبائلِ بسيار در بارهٔ ويّ اقرار نموده كه في‌التحقيقه همين رسم و قانون اعتقادِ حقّ و از الهام و تقديراتِ خدا مي باشد پس چه طور شد كه تمامئ اين كيفيّات و كثرتِ ديگر در خصوصِ دينِ مذكور كه پيش‌تر خبر داده شده چنانكه بي‌شك واقع گشته چندين

صد سال قبل از آنکه بناکنندهٔ این مذهب بظهور آمده باشد پس این احوالات چه طور اتفاق افتاده مگر آنکه همین اقوالِ الهامي گواهي از آسمان بوده و هر قولِ الهامي و وقوعِ آن امرِ خدائي است نه از انسان مي‌باشد * و کدام یك از بني بشر بي الهامِ ربّاني اخلاق و نتائج و ترقيِ دینِ مسیحي را توان پیش تصوّر ساخت و حال آنکه هیچ کس نتوانست از ازل خیال کرد که چنین دید وجود خواهد یافت چون بت پرستي در آن ایام مقرّر گشته و از قواعدِ ظاهر و ذبائحِ بي‌رحم و سرّهاي فریب دهنده موجود شده است ولیکن هنگامي که دنیا در تاریکي مانده و هیچ روشنائی‌را نداشته که بچنین علم هدایت کند پس در این حالت پیغمبرانِ بني اِسرائیل پیش خبر داده بدین که خواهش و تقدیراتِ خداي حيّ و حق‌را هویدا ساخته و عبادتش‌را واجب گردانید یعني دین که در اطاعتِ شرع وجود داشته و اصلاحِ رفتار و طهارتِ دل‌را واجب نموده و دیگر به هویدا شدنِ طریقِ بهتر براي کفارتِ گناه پس هر قربان‌را موقوف کرده یعني دیني که کلِّ انسان از جهتِ آسانيِ تماميِ قواعدش توان فهمید و هیچ شرارت اجازت نداده پس مذهبي که در هر خصوص ضدِ بت پرستی شده پیغمبرانِ مذکور بر روي زمین نظیرِ اورا نیافتند چون آن حضرتها در میانِ قبائل و قومها که در اطرافِ ولایتِ خودشان بوده جز کثرتِ بتها چیزي ملاحظه نکردند و هرگاه سیاحتِ دنیارا تمام نموده باشند پس بغیر از فساد و حقارتِ دیني چیزي دیگر بنظرِ ایشان نیآمده و لیکن جنابهاي مذکور در آن حالت پیش فرمودند که بت پرستي تمام خواهد گردید * و مذهبِ بني اِسرائیل بولایتِ مختصِ خودشان بوده و عمومیت نداشت لیکن پیغمبرانِ ایشان پیش خبر دادند که دیني از اورشلیم ابتدا شده پس تا بآفاقِ زمین خواهد کشید و پیش گفتن و وفا و وقوع یافتنِ این اقوال از قدرت و حکمتِ انساني آن قدر دور بوده که وقوع و تحققِ آنها در بارهٔ دین دلیل و برهان گشته و بدرستي از روي

تواریخ ملاحظه شده پس ترقيِ دینِ مسیحی في الواقع عجیب بوده امّا چون مذهبِ مذکور محلِ وفا و وقوعِ اکثرِ از اقوالِ انبیا آمده پس در این صورت ترقي‌اش آشکاراً معجزنما است * و کامیابي و ترقيِ انجیل که در قولِ الهامی پیش اعلام شد چون از آنِ پیمانِ قدیم کم هویدا نبوده است پس در این باب یك قول کفایت کند یعني این که یوحنّاي حواري (در آیهٔ ۶ فصلِ ۱۴ کتابِ مکاشفات) فرموده * دیدم فرشتهٔ دیگررا که در فضاي آسمان طیران مے نمود و مژدهٔ ابدیرا داشته که ساکنانِ زمینرا از هر صنف و قبیله و زبان و قومي‌را بآن ندا نماید * و اینها کلماتِ مردي بوده که از ولایتش بجزیرهٔ کوچك اخراج شده بود و لیکن خودش باین دینِ تازه که تابعانِ آن بسیار ظلم دیده بودند ایمان آورده بود و از آن جهة بطریقِ اسیري اخراج گردید و علاوه بر این قولِ مذکور در هنگامي اعلام گشته که ممکن نبود که کسي ادراكِ حقیقتِ مرتبهٔ اورا که حالا بآن رسیده است بکند باوجودِ مقاومتِ اهلِ دنیا علت اینکه در آن ایام منتشر و مثمر کردنِ علم بنهایتِ تمام دشوار بوده و بسیاري از ولایات که الحال انجیل بآنجا رسیده است در زمانِ مذکور پیدا نشده بودند * و هرچند کتب و علوم الأن از هر زمانِ گذشته افزون گردیده و سلسلهٔ تجار الحال خیلي زیاد شده از آنچه شهرها و بندرهاي مشهورترینِ ایام قدیم داشته لیکن از افزونیتِ کتاب و تجارت پس قولِ مقدس بیشتر عمومیت‌را یافته و آیاتِ یوحنّاء حواري‌را تصدیق کرده چون در فرنگستان و ینگي دنیا دینِ مسیحي اقرار و مقرر گشته و گروهها از همین ملت تا بآفاقِ زمین ساکن اند * و الأن انجیل بیکصد و پنجاه زبان و لسان مترجم شده که این زبانها تا به آفاقِ دنیا متلفظ و بهترینِ زبانها مي‌باشد و علتِ دنیوي و ظن و فکرِ انسان در بابِ تحقیقاتِ مذکور هر چه باشد لیکن مقدمات في الواقع الهاماتِ پیش‌را تصدیق نموده پس آن قولِ مقدس حقیقتاً از الهامِ خالق و پروردگارِ عالمیان شده پس آیا منافقان در شبهه و انکار نمودنِ احکامِ الهي دلیلِ بهتر از دلائلِ مذکورهٔ فوق

دارند و یا برهاني در بارهٔ عدم ایمان بانجیل میتوانند آورد * و در ختم کلام پس از روي هم ملاحظه کرده آشکار شد که اقوال الهامي در خصوص حضرت مسیح و مذهب آن جناب بسیار بوده و دیگر علوم و احکام انجیل از الهام حقّ تعالي هویدا گشته چون آنهارا عقل انسان هرگز نتوانست اختراع نمود پس این علوم و احکام نیز از دلائل و علامات حقیّت الهام آن قول باید شمرد چون هرگاه علوم مزبور در انجیل نبوده پس قول الهامي در این خصوص وفا و وقوع نمي یافت پس این علوم هرچه عجیب شده بهمان قرار بیشتر محال بوده که انسان در باب آنها پیش خبر داده باشد و یا اینکه در دنیا جا گرفته باشند * و نیز آشکار بوده که بسیار از اقوال الهامي بحضرت عیسي منسوب شده که در انجیل در خصوص احوال و زندهگئ آن جناب صراحتاً و کنایتاً مرقوم نگشته و تا مدّت طولاني از جهة فروتنئ حالت دنیوئ جناب مذکور عقل شاگردانش از تعصّبات یهودیان متأثر ماندند و دیگر قول الهامي‌را از میان بخار حدیث آن قوم ملاحظه کردند که آن حدیث قدرت دنیوئ آن جناب‌را بیان ساخته پس ذات الهیّت مسیح‌را نسبت بسلطنت روحاني‌اش تاریك گردانیده بود پس بعد از قیام حضرت مسیح چنانچه در انجیل فرموده پس عقل و دل حواریان منوّر گردید که اقوال مذکوررا فهمیدند * و امّا حالتي که بسیاري از اقوال غیبي در انجیل مذکور نگشته لیکن وقوع یافتن هر کدام از ایشان چنانچه با دقّت در زندهگي و شریعت و رحلت حضرت عیسي مرقوم گردیده پس دلیل بي قصد و بي مظنّه شده الان قوي‌تر است از آنکه بوده باشد بشرطي که حواریان در هر مقام ترقیم خودشان نشان باقوال انبیا داده باشند و الحال از تعصّبات یهودیان خلاصي یافته پس تمامئ الهامات غیبي‌را در خصوص حضرت مسیح با انجیل و نیز با علوم و تواریخ دین مسیحي مقابله کرده و چون بنظر آمد که اقوال انبیا گویا از روي انجیل برداشته شده پس نتیجهٔ درست که بهم رسیده همین شد که

قول الهامي بدرستي شهادت در بارهٔ حضرت عیسي مي‌باشد * و آیا في الحقیقه زمان و مکان ولادت حضرت مسیح بقبیله و دودماني که از او آمده و طریق زندهگیش و احوالات و معجزات و رنجها و رحلت آن جناب و طبعیت و اخلاق و علوم و شریعتش و احوال و نصیب و قسمت دین او که از اورشلیم برخاسته و دیگر که یهودیان آن‌را قبول نکردند و نیز که اوّلاً مقاومت و ظلم‌را دیده پس بقبائل زمین رسیده و هم بت‌پرستي از ظهورش برگشته و پادشاهان وي‌را اطاعت نموده اند پس دین مذکور در میان قومهای بسیار حتّي بمحال دورترین دنیا رسیده آیا الهامات غیبئ مقدّس قدیم بکلّ این مقدّمات و کیفیّات نشان و علامت‌را نداده پس در این باب از چه جهة این قدر اقوال الهامي اعلام شده و چرا از تاریخ مخاطب ساختن خداي تعالي ابراهیم الخلیل‌را تا به این زمان از تمامئ قبائل زمین پس بني اسرائیل قوم مخصوص جدا و متفرّق شده و چرا از ایّام حضرت موسي تا بزمان ملاکئ نبي که هزار سال باشد سلسلهٔ پیغمبران مبعوث گردیده که کلّ ایشان در بارهٔ رستگارکنندهٔ که بایست آید گواهي داده و چرا تخمیناً مدّت چهار صد سال قبل از ظهور حضرت مسیح کتاب پیغمبري مختوم گردیده و چرا هنوز تا به این ساعت دلائل بي بحث بلکه حجّت معجز نما در خصوص قدیمیّت اقوال انبیا بوده چون در هر زمان دشمنان دین مسیحي اقوال مذکوررا در حراست و محافظت تمام نگاه داشته و چرا این کثرت مقدمات پیش فرموده شده که محض بحضرت مسیح منسوب گشته و چرا کلّ این تدارك عظیم بر پا شده مگر اینکه انجیل صداقت‌را پیشروي کند که مانند سائر اعمال و افعال خداي قدیر کامل و در بارهٔ حضرت عیسي مسیح حجّت و برهان گردد پس هرگاه اقوال انبیا در بارهٔ انجیل و بناکنندهٔاش از این ملاحظهٔ منتخب و مختصر گواهي‌را داده و قول مذکور تأثیر حکمت و قدرت پروردگاررا داشته باشد پس تفتیش کامل در باب اقوال مزبور اعتقاد قائم

بعقل و روح تفتیش‌کننده‌گان مي‌بخشد و هر کس که بتفصیل و دقّت کتاب مقدّس‌را تفحّص نماید آشکارا خواهد دید که این اقوالِ انبیا در بارهٔ حضرتِ مسیح گواهي است *

باب پانزدهم

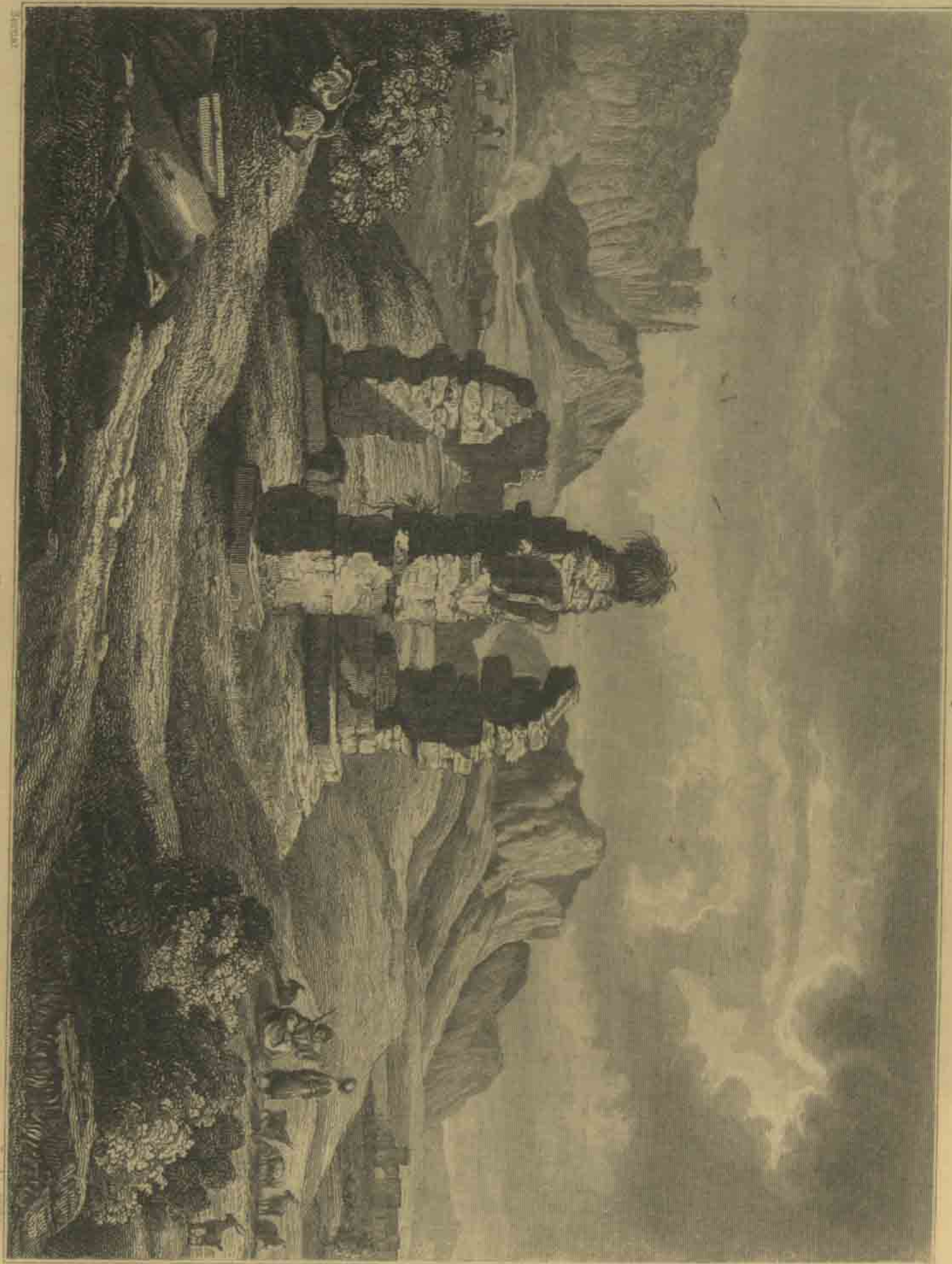
در حوادثاتِ هفت کلیسیاء آسیهٔ اصغر که عبارت از انطّول باشد

و بدانکه یوحنّاء حواري در آیهٔ ۱۰ فصلِ اوّلِ کتابِ مکاشفات فرموده که * در روزِ خداوندي در روح شدم و از عقبِ خود آوازِ بلندي چون صداي صور شنیدم (۱۱) که گفت من الفّا و اومگا اوّل و آخر هستم و نیز این‌را که آنچه‌را مشاهده مینمائی در صحیفهٔ بنگار و بهفت کلیسیاي آسیه بفرست به افسّس و سمرّنا و پرگمّس و ثئطیره و سردیّس و فلدلفیه و لاودکیه و در کتابِ مذکور پس احوالاتِ کلیسیاي مزبوررا فرموده که در این مراسله مختصراً بیان گردیده و چه کلیسیا و یا جمعیّتِ اهلِ انجیل توانست لقبِ اعلي‌تر بگیرد از آنکه در قولِ مقدّس بهفت کلیسیاي آسیه داده شد که فرشته‌گانِ ایشان هفت ستاره باشند در دستِ راستِ او که نخستین و آخرین شده یعني آن جناب که زنده هست و مرده بوده تا ابدالآباد حيّ مي‌باشد و کلیدهاي جهنّم و مرگ‌را دارد یعني آن کلیسیاها که مانندِ هفت قندیل شده در میانِ ایشان جنابِ مذکور خرامیده تا هر کس که گوشِ شنوا داشته باشد از روح بشنود و حیاتِ ابدي‌را بتصرّف آورد و بدانکه اهلِ کلیسیاي شهرِ افسّس که شهرِ قدیمِ ممالکِ روّم است بعد از آنکه در آیهٔ ۲ و ۳ فصلِ ۲ کتابِ مزبور از

جهةِ اعمالِ نخستینِ ایشان تعریف کرده شدند پس بهمان اعمال باز مأمور گشته و چون از مرتبهٔ ایمان و محبّتِ نخستینِ ایشان افتاده بودند پس آن حضرت ایشان‌را (در آیهٔ چهارمش) ترسانیده که مگر توبه کنند قندیل یعني کلیسیارا از مکانِ خود بردارد و شهرِ افسّس تخمیناً پنجاه میل از طرفِ شمالِ شهرِ سمرّنا یعني ازمیّر افتاده بود و در ایّامِ قدیم پاي تختِ بلادِ ایونیه نام و شهرِ عظیم و بزرگوار بوده که گاهي شهرِ مذکور بازارگاهِ بزرگترین از ولایاتِ آسیهٔ اصغر یعني انطّول شده خصوصاً بجهتِ بت‌خانهٔ ارتمس و یا دیانه نام مشهور بوده که بتِ مونثِ اهلِ یونان باشد و بت‌خانهٔ مزبور صد و بیست و هفت ستونِ مرمّر که هر ستون یك پارچه تخمیناً بیست ذرع بلند مي‌بود و این عمارت آن قدر بزرگوار و مزیّن بوده که وي‌را یکي از هفت عجیباتِ دنیا مي‌شمردند و خرابهٔ تماشاخانهٔ افسّس هنوز مانده که گویند بیست هزار نفر در آن تماشاخانه مقامِ نشستن داشتند و امّا الحال در شهرِ مسطور چند خانهٔ محقّر مانده و بعضي از اوقات گروهِ عثّماني در آنجا مي‌نشینند و هرچند در ایّامِ قدیم ملّتِ مسیحي در آنجا بسیار شده و لیکن الان یك نفر مسیحي در آن مکان نمانده و مسافرانِ آنجارا چنین وصف کرده اند که مکانِ متروك و غم‌آگین گشته است و مراسلهٔ که پولّسِ حواري براي کلیسیاي افسّس مرقوم ساخته پس در هر طرفِ زمین الان مطالعه مي‌شود و امّا در خودِ افسّس کسي نمانده که آن کلام‌را بخواند چون محبّتِ اوّل که نسبت بحضرتِ مسیح داشتند ترك کرده اند و باعمالِ نیك و نخستینِ ایشان برنگشته پس قندیلِ ایشان که عبارت بکلیسیا باشد از مقامِ خود رفع و محو شده و دیگر شهرِ بزرگِ مذکور ویران گردیده است و (در آیهٔ ۹ فصلِ ۲ مکاشفاتِ مذکور) پس کلیسیاي ازمیّر پسندیده شده که در بارهٔ ایمان غني بوده و عقوبت و بلا نسبت بآن کلیسیا اعلام و تهدید نگشته و لیکن مخبّر و مطّلع شده که مدّتي مشقّت‌را میکشد و امّا کلیسیاي

مذکور به نگاه داشتن ایمان خود حتّي مرگ مأمور شده تا آنکه خداوند تاج حیات‌را بایشان عطا فرماید پس بر خلاف قضا و عاقبت شهر مشهور افسس ازمیر هنوز شهر بزرگ مانده که تخمیناً صد هزار نفر جان و چندین کلیسیا دارد که اکثر این کلیسیاها از اهل یونان و ارامین شده و نیز کشیشان از اهل انگلیس و قبائل دیگر در آن شهر سکنی دارند باوجود اینکه نور قندیلش کم گردیده از مقام خود رفع و محو نگشته است و کلیسیاي شهر پرگمس (در آیهٔ ۱۳ فصل مذکور) پسندیده شده بنابر اینکه در ایّام ظلم و جور در باب مذهب پس اسم و دین خداوندرا سخت نگاه داشته و در میان شهر شریر ایمان‌را انکار نکرده و لیکن در آن کلیسیا گروهي بودند که اعتقادي‌را داشتند و اعمالی‌را کردند که خداوند آنهارا قهر کرده و فرموده که مگر توبه نمایند بر ایشان با شمشیر کلام خود خواهد جنگید و امّا چنانچه در بارهٔ افسس نسبت باین شهر نفرموده که قندیل یعني کلیسیا از مقام خود رفع خواهد گردید و پرگمس (که ذکرش در آیهٔ ۱۳ تا ۱۶ همان فصل یافت میشود) تخمیناً شصت و چهار میل از طرف شمال ازمیر افتاده و پیشترها دارالحکومت بلاد میسیّه نام بوده و الحال نیز به قدر پانزده هزار نفر ساکن دارد که از ایشان هزار و پانصد نفر از اهل یونان و دویست نفر از اهل ارامنه بوده که هر کدام از این مذهبین برای خود کلیسیارا دارد و در اقوال مکاشفات مزبور کلیسیاي ثئطیره مذکور شده که مانند کلیسیاي پرگمس مسطور شرارت با زودي در میان نیکی‌هاي ایشان بهم میرسید پس در باب آن قوم حضرت مسیح (در آیهٔ ۱۹ همان فصل) فرموده که اعمال و محبّت و خدمت و ایمان و صبر بلکه همهٔ افعال ترا دانسته ام و اینکه افعال آخر تو بیش از احوال اوّل است و امّا بلاي عظیم برخلاف آنها اعلام وتهدید شده که در میان اهل آن کلیسیا زنا کرده و هدیّها و قربانهاي بتّان‌را خورده بودند که از براي ایشان خداوند مدّتي براي توبه مهلت داده وچون توبه نکردند پس برهرکدام ایشان موافق عمل

خود جزا و عقوبت رسید که آن گروهِ شریر هرچند در دنیا عبثاً تهدید شده پس مدّتِ طولانی بآن مقامِ هولناك آخرت نقل شده که در آنجا زمانِ مهلت از برای توبه رو نمیدهد که اعمالِ ایمانرا باز از تازه‌گی نمایند و دیگر خداوند فرموده که بباقیء آنانی که در تُئَطَیرَه هستند و تبحّرِ شیطان‌را نفهمیده پس حملِ دیگر بر آنها نمیگذارم و بدرستی در شهرِ مذکور گروهی بوده اند که آن شهررا بجهةِ ایمانِ خودشان می‌توانستند خلاصی دهند و فی‌الواقع شهرِ مذکور هنوز مانده است ولیکن شهرهای بزرگتر ویران گشته و مسافری که در سالِ هزار و دویست و چهل و دویم هجری آن شهررا دیده پس گفته که در میانِ درختانِ سرو و سفیدار این شهر افتاده وگویند که ملّتِ یونانی در آنجا سیصد خانوار و اَرامِنَه سی خانوار میباشند که هر کدامِ این طوائف کلیسیارا از برای خود دارد و اقوالِ مقدّس در بابِ کلیسیای شهرِ سَردِیس (در آیهٔ اوّل تا سیومِ فصلِ سیومِ مکاشفاتِ یوحنّا) بدین طریق اعلام شده که * افعالت‌را میدانم که تو اسمِ زنده‌گی‌را داری لیکن مرده‌ء (۲) بیدار شو و آنچه‌را باقی و نزدیك بفنا است استوار نما زانرو که افعالت‌را نزدِ خدا کامل نیافتم (۳) پس بخاطر آر که چگونه یافته‌ء و شنیده‌ء و نگاه دار و توبه نما که اگر بیدار نباشی ۱
خواهم آمد بر تو چون دزدی که تو بی‌خبر خواهی بود از ساعتِ آمدنم بر تو * و هرچند در باره‌ء شهرِ مذکور خداوند صبر کرده و لیکن حالتِ الاَنِیس گواهی میدهد که قولِ تهدیدِ مزبور عبثاً اعلام نشده و دیگر این‌را نموده که تهدیداتِ خداوند چون انسان از آنها غفلت کرده البتّه بعقوباتِ شدید تبدیل می‌شوند و بدانکه سَردِیس پای تختِ بلادِ لَدِیَه نام شهرِ بزرگ و مشهور بوده که در آنجا خزائنِ بیشمارِ پادشاهش کرِیسُس نام تا بمرتبهء ضربِ المَثَل جمع شده و امّا شهرِ مسطور ویران گشته الان در میانِ خرابهایش چند خانهء محقّر بطریقِ پریشانی افتاده و مگر گروهی از گلّه‌بانانِ عثمانی ساکنی در آنجا نمانده است و در بابِ کلیسیایش خودِ اسم نیز محو شده چون از


SARDIS
PUBLISHED BY WILLIAM WHYTE & Co EDINBURGH

(۵) نقشِ سردیس در انطول

ملّتِ مسیحي احدي در آن مکان ساکن نیست و در کتابِ مسطور (در آیهٔ ۷ و۸ و۱۰ فصلِ ۳) مطابقِ ذیل باز فرموده که بفرشتهٔ کلیسیاي فِلَدِلْفِیَّه بنویس که آن کس که مقدّس و راست‌گو و با اوست کلیدِ داؤد او میگشاید چنانچه هیچ کس نمی بندد او مي‌بندد چنانچه هیچ کس نمیگشاید این‌را میفرماید که (۸) من افعالت‌را دانستم اینك درِ کشاده‌ءرا در پیشت نهاده ام که هیچ کس‌را قدرتِ بستنِ آن نیست از آنجا که قلیل طاقتي داري و کلامم‌را سخت گرفتهٔ و اسمِ مرا انکار نکردهٔ (۱۰) از آنجا که تو کلامِ صبرِ مرا نگاه داشتهٔ من نیز ترا نگاه خواهم داشت از آن امتحاني که قریب است که بر همه‌گئ ربعِ مسکون طاري گردد * و چون وعده‌هاي خداوند مانندِ تهدیداتش یقین و محقّق شده پس مدّتي طولاني شهرِ فِلَدِلْفِیَّه با قدرتِ دولتِ عثمانیان مقاومت نموده تا آخرالامر مغلوب گردیده و لیکن مانندِ ستون در میانِ خرابهاي شهرهاي دیگر هنوز وجود و استواري‌را داشته که در آنجا بقدرِ سیصد خانوار و پنج کلیسیا از اهلِ انجیل بوده و عثمانیان نیز وي‌را الله شهر می‌نامند و احوالاتش موافقِ کلامِ خداوند آمده که در بارهٔ ایمان نسبت بمعاصئ دنیا فرموده هر آن کو غالب آید من اورا در هیکلِ خداي خود ستون مي‌سازم که عبارت باشد از حیاتِ جاویداني که مؤمنین در بهشت مي‌یابند و موافقِ این فرمایش پس فِلَدِلْفِیَّه چنانچه کِبّونِ منافق مرقوم ساخته مانندِ ستون در میانِ خرابها ایستاده است و در بارهٔ کلیسیاي دیگرِ آن بلاد در آیهٔ ۱۴ و غیره از همان فصلِ ۳ مکاشفات مطابقِ ذیل فرموده که بفرشتهٔ کلیسیاي لَاُودِکِیَه بنویس که آن شاهدِ امینِ راستگو مبتداءِ خلقتِ خدا اینرا میفرماید که (۱۵) من افعالت‌را میدانم که تو نه سرد و نه گرمي * * (۱۶) * * نزدیك است که ترا از دهنِ خود بیرون افکنم (۱۷) تو میگوئی که من دولتمند و مستغني هستم و بهیچ چیز احتیاج ندارم و غافلی از آنکه مستمند و ذلیل و مفلس و کور و برهنهٔ (۱۸) و من صلاح ترا چنین مي‌بینم

که بخري از من طلاي مصفّا شدهٔ بآتش‌را تا آنکه صاحبِ مکنت شوي و نیز رختِ سفیدرا تا که پوشیده شوي که مبادا ننگِ برهنه‌گئ تو فاش گردد و بمال بر چشمهاي خود مرهم‌را تا بینا شوي * و در تمامِ این کلیسیاهاي دیگر چیزي یافت مي‌شد که باعثِ تعریف گردید که در تمامئ ایشان برکتي مانده بود مثلاً کلیسیاي اِفِسّس عمل‌را دیده و خسته نشده هرچند از مرتبهٔ محبّتِ نخستین افتاده بود و مگر توبه نماید پس خداوند وي‌را با عقوبت ترسانیده که قندیلش‌را از مقامِ خود رفع و محو نماید و دیگر گروهئ قلیلِ بي ایمان و شریرِ کلیسیاهاي پِرگَمّس و ثَیَطیرَه‌را بجهةِ اعتقاد و افعالِ خودشان آلوده و لیکن اکثرِ جمعیّتِ آن کلیسیاها صادق و سالم مانده بودند و در برکاتِ دینِ مسیحي بهره و حصّه‌را داشتند و در کلیسیاي سَردِیس نیز هرچند اکثرِ جمعیّتش نسبت بایمان مُرده شده لیکن بعضي در حالتِ حئ دین و ایمان باز مانده بودند که لباس و دامنِ خودرا پلید نساختند که خداوند فرموده که ایشان با من در رختِ سفید خواهند خرامید چون لائق هستند و امّا در آنچه روح‌القدس بکلیسیاي لَاُودِکِیَه فرموده کلامي عبارت از قبول کردنِ ایشان نشده چون بالکل ملولي گشته پس مکروه شده چون آن گروه دینِ حضرتِ عیسي‌را مانندِ عملِ دنیوي شمرده و کفّاره و خلاصي‌را که حضرتِ مسیح بعمل آورده مانندِ بخشِ ارزان می‌شمردند و محبّتِ الهي ایشانرا بیشتر از باعثِ عملِ دنیوي بعمل نینداخته و احکامِ دین‌را مانندِ این حکم که اوّلا خدارا با تمامئ دل و قدرت دوست داشته عبادت نمایند و حکمِ ثاني که مثلِ خودشان خیرِ دیگران‌را بخواهند پس این حکم‌را به زبان میراندند و لیکن به دلِ ایشان تأثیر ننموده چون گویا مؤمنئ پر ایمان در میانِ ایشان نمانده بود پس در کلیسیاي مذکور هیچ عمل بجهةِ خداوند نشده بلکه هر چه در آنجا معمول گشته از منبعِ دنیاوي و طبیعتِ انساني جاري میگردید چون ایشان چندان تفاوت در میانِ ایمان

و گناه نميگذاشتند پس در حالت ملوليء خود از عقوبات الهي نترسيده و نيز حيات جاوداني را عزيز نداشته بلكه طريق خودشان را پسنديده و كم از اوقات آخرت را بياد مي آوردند بلكه بلذت و جلال جهان فاني فريفته و مشغول بودند و بدانكه شهر لاودكيه دار الحكومت بلاد فريجيه نام بوده و تاريخ نويسان بت پرست نقل كرده اند كه اين شهر بزرگ و مشهور شده و تخميناً ابتداي تاريخ مسيحي بمرتبهء اعلي درجهء معموري رسيده و كليسيائي كه در آنجا بنا شد بحدي بزرگ بود كه آخراً مادر شانزده كليسياي ديگر گرديد و شهر مزبور سه تماشا خانه و يك تماشاگاه بزرگ داشته كه در آن تماشاگاه و يا خانه بقدر سي هزار نفر ميگنجيد و هرچند اين عمارات خراب گشته ليكن علامت بزرگواري و دولت و جمعيت آن شهر مانده و نيز نشاني شده بر اينكه آن قوم عيش و عشرت را بيشتر از محبت خداوند اختيار ميكردند و فضاي شهر لاودكيه عكس حالت فلدلفيه شده چون از جهة ملولي و مغروريء خود خداوند وي را مكروه شمرده و آخر الامر ويران گردانيده بحدي كه بغير از گرگ و شغال و روباه ساكني ديگر نداشته مگر اينكه بعضي از اوقات گروه قليل ايلات خيمهء خودشان را در ميان تماشاخانهء بزرگ آن شهر ميزنند و در باب كليسياي مذكور چنانچه در بارهء ممالك مزبور پس قول الهامي با جزئيات آن وقوع يافته كه برهان قاطع در خصوص الهام اقوال مقدس و حجت تمام نسبت بدين مسيحي ميباشد *

باب شانزدهم

در قديم و صحيح بودن كتب مقدس مذكوره

پس بدان كه ملت بني اسرائيل در بارهء كتب مزبوره اقرار كرده كه البته آن نوشتجات از الهام و وحيء حق تعالي انشا شد و با همين اعتقاد آن كلمات شهرت گرفته حفظ و حراست يافته و حقيقت اينكه يك هزار و هشت صد سال قبل از اين ثابت گرديده كه كتب مذكوره قديم بوده اند * و در بارهء حجت كه از غيب گوئيء انبيا بهم رسيده ضرور نشده كه حرف بطول انجامد چون وقوع يافتن خبر غيب لامحاله بايست از تقديرات و پروردگاريء باري باشد پس غيب گوئيء پيغمبران معجزهء معتبر شده كه هرگز باطل نگردد بنابراين كه دانستن علم غيب نسبت به رفتار و اعمال مخلوقات كه صاحب عقل و فاعل مختار بوده اند مخصوص بصفات الهي ميباشد * و زمان گذشته و حال و آينده كلاً در نظر خدا آشكار و حاضر بوده پس از حجت غيب گوئيء شخص نبي دليل قويتر نمي باشد و شاهد الهام است نسبت بمقدمهء كه خداي حكيم به انفراده دانسته پس گويا اين غيب گوي مهر تصديق حق تعالي شده كه هرگز كسي تزوير كرده مثل آنرا بسازد * و هرگاه ثابت گشته كه غيب گويان كتاب مقدس مسيحيان صحيح است ديگر اگر علم غيب چنان بوده است كه انديشه و تدبير انسان از او عاجز مانده و از مقدمات چند صد سال و يا چند هزار سال پيشتر اعلام شده و تواريخ موافقت اين اقوال را نموده باشد پس در اين صورت گواهيء قول انبيا علامت و تعجب براي هر قرن و زماني شده و ممكن نبوده كه شهادت صحيح تر و حجت قوي تر از اين باشد پس هرگاه ملت روزگار حضرت

موسی و پیغمبران دیگررا باور نکنند اگر شخصی از مرده‌گان هم قیام نماید باز ایمان نخواهند آورد * و نسبت به غیب گوئیء انبیا که مخصوص بحضرت مسیح شده پس تستس که تاریخ نویس مشهور و قدیم از اهل رومیان ایطلیه باشد کلمات مذکوررا یاد کرده آنهارا نوشتجات قدیم کاهنان یهود نامیده است و دیگر بی آنکه کتب مذکور از قومها مخفی نمانده حق آنست که عموم گردیده و چنانچه مسطور گشته پس دویست و پنجاه سال و بیشتر قبل از ایام حضرت مسیح همین کتب از زبان عبرانی بزبان یونانی مترجم بوده و در معبدهای ملت یهود هر روز سبت که جمعهء آن قوم باشد خوانده و مطالعه شده و حصهء قدیم از آن کلمات که توریة حضرت موسی باشد پس اهل شهر شومرون که با یهود عداوت کلی داشته اند حصهء مذکوررا بمرتبهء الهام خدا قبول کرده و با خط و زبان خودشان محفوظ ساختند * و کتب مزبور دائم‌الاوقات از نوشتجات دیگر به اهتمام تمام محفوظ و منزه و محترم داشتند که تغییر نیافته بنابراین که علمای یهود حصه‌ها و آیات و کلمات بل در بعضی از کتب حروفات‌را هم شمرده و حساب کرده اند که کدام حرف از حروف توریة در وسط کتاب شده و نیز کدام مطلب از هر کتاب در میان واقع شده و هم چند دفعه هر حرف از حروفات عبرانی در کتاب مقدس ایشان جا گرفته است * و تصدیق و تصحیح کلمات مذکور با گواهیء ملت مسیح نبوده بلکه با شهادت نوشتجات یهود که دشمنان دین مسیحی اند اعتقاد و مذهب اهل انجیل ثابت شده و پیش از هنگامی که حضرت مسیح بظهور بر آید در میان ملت یهود صطلاح کتاب مقدس در تکلم غیر عموم گردیده و در خصوص قدیمیت کتاب مقدس حجت تمام شده پس هرگاه در این باب کسی ایراد گیرد بایست اولاً کل تحقیقات تواریخ قدیم‌را باطل سازد * و بدرستی از تاریخ عهد آخر پیغمبران یهود تا بحال با اقسام و انواع مختلفهء تغیرات و انقلابات بسیار در بارهء مذاهب و دولتهای اهل

زمین بهم رسیده و دینی که از مذاهب آن زمان خیلی تفاوت داشته از مملکت یهودیه برخاسته که با کثرت کیفیات عجیب در باب ابتدا و ترقیء آن مشتمل بوده است * و احوالات آن جناب که این دین‌را بنا نموده در همان زمان مرقوم گشته و در حضور آنانی که اولاً ایمان آوردند تصدیق شده و این احوالات و کیفیت چنین بی‌نظیر بوده که بسیار از اوقات منافقان هم نسبت بآن تحقیقات تعجب نموده و حیران مانده اند بحدی که یکی از ایشان سوال کرده که آیا ممکن است که آن جناب مجید که احوالاتش در کتاب مقدس مرقوم گشته محض انسان باشد و منافق مذکور اقرار نموده که افسانه ساختن چنین اخلاق نیکو و اوصاف خوب فی‌الحقیقت از وجود یافتن آنها دشوارتر است * و آن جناب که حضرت مسیح باشد قدرت دنیوی‌را نداشته و هر صفت نیک بر شاگردان و تابعان خود تعلیم نموده و واجب گردانیده و دیگر اخلاق و رفتارش مانند مذهب خود مطهر و در نهایت کمال بوده لیکن باوجود این احوالات مثل مقصر و گناه‌کار بقتل رسیده اما مذهبش در هر طرف بسرعت مثمر و مشهور گردیده و هرچند تابعان آن جناب بسیار ظلم دیده لیکن دینش جاری شده آخرالامر غالب آمد و باوجود اینکه در بعضی ازمنه جمع کثیری از ملت مذکور فاسد گشته اما ایمان تمام نشده بلکه شریعت و دین حضرت مسیح در کتاب مقدس کامل مانده از توفیق و عنایت حق تعالی پس در ممالک بسیار مذهب مذکور باعث کثرت مومنان شده الان موافق قول انبیا زیاد میگردند *

بابِ هفدهم

در نتیجهٔ بیناتِ ابوابِ مذکوره

حمدِ بیغایت بربّ‌العالمین   کردگارِ پاکِ کلِّ مؤمنین
اوست بخشنده بانسان عقل و دین   باورت گر نیست قولِ حوبه بین
گشته واقع قول‌هاي اوّلین   هر چه فرمود از امورِ آخرین
شد بما اتمام حجّت آفرین   پس ببخش ایمانِ کامل یا معین

بدانکه انسان‌را امري افضل‌تر از دین و ایمان نیست و صاحبِ عقل تا اینکه نفهمد هیچ مذهب‌را سهل نشمرد خصوصاً اعتقادِ متدیّنِ دینِ مسیح که خودش قدیم و تابعانَش بسیار و معتبر اند پس در بابِ این ملّت بارباب کمال واجب آمده که حقیّتِ دعوتِ دینِ مذکوررا نسبت باصل و حقیقتَش تفتیش و ملاحظه نموده بلکه کلِّ دلائل و اثباتَش در میزانِ حقّ بي تعصّب باید سنجید * و از بیناتِ فوق معلوم که مذهبِ مزبور صحّتِ بسیار داشته واز آن جمله صدقِ اقوالِ انبیا دلیل و برهانِ قاطعي میباشد و کتّبِ پیغمبرانِ بني اِسْرائیلّ خیلي قدیم بوده و دویست و پنجاه سال و بیشتر قبل از ایّامِ حضرتِ مسیح بزبانِ یوّنانِي ترجمه شده اند و یهوّدیانْ همیشه از اوقات باوجودِ غیرتِ دین و اهتمامِ تمام کتّبِ مقدّسهٔ مذکوره‌را محفوظ داشته اند و در این باب هرگاه کسي ایراد گرفته باشد پس اوّلاً باید کلِّ اخبارِ تاریخ نویسانِ قدیم‌را باطل سازد * و این فتوِي صحیح نیست که شخصي بی تفحّص و بي دلیل اعتقادي‌را انکار نماید و چون دینِ مسیحی اوّل بر عقل دعوت کرده و در حضورِ اربابِ کمال حجّت‌ها آورده و دقیق‌ترین تفحّص و تجسّس طلبیده

پس هر که بر این مذهب ایمان نیآورد باید دلائلِ آن‌را ردّ سازد تا اینکه موافقِ عقل ويّ‌را باطل بداند هرچند در اعتقادِ خود شکّ و شبهه‌را نداشته باشد مع هذا از امتحان و تفتیشِ این مذهب برنگردد و اگر طالبِ حقّ باشد البتّه بر این صاحبِ عقل واجبِ آمده که برهانِ قاطع‌را در این باب تفحّص کرده و فهمیده تا اینکه آن مذهب‌را باطل نماید و یا اینکه اورا بر حقّ یافته پس بر ويّ قائل شود * پس در انجامِ کلام بدانکه تمامیٔ احوالاتِ گذشته مگر نقلِ مختصر از حصّهٔ اقوال و الهاماتِ روشن‌ترینِ نَبَوِي و مقدّماتِ واقع شدنَش چیزي دیگر نشده و هرچند در نوشتجاتِ انبیا کثرتِ قول‌ها هستند که تکمیل یافته از راهِ شهادت بعرصهٔ ظهور توان آورد لیکن در این مراسله مذکور نگردید و امّا چون صاحبِ عقل مي‌بیند که در مراتبِ بسیار قولِ الهامي بطریقِ آشکارترین اعلام گشته و پرّ هویدا وقوع یافته پس کلِّ این احوالات و دلائل بمرتبهٔ یک برهانِ قاطع آمده پس بدشمنانِ دینِ مسیحي و یا با آناني که در ایمان ضعیف هستند فیصل دادن‌را واگذاشته که ایشان عقلانه و محبّتاً در این باب حکم و فتوي بدهند پس آیا مي‌توانند همین برهانِ قاطع‌را نسبت بحقیّتِ دینِ حضرتِ عیسيٰ ردّ نموده باطل سازند یا نه و هرگاه در بابِ وعده‌ها و تهدیداتِ کتابِ مقدّس بعضي از مردمان یقین نکرده بلکه در بارهٔ الهام از خداوند شک دارند پس آیا از مقدّماتِ مزبور بعقلِ ایشان معلوم نمیشود که دستِ قدرتِ پروردگار در این کیفیّاتِ قولِ الهام‌را في‌الحقیقه مدلّل ساخته و حجّتِ تمام گردیده و آیا ملاحظهٔ این احوال عقل و دلِ ایشان‌را رو به ایمان نمي آورد و دیگر بایشان واجب نشده که براي اهلِ مسیحي اجازت‌را دهند که في‌الحقیقه ملّتِ مذکور از براي امید و اعتقادِ خود دلائلِ حق‌را دارند و همین قبول کرده شود. پس صاحبانِ عقل و حقّ‌جویان اقوالِ الهامئ دیگر و کلِّ شهادات و براهینِ دینِ مسیحي‌را بدونِ غیرت و جانب‌داري ملاحظه و تفتیش نمایند و في‌الواقع

در این باب جاي ایراد نمانده چون اقوالِ الهامي که در این مراسله مذکور شد نمیتوان گفت که مثلِ اخبارِ غیبِ فریبندهٔ بتّان است و دیگر نتوان انکار نمود که الهاماتِ مذکوره صد ساله بلکه هزار ساله‌ها پیش از مقدّماتِ خود اعلام گشته بود و آن کیفیّات تا همین روز صدقِ آن قول‌را مدلّل مي‌سازد و دیگر واقعاتِ مسطور که بنهایتِ تمام آشکارا پیش اعلام شده پس اکثرِ اوقات چنین عجیب مي‌نماید که انشاء قولِ مقدّس هرچند خودِ واقعه‌را بیان کرده باشد اوّلاً مانندِ بعضي از فرمایشاتِ اِشعَیاهِ پیغمبر از طریقِ کنایه بعید بنظر مي‌آید و لیکن عبارتِ قولِ مقدّس هر قدر دور و مقدّمهٔ پیش فرموده‌اَش هر قدر عجیب بوده پس باوجودِ این غیرِ ممکن است که کلماتِ مذکور محضِ از عقلِ انسان بي الهام اصل داشته باشند و در بابِ حجّتِ مذکور پس بدانکه واقع شدنِ اقوالِ الهامی در بارهٔ قضایاي آخرین نسبت به بعضي از قبائل و بلاد یکي از برهانِ قوي‌ترینِ دینِ مسیحي شده و چون در کلامِ پیغمبر شك نیست پس در خصوصِ منظورَش کلِّ صاحبان عقل همان فکر و فیصل‌را مي‌ورزند و چون گردشها و انقلابات‌را که قولِ مذکور پیش فرموده منکر نگشته اند پس در این باب شهادتِ دیگر نمي‌خواهد بغیر از خودِ واقعات که موافقِ قولَش افتاده و در این خصوص تاریخ نویسانِ بت‌پرستانِ قدیم بزرگواري و قدرتِ آن ممالك‌را نقل کرده اند بي آنکه از اقوالِ نَبَوي مخبر و مطّلع شده باشند و مسافرانِ تازه نیز که بعضي از ایشان منافقان باشند حالتِ الانيِ آن ولایت‌را وصف و بیان نموده اند بدونِ اینکه رأي و خواهش داشته باشند که الهاماتِ پیغمبران‌را بجهةِ نقلِ خودشان تصدیق نمایند و الهاماتِ مذکور محضِ در بابِ مقدّمهٔ گذشته و یا شخصي نامعلوم اعلام نگشته که زمان و احوالَش غیرِ مشهور باشد بلکه هر نبي در قولِ الهامِ خود ولایات و قومهارا نشان داده و نامیده که واقع شدنِ اقوالَش علاماتِ پرآشکاررا داشته پس این احوالات در بارهٔ قولِ مقدّس حجّتِ آشکار و معجز نما گردیده است *

مجلس شورای ملی

در نتیجهٔ بیناتِ ابوابِ مذکوره

تمجیدِ شکر و سپاسِ خداوندي بر امثالِ ما بنده‌گان لازم است که در هر عمل ازنِ ابتدا و اغاز و توفیقِ انتها و انجام از اوست لهذا این بندهٔ شرمندهٔ عاصي مِرِیْك صاحب در ایّامِ توقّفِ بلدهٔ اُرومیّه از بلادِ آذربایجان و بتاریخِ شهرِ جمادي‌الاوّلِ سنهٔ یك هزار و دویست و شصت و یکمِ هجریّه این ترجمهٔ مبارکه‌را که مشتمل بر اقوالِ الهاميِ انبیا و دلائلِ حقّیتِ دینِ حضرتِ مسیح میباشد بعون و عنایتِ پروردگارِ عالمین و آفرینندهٔ آسمان و زمین بلغتِ فارسي بصورتِ اتمام و انجام رسانید امید و التماس از ناظرانِ آن همین است که این مترجمِ حقیررا بدعاي خیر یاد فرمایند واگر سهوي و خطاي بزبانِ قلم رفته باشد عفو نمایند

و السّلام علي من
اتّبع الهدي

****

***

*

[illegible]

[illegible]

[illegible]



